مقدمه ای بر کل آثار

این مقدمه را بعد از یازده ماه بعد از شروع به نوشتن تاریخ گمشده می نویسم ، می شود گفت من یک سال تمام با این کتاب ها و مقالات زندگی کرده ام که تازه اولین قدم من خواهند بود ، من لحظاتی تلخ و شیرین فراوانی داشتم با یادآوری گذشته تبسمی بر لبانم شکل می گیرد. در این یک سال من خیلی تغییر کرده ام می توانید از خواندن آثارم این را بفهمید ، ابتدا تاریخ گمشده را نوشتم که طولانی ترین اثر من و اولین آن هاست همین طور اولین اثری که کاملش کردم سپس تاریخ تمدن را تا آشوریان به پیش بردم که اکنون مفقودالاثر شده. سومین کتابم داستان نویس تمدن بود که تا فصول آخر تاریخ فلسفه دورانت پیش رفت ، دو مقاله تاثیر تاریخ نگاری ولتر بر روی تاریخ نگاری دورانت و تاملی مجدد بر تاریخ نگاری و تاریخ نگری ویل دورانت را در خلال نوشتن داستان نویس تمدن نوشتم که برای حفظ ترتیب بعد از آن می آیند. سپس سه کتاب ناکامل یک زندگینامه ، افکار من و چنین گفت دیوانه و دومین کتاب کامل و کوتاهم شطحیات یک نوجوان در نهایت هم مقاله سایه دو هزار ساله ارسطو و پیشگفتار مورخ به مثابه فیلسوف. باتشکر ، از خواننده گرامی.

آریا محمدیان

کرمانشاه ، 12 خرداد 1400

تاریخ گمشده

مقدمه

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

شاهنامه ، حکیم ابوالقاسم فردوسی

این بنده حقیر لازم است در ابتدا از خداوند عزوجل که فرصت زندگی و رشد به من داده نهایت تشکر را داشته باشم سپس از تمام معلمین و کسانی که مستقیم و غیر مستقیم چیزی به من آموخته اند سپاسگزارم.

این کتاب را به همه کسانی که برای پیشرفت تاریخ بشریت کاری انجام داده اند تقدیم می کنم.

شاید نام تاریخ جهان یا تاریخ تمدن را بارها در کتاب ها دیده باشید من در یک تغییر خلاقانه و الهام گیرنده از اسم کتاب بهشت گمشده جان میلتون اسم کتاب را تاریخ گمشده گذاشتم.

چو خواهی که نامت بود جاودان

مکن نام نیگ بزرگان نهان

بوستان ، سعدی شیرازی

علت علاقه نداشتن عامه مردم به تاریخ این است که تاریخ را زندگی نامه ای عده ای قلیل و جنگ های خونین می دانند در حالی که تاریخ داستانی واقعی است که پیشرفت و تکامل انسان را روایت می کند ، اهل خرد می توانند با مطالعه تاریخ از تکرار مجدد اشتباهاتی که در گذشته رخ داده اند جلوگیری کنند. ولتر می گوید : (( دوست دارم بدانم انسان در خط سیر خود ، از حالت توحش به مدنیت ، چه گامهایی برداشته است.))

شاید در نوشتن کتاب عجله کردم و خیلی از چیزها را نادیده گرفتم ولی وقتی دیدم کرونا چگونه هزاران نفر را به کام مرگ می کشاند و فرصت ها چه اندک اند تصمیم گرفتم بنویسم و با تای تونگ موافقم باشم : (( اگر می خواستم آن اندازه منتظر بمانم تا کتابم کامل شود ، هرگز از نوشتن فارغ نمی شدم.))

از خانواده ام به دلیل زحماتی که در حق من کشیده اند تشکر می کنم.

امیدوارم از مطالعه این کتاب لذت ببرید.

آریا محمدیان

کرمانشاه

13 تیر 1399

فصل اول : از شامپانزه تا انسان

1. چارلز داروین

چارلز داروین ، زیست شناس مشهور انگلیسی ، در کتاب خاستگاه گونه ها که در سال 1859 میلادی منتشر شد برای دومین بار نظریه فرگشت یا تکامل را مطرح کرد. می پرسید چرا دومین بار؟ رابرت چمبرز در 1844 کتابی به نام نشانه هایی از تاریخ تکامل در طبیعت نوشته بود ولی آن به دلیل زیاد علمی نبودن جدی نگرفته شد. به گفته داروین کتاب چمبرز : (( جنبه های علمی اندک و به لحاظ علمی نقصان بسیار داشت.))[[1]](#footnote-1) پس خاستگاه گونه ها را نوشت.

دراین کتاب او این موضوع را مطرح کرد که گونه های طی میلیون ها سال تغییر به گونه دیگری تبدیل شده اند ، بر طبق این نظریه و در کتابی که داروین در سال 1871 میلادی به نام تبار انسان منتشر کرد ، انسان ها در ابتدا میمون بوده اند ، این نظریه با باور های دینی مسیحی ها که درباره حضرت آدم و حوا ( ع ) بود مغایرت داشت به طوری که سراسقف ایرلندی جیمز اوشر با استناد به انجیل های شاه جیمز ( انجیل هایی که به دستور شاه جیمز اول پادشاه انگلستان به انگلیسی ترجمه شدند ) تاریخ آفرینش را سال 4004 پ.م ذکر می کرد.

اما داروین که بود که کلیسا را بیشتر از کوپرنیک ، ویکلیف ، لوتر ، بیکن ، برونو و گالیله به چالش کشید؟ چارلز داروین با نام کامل چارلز رابرت داروین در 12 فوریه 1809 در شروزبری انگلستان به دنیا آمد. او از نوادگان اراسموس داروین[[2]](#footnote-2) و جوزایا وج وود[[3]](#footnote-3) بود. پدر او رابرت داروین پزشکی ثروتمند و مشهور بود و او به اجبار پدر در 1825 به دانشگاه پزشکی ادینبرو رفت اما از پزشکی خوشش نیامد و به مطالعه تاریخ طبیعی پرداخت.

جنجال های زیادی سر این نظریه در گرفت ولی چیز دیگری در اواخر قرن نوردهم میلادی و قرن بیست میلادی در حال رخ دادن بود که نظریه داروین را قابل فهم تر و پر طرفدار تر می کرد آن ، کشف سنگواره ( فسیل ) گونه های دورانی که بعدا به عصر حجر معروف گردید ، بود. در حدود هفت الی چهار میلیون سال پیش میمون ها یاد گرفتند بر روی دو پایشان راه بروند و در چهار میلیون سال قبل گونه ای جدید به نام استرالوپیتکوس که به معنای میمون جنوبی است پدیدار شد ، این گونه مغز کوچکی داشتند ، می توانستند روی دو پا راه بروند ، نمی توانستند شکار کنند یا از ابزار استفاده کنند و حرف بزنند.

اولین سنگواره استرالوپیتکوس ، کودک تائونگ بود که در نزدیکی ژوهانسبورگ ( پایتخت آفریقای جنوبی ) در سال 1924 میلادی توسط یک دانشجو کشف شد. این دانشجو نزد استادش ، ریموند دارت برد ، دارت محل کشف را جست و جو کرد ، بقیه استخوان های آن را کشف کرد ، دارت آن را کودک تائونگ نامید و در رده استرالوپیتکوس آفریکانوس ( میمون جنوبی آفریقا ) دسته بندی کرد. رابرت بروم که از کشف دارت شگفت زده شده بود دنبال سنگواره های استرالوپیتکوس بزرگسال گشت.[[4]](#footnote-4) در سال 1936 میلادی در ترانسوال آفریقای جنوبی ، بروم سنگواره یک استرالوپیتکوس بزرگسال را یافت که آن را پلئزیانتروپوس ترانسوالنسیس ( انسان نزدیک ترانسوال ) نامید. در سال 1938 میلادی دوباره بروم یک سنگواره دیگر کشف کرد که آن را پارانتروپوس ربوستوس ( تقریبا انسان و نیرومند ) نامید.[[5]](#footnote-5) در سال 1939 میلادی دانشمندان آن ها را شبیه استرالوپیتکوس دیده و در رده های استرالوپیتکوس ترانسوالنسیس و استرالوپیتکوس ربوستوس رده بندی کردند.[[6]](#footnote-6) در سال 1974 میلادی در اتیوپی ، سنگواره ای به قدمت سه و نیم میلیون سال به نام لوسی کشف شد.[[7]](#footnote-7) در حدود دو میلیون سال پیش ، گونه ای به نام هوبو هابیلیس ( انسان زیرک ) پدیدار شد که تقریبا مانند استرالوپیتکوس بودند به جز اینکه ساخت و استفاده از ابزار را می دانستند.[[8]](#footnote-8) لوییس و مری لیکی در سال 1960 میلادی در تنگ الدووای ( در شمال تانزانیا ) اولین سنگواره های هومو هابیلیس ها را کشف کردند ، این گونه عمر نسبتا کمی داشت و بین یک میلیون و هشتصد هزار تا یک میلیون و هفتصد هزار سال پیش منقرض شدند.[[9]](#footnote-9) در همین زمان و در حدود یک میلیون و هشتصد هزار سال پیش گونه ای جدید به نام هومو ارکتوس ( انسان راست قامت ) پدیدار شد ، آن ها شکار می کردند و گوشت را می پختند.[[10]](#footnote-10) اولین سنگواره هومو ارکتوس ، انسان جاوه بود که در سال 1887 میلادی توسط اوژن دوبوا در جزیره جاوه اندونزی یافت شد.[[11]](#footnote-11) او آن را در رده آنتروپوپیتکوس ارکتوس ( میمون انسان نمای راست قامت ) رده بندی کرد سپس ، انسان جاوه در رده پیتکانتروپوس ارکتوس ( انسان میمون نمای راست قامت ) رده بندی کردند و در نهایت در دهه 1940 میلادی در رده هومو ارکتوس رده بندی شد.[[12]](#footnote-12) در بین سال 1927 تا 1937 میلادی در شمال چین سنگواره هایی در غار جوکوتین یافتند که آن را انسان پکن نامیدند.[[13]](#footnote-13) یک سنگواره در اسپانیا با قدمت حدود هفتصد هزار سال و یک سنگواره در روسیه با قدمت یک میلیون و هشتصد هزار سال کشف شد. همچنین سنگواره ای در دریاچه تورکانا در کنیا کشف شد که قدمتی یک میلیون و ششصد هزار ساله دارد و اسمش را پسر تورکانا گذاشتند.[[14]](#footnote-14) بین یک میلیون تا هفتصد هزار سال پیش استرالوپیتکوس ها منقرض شدند و در هفتصد هزار سال پیش هومو ارکتوس ها منقرض شدند.[[15]](#footnote-15) در حدود پانصد هزار پیش گونه ای جدید به نام هومو ساپینس ( انسان اندیشه ورز ) پدیدار گشت. هومو ساپینس ها برخلاف هومو ارکتوس ها که از راه نزدیک شکار می کردند و می توانستند از راه دور هم شکار کنند.[[16]](#footnote-16) یکی از قدیمی ترین سنگواره هومو ساپینس در بروکن هیل در نزدیکی تانزانیا در سال 1921 میلادی کشف شد. در سال 1933 میلادی در اشتاینهایم آلمان سنگواره دیگری کشف شد.[[17]](#footnote-17) دو گونه هومو ساپینس معروف وجود دارد ، یکی هومو هایدلبرگنسیس ( انسان هایدلبرگ ) که در سال 1907 میلادی در نزدیکی هایدلبرگ آلمان کشف شدند و هومو ساپینس نئاندرتالنسیس ( انسان نئاندرتال ) که در سال 1856 میلادی در دره نئاندر، در نزدیکی دوسلدرف آلمان کشف شدند. انسان های نئاندرتال در صد و سی هزار سال پیش در اروپا پدیدار شدند و در 75 هزار سال پیش به آسیا هم راه یافتند.[[18]](#footnote-18) انسان های نئاندرتال از پوست جانوران پوشاک می ساختند ، مردگان خود را دفن می کردند ، برای شکار برنامه ریزی می کردند ، در خانواده های حدود بیست و پنج نفره می زیستند و صحبت می کردند. انسان های نئاندرتال بین پنجاه تا سی و پنج هزار سال پیش منقرض شدند.[[19]](#footnote-19) در حدود دویست تا پنجاه هزار سال پیش در آفریقا ، صد هزار سال پیش در خاورمیانه ، شصت هزار سال پیش در استرالیا و بیست هزار سال پیش در اروپا ، گونه جدیدی به نام هومو ساپینس ساپینس ( انسان امروزین اولیه ) پدیدار گشت. هومو ساپینس ساپینس ها ، در ابزار سازی نسبت به گونه های قبلی بسیار پیشرفت کردند.[[20]](#footnote-20) هومو ساپینس ساپینس ها گروهی شکار می کردند. هومو ساپینس ساپینس ها کشاورزی را آغاز کردند و داد و ستد هم پس از کشاورزی آغاز شد.[[21]](#footnote-21) در حدود 2500 ق.م ، عصر حجر با میلیون ها سال پایان یافت و عصر مفرغ آغاز گشت. داستان تکامل داستانی است فوق العاده که تبدیل موجوداتی میمون مانند را به انسان های خردمند کنونی شرح می دهد. دورانت می گوید : (( انسان با تنوع بی شمار – با گونه هایی چون پیلتداون[[22]](#footnote-22) ، نئاندرتال ، شلی[[23]](#footnote-23) ، آشولی[[24]](#footnote-24) ، موستری[[25]](#footnote-25) ، اوریگنیشن ، کرومانیون[[26]](#footnote-26) ، رودزیایی و پکن – طی هزاران سال زندگی کرد ، جنگید ، اندیشید ، اختراع کرد ، نقش زد ، سنگ تراشید ، بچه زایید ، و برای آیندگان چیزی جز اندکی سنگ چخماق و کنده کاری و خراشیدگی بر جا نگذاشت. اما دستاوردهای او در طول چند هزار سال فراموش شدند و فقط با کلنگ ها و بیل زدن های زمانه کنجکاومان ردی از آن ها پیدا شد.))[[27]](#footnote-27)

فصل دوم : آمریکای قبل از کلمب

متأسفانه بیشتر تاریخ آمریکای باستان که به اکثراً به صورت شفاهی و گاهی کتبی منتقل می شد به دست اروپاییان از بین رفت چون آن ها آن را کفر آمیز تلقی می کردند. خوشبختانه در سال های اخیر با پیشرفت تکنولوژی و باستان شناسی باستان شناسان توانستند قسمتی از این تاریخ گمشده را باز یابند. در اواخر آخرین عصر یخبندان( صد و پانزده هزار تا یازده هزار پیش ) شکارچیان و خوشه چینان ( کسانی که بعد از برداشت به گردآوری محصولات باقی مانده می پردازند ) آسیایی در بین بیست تا چهارده هزار پیش از تنگه برینگ ( تنگه ای بین سیبری و آلاسکا ) که آن زمان یخ زده بود گذشتند و وارد قاره آمریکای شمالی شدند.[[28]](#footnote-28) در یازده هزار سال پیش عصر یخبندان پایان یافت ، دریای برینگ آلاسکا و سیبری را از هم جدا کرد و مهاجران اولین ساکنان و آمریکایی های بومی را تشکیل دادند. در یازده هزار پ.م مهاجرانی به آمریکای مرکزی وارد شدند و دو هزار سال بعد در نه هزار پ.م وارد آمریکای جنوبی شدند.[[29]](#footnote-29) در هفت هزار پ.م کشاورزی و یکجانشینی در آمریکای مرکزی و کوهستان های آند آغاز شد و اولین روستا ها در این مناطق به وجود آمدند. در چهار هزار پ.م مردم آمازون به کشت گیاه مانیوک ( گیاهی با ریشه خوراکی که در مناطق استوایی می روید ) پرداختند در همین زمان نخستین قبایل مایا در سواحل اقیانوس آرام و دریای کارائیب استقرار یافتند.[[30]](#footnote-30) در آمریکای مرکزی در بین سال های 1500 تا 600 پ.م فرهنگی به نام فرهنگ اولمک که از تمدن اولمک در جنوب مکزیک ریشه می گرفت به وجود آمد که نقش مهمی در تمدن های بعدی آمریکای مرکزی ایفا کرد. این فرهنگ با تراشیدن سنگ مجسمه های بزرگی از سر انسان می ساخت ، از توپ بازی در مراسم مذهبی استفاده می کرد و شمن هایشان ( مقام های مذهبی در دین شمنیسم ، که دینی است بر پایه ارتباط با ارواح ) ادعا می کردند به شکل جگوار ( پلنگ آمریکایی ) در می آیند تا در دنیای ارواح برای آمرزش دیگران کارهایی انجام دهند.[[31]](#footnote-31) در همین حدود و در بین دو تا هزار پ.م در شرق آمریکای شمالی کشت کدو آغاز شد. تیر و کمان در حدود هزار پ.م در قاره آمریکا ظاهر شد. در حدود 500 پ.م تمدن زاپوتک در اوآخاکا ( منطقه ای جنوب مکزیک ) شهر بزرگ مونت آلبان را می سازند. در 460 پ.م ، مذهب چاوین در ناحیه آند گسترش یافت که برگرفته از تمدن چاوین در ناحیه آند بود ، شمن های این مذهب با استفاده از گیاهان روان گردان پیشگویی می کردند و به اقیانوس صدف تقدیم می کردند تا به جریانش ادامه دهد ، این مذهب در 200 پ.م رو به زوال رفت.[[32]](#footnote-32) در سال یک میلادی ریاست قبیله ای در نواحی آمازون شکل گرفت و تمدن موچه سواحل شمالی نواحی آند را متحد ساخت تا 800 میلادی که به سبب خشکسالی ، زلزله و طوفان نابود شد بر آن حکومت کرد.[[33]](#footnote-33) در همین حین تمدن مایا در آمریکای مرکزی که دوران پیشا کلاسیکش که شامل سه دوره اوایل پیشا کلاسیک ( 1500 تا 1000 پ.م ) ، میانه پیشا کلاسیک ( 1000 تا 400 پ.م ) ، اواخر پیشا کلاسیک ( 400 پ.م تا 250 میلادی ) می شود را گذراند وارد عصر طلایی یا دوران کلاسیکش شد و به اوج قدرتش رسید که تا 900 میلادی ادامه داشت که به سبب هجوم اقوام مختلف ، قیام های دهقانی و ... رو به زوال رفت.[[34]](#footnote-34) همچنین مایا ها عادات و معیار های عجیبی داشتند (( مردم (( مایا )) گوش و بینی را با زینت آلات سوراخ می کردند و دندانها را شکسته و منبت کاری می نمودند و سر کودکان را با تخته بندی به شکل کله قند در می آوردند و چشمانشان را چپ می ساختند زیرا گمان می بردند که این کار آن ها را زیبا می سازد.))(1) در قرن هفتم میلادی شهرها به شکوفایی رسیدند به عنوان مثال تئوتی هوآکان در جنوب مکزیک و تایواناکو در غرب بولیوی ، در 1000 میلادی کشت ذرت و لوبیا در آمریکای شمالی آغاز شد. در حدود 1050 تا 1250 میلادی شهر چاهوکیا ، بزرگ ترین شهر آمریکای شمالی در کناره رود می سی سی پی به اوج شکوفایی خود رسید. در همین زمان و در حدود 1100 تا 1300 میلادی قوم پوئبلو در جنوب غربی آمریکای شمالی خانه هایی به هم چسبیده ساختند. در دویست تا پنجاه سال قبل از ورود آمریکایی ها دو امپراتوری بزرگ در آمریکای شمالی و جنوبی ظهور کردند. اولین آن ها ، امپراتوری آزتک بود. آزتک ها در ابتدا ، در شمال مکزیک ساکن بودند و در حدود 1100 میلادی وارد مکزیک شدند.[[35]](#footnote-35) آن ها نسب خود را به ساکنان شهر تئوتی هوآکان که آن زمان نابود شده بود ، می رساندند. آن ها به دنبال بنا کردن شهری بودند برای مکان آن با هم اختلاف نظر داشتند که بعد از دیدن عقابی در حال خوردن ماری که بر روی کاکتوسی نشسته آن شهر را آنجا بنا نهادند و نامش را بر اساس نام رئیسشان تنوچ ، تنوچتیتلان گذاشتند. آن ها دو رهبر داشتند یکی که بر امور داخلی نظارت کند و دیگری بر امور خارجی ، رهبر امور خارجی قدرتمند تر از رهبر امور داخلی بود و در 1521 میلادی تبدیل به فرمانروا مطلق آزتک ها شد.[[36]](#footnote-36) در سال 1371 تپانک ها بر آزتک ها استیلا یافتند و آن ها را خراجگزار خود کردند. جنگجویان آزتک علیه تپانک ها قیام کردند ، جنگجویان دو شهر دیگر که آن ها هم خراجگزار تپانک ها بودند یعنی تکس کوکو و تاکوبا به آزتک ها پیوستند ، تپانک ها را شکست دادند پایتختشان را تسخیر کردند ، این گونه آزتک ها بر قسمتی از مرکز و جنوب مکزیک استیلا یافته و جنگجویانشان قدرت عظیمی بدست آوردند.[[37]](#footnote-37) ایتزکوآتل فرمانروای آزتک به توسعه امپراتوری تازه تأسیس پرداخت ، او و جانشینانش قسمت عمده مرکز مکزیک را تسخیر کردند. در 1519 میلادی ، 27 سال بعد از کشف قاره آمریکا توسط کریستف کلمب ، ارنان کورتز فاتح اسپانیایی ، وارد امپراتوری آزتک شد او متوجه کینه زیردستان آزتک ها که از قوم های مغلوب به آزتک ها بودند ، شد آن ها را با خودش متحد کرد.[[38]](#footnote-38) او و همراهانش به تنوچتیتلان رفتند. مونتزومای دوم ، امپراتور آزتک ها از آن ها استقبال گرمی کرد.[[39]](#footnote-39) زمانی که کورتز شهر را برای استقبال از اسپانیایی های تازه رسیده ترک کرده بود ، معاون او پدرو دو آلوارادو ، چندین آزتک را کشت. کوزتز وقتی برگشت متوجه این موضوع شد نیروهایش را از شهر خارج کرد با هفتاد هزار بومی و پانصد اسپانیایی تنوچتیتلان را محاصره کرد.[[40]](#footnote-40) این محاصره سه ماه طول کشید و به دلیل تلف شدن عده زیادی از آزتک ها به سبب بیماری های اروپایی که برای آن ها ناشناخته بودند ، شهر سقوط کرد. کورتز امپراتوری آزتک را مستعمره اسپانیا کرد و نام تنوچتیتلان را به مکزیکوسیتی تغییر داد.[[41]](#footnote-41) برای کورتز تنها امپراتوری آزتک کافی نبود او به تمدن مایا ها هم حمله کرد ولی با مقاومت شدید مایاها مواجه شد. سرانجام او طی جنگ های بسیار تمدن مایا را هم فتح کرد.[[42]](#footnote-42) دومین امپراتوری ، امپراتوری اینکا بود. اینکا ها یکی از اقوام زیردست هوآری ها بودند که بعد سقوط آن ها پراکنده شدند.[[43]](#footnote-43) آن ها با قوم آیارکاما که ساکنان دره کوزکو بودند جنگیدند ، طی سال ها پیروز شدند و کنترل دره کوزکو را بدست گرفتند. آن ها روستای کوزکو را تبدیل به شهر کوزکو کردند.[[44]](#footnote-44) در سال 1400 میلادی ویراکوچا ، رئیس اینکا ها نواحی اطراف کوزکو را تصرف کرد و یک کشور کوچک را تأسیس کرد. در سال 1438 یوپانکوی فرزند و جانشین ویراکوچا ، قوم چانکا را شکست داد و امپراتوری اینکا را بنیان نهاد.[[45]](#footnote-45) او خود را نماینده خورشید خواند و کوزکو را به شکل شیری بازسازی کرد. بعد از وی توپا اینکا و هوآینا کاپاک به ترتیب جانشینش شدند و امپراتوری اینکا را در اکوادور ، آرژانتین ، بولیوی و شیلی گسترش دادند.[[46]](#footnote-46) بعد از هوآینا کاپاک پسرش ، آتاهوآلپا در جنگی داخلی برادرش را شکست داد و جانشین پدرش شد اما او با چالشی بزرگ رو به رو شد ، فردی به نام فرانسیسکو پیثارو.[[47]](#footnote-47) فرانسیسکو پیثارو در بین سال های 1471 تا 1475 میلادی در تروخیو اسپانیا زاده شد. پدرش یک افسر ارتش و مادرش یک خدمتکار بود.[[48]](#footnote-48) او هرگز به مدرسه فرستاده نشد و سواد نداشت. او در نوجوانی ابتدا به چوپانی پرداخت و سپس به ارتش اسپانیا پیوست که در حال جنگ با مور های مسلمان بود.[[49]](#footnote-49) او در 1502 میلادی به سویل رفت و در آنجا به کشتی که به جزیره هیسپانیولا می رفت ، پیوست. او در سفری به کلمبیا و ونزوئلا ، به آلونسو د اوخه دا و یارانش پیوست.[[50]](#footnote-50) در سال 1509 میلادی اوخه دا مستعمره سان سباستیان را در شمال کلمبیا بنا گذاشت. بیماری بیشتر یاران اوخه دا را از پا در آورد ، اوخه دا به هیسپانیولا رفت تا نیروی کمکی بیاورد و کنترل سان سباستیان را به پیثارو سپرد.[[51]](#footnote-51) یاران اوخه دا سرانجام تسلیم شدند و به هیسپانیولا رفتند و پیثارو به کارتاخنا در شمال کلمبیا رفت. او به گروه فرناندز د انسی سو پیوست که در آن مسافری قاچاقی به نام واسکو نونی یس د بالبوآ هم وجود داشت.[[52]](#footnote-52) انسی سو به سانتا ماریا د آنتیکا دل دارین رفت و آن را به بالبوآ سپرد ، بالبوآ با پیثارو به سمت غرب پاناما رفت و در سال 1513 میلادی به اقیانوس آرام رسید او آنجا را ملک پادشاهی اسپانیا نامید. او بالبوآ را ترک گفت و به پدراریاس داویلا فرماندار جدید پاناما پیوست.[[53]](#footnote-53) داویلا ، پیثارو و مورالس را مأمور فتح و غارت قبایل سواحل اقیانوس اطلس کرد. داویلا به پیثارو به سبب فتوحاتش قطعه زمینی در پاناما هدیه داد.[[54]](#footnote-54) در سال 1519 میلادی داویلا طی نامه ای از بالبوآ خواست به آکلا بیاید. بالبوآ هم به آکلا رفت ولی توسط پیثارو به دستور داویلا به جرم خیانت به پادشاه اسپانیا دستگیر و اعدام شد.[[55]](#footnote-55) پیثارو بعد از اعدام بالبوآ به قضاوت و حکومت در قطعه زمینی که به او اعطا شده بود پرداخت. پیثارو در 1522 میلادی به سفری اکتشافی به جنوب پیوست که لغو شد ولی در آن سفری دوستی به نام دیه گو د آلماگرو پیدا کرد.[[56]](#footnote-56) او و آلماگرو یارانی جمع کرده و در 1524 میلادی به سمت جنوب راهی شدند. آن ها گرفتار طوفان شدند و به یک جزیره رسیدند.[[57]](#footnote-57) بیشتر یاران پیثارو در این سفر تلف شدند و آلماگرو آن ها را درمانده پیدا کرد. آن ها به سفرشان ادامه دادند در راه به قبایل آدم خوار کارائیب برخوردند و سریعاً فرار کردند.[[58]](#footnote-58) او در جنوب با یک عده بومی جنگید تلفات سنگینی داد و به پاناما عقب نشینی کرد. آلماگرو بعد از پیثارو به آن بومیان رسید و آن ها را قتل عام و غارت کرد.[[59]](#footnote-59) او در راه بازگشت به پیثارو برخورد و قسمتی از غنائم را با او تقسیم کرد. در 1526 میلادی آن ها باری دیگر به سمت جنوب حرکت کردند.[[60]](#footnote-60) پیثارو و مردانش به بیماری دچار شدند و آلماگرو آن ها را به بازگشت فراخواند ، بیشتر مردان پیثارو بازگشتند. او به جست و جویش ادامه داد و به امپراتوری اینکا رسید.[[61]](#footnote-61) او در سال 1532 میلادی بعد از گرفتن تأییدیه از اسپانیا فتح اینکا را شروع کرد. او آتاهوآلپا را فریب داده به گروگان گرفته و از اینکایی ها باج خواست.[[62]](#footnote-62) بعد از گرفتن باج او آتاهوآلپا را کشت و در 1533 میلادی کوزکو را فتح کرد. فرانسیسکو ، اینکا را مستعمره اسپانیا خواند و پایتختی به نام لیما را بنیان نهاد.[[63]](#footnote-63) دورانت می گوید : (( دیرپاترین نظام سوسیالیستی[[64]](#footnote-64) که تاکنون شناخته شده است به دست اینکاها در قرن سیزدهم در جایی که اینک پرو می نامیم برپا گشت. اینکاها که اساس قدرت خود را بر این اعتقاد مردم که حاکم زمینی فرستاده ایزد خورشید است استوار ساخته بودند ، همه امور کشاورزی ، کار ، و تجارت را تنظیم و هدایت کردند. با آمار و ممیزی دولتی حساب مواد ، افراد ، و درآمد ها نگاهداری می شد. (( دوندگان )) حرفه ای در شبکه ای از راه های منظم سرزمینی به آن پهناوری در رفت و آمد بودند و ارتباط لازم چنین حکومت متمرکزی را برقرار می کردند. همه مردم مستخدم دولت بودند ، و به نظر می آید این وضع در برابر وعده غذا و امنیت با خوشحالی و رضایت می پذیرفتند. این نظام تا تصرف پرو به دست پی زارو[[65]](#footnote-65) در سال 1533 ، پایدار ماند.))[[66]](#footnote-66) تا صد سال بعد اروپاییان بیشتر بومی ها را به قتل رساندند در سرزمین های جدید ساکن شدند و پایان آمریکای باستان را رقم زدند. دورانت در گفت و گویی خیالی در جزیره خیالی پمانوک از زبان مارکس می گوید : (( چرا امریکا کشف شد؟ به خاطر مسیحیت؟ نه ؛ به خاطر طلا. چرا انگلیسیها آن را از دست اسپانیاییها و هلندیها و فرانسویها بیرون آوردند؟ برای آنکه پول داشتند و نیروی دریایی بهتری ساختند.))[[67]](#footnote-67) همچنین دورانت در جایی دیگر می گوید : (( محققی مکزیکی می تواند به بناهای عظیم و فرهنگ های مایا ، آزتک و اینکا در آمریکای پیش از کلمب اشاره کند.))[[68]](#footnote-68)

فصل سوم : دو همسایه باستانی

شاید هنگامی ادوارد کارتر در 1922 میلادی فکر نمی کرد که آرامگاه توت عنخ آمون را بیابد ولی او این کار را کرد. تمدن مصر باستان یکی از قدیمی ترین و در این حال با دوام ترین تمدن های بشریت بوده است. تا قبل از قرن نوزدهم میلادی آشوریان قومی بودند که تنها در عهد عتیق ( تورات ) و نوشته های هرودوت و دیگر مورخین یونان باستان وجود داشت. استن هنری لیارد در دهه 1840 میلادی این قوم فراموش شده را از زیر خاک بیرون آورد. بین النهرین و مصر جایگاه خوبی برای ظهور تمدن بودند به دلیل وجود رود های دجله ، فرات و نیل در آن ها. به قول دورانت : (( مصر (( هدیه نیل )) و بین النهرین در میان دو رود خود و در طول سر شاخه های آن دو تمدن های پیاپی بنیان نهاد.))[[69]](#footnote-69) اولین جرقه های تمدن در حدود 5500 پ.م زده شد ، زمانی که کشاورزی در مصر آغاز شد و ساکنان اولیه بین النهرین از مناطق مرتفع به دلیل کمبود جا پایین آمدند و در دره های دجله و فرات ساکن شدند.[[70]](#footnote-70) در حدود 4000 پ.م مصری های یک شیوه نگارش تصویری به نام هیروگلیف را ابداع کردند.[[71]](#footnote-71) جالب است بدانید نام هیروگلیف را یونانی ها بر روی آن گذاشتند که به معنی کنده کاری مقدس است چون یونانی ها فکر کردند که کاهنان برای مراسم مذهبی از آن استفاده می کنند همچنین در هیروگلیف می شود هم از چپ به راست هم راست به چپ ، هم افقی و هم عمودی نوشت. در بین النهرین و مصر اولین گام های جدی تمدن در اواخر هزاره چهارم پ.م برداشته شدند. سومریان یکی از اقوام بین النهرین که به گفته برخی از تاریخ نگاران در هزاره چهارم پ.م از هندوستان به بین النهرین کوچ کردند ، در حدود 3300 تا 3000 پ.م شروع به ساخت اولین شهر های بین النهرین در شمال غربی خلیج فارس کردند.[[72]](#footnote-72) از این شهر ها می توان به اریدو ، اور ، لاگاش ، لارسا ، اوروک و نیپور اشاره کرد. ابداعات سومری ها به شهرسازی محدود نشد ، آن ها خط میخی را هم پدید آوردند.[[73]](#footnote-73) نام خط میخی را باستان شناسان بر رویش گذاشتند علتش هم این بود که بیشتر نشانه های آن شبیه گوِه یا میخ بود.[[74]](#footnote-74) در همین اثنا حکومت هایی در مصر به وجود آمده بود و رفته رفته از حکومت های محلی پراکنده به دو حکومت بزرگ تبدیل شدند. این حکومت ها مصر سلفی که در دلتای نیل قرار داشت ، شامل شمال مصر کنونی می شد و مصر علیا که از انتهای دلتا تا نزدیکی شهر کنونی اسوان را تحت انقیاد خود داشت ، شامل جنوب مصر کنونی می شد.[[75]](#footnote-75) در حدود 3100 پ.م منس ، پادشاه مصر علیا ، مصر سلفی را فتح کرد و مصر را متحد ساخت. او نخستین فرعون مصر شناخته شد و ممفیس در شمال مصر را به عنوان پایتخت خود برگزید.[[76]](#footnote-76) در سال 2639 پ.م ایمهوتپ معمار بزرگ برای آرامگاه جورز بنیانگذار سلسله سوم مصر ، هرم جورز را ساخت. در سال 2560 پ.م به دستور خوفو دومین فرعون سلسله چهارم مصر ، هرم بزرگ جیزه برای آرامگاه او ساخته شد.[[77]](#footnote-77) دورانت در یک تحلیل جالب می گوید : (( آغاز معماری از ساختن گور برای مردگان است. اهرام مصر که قدیمیترین بنای معماری جهان است[[78]](#footnote-78) گور مرده است.))[[79]](#footnote-79) در حدود 2400 پ.م قومی تازه نفس به نام آکد از مرکز بین النهرین به پا خواست و توانست شهر های مرکزی بین النهرین را متحد سازد. سارگن آکدی فرمانروای آکد به سومر حمله برد و شهر هایش را فتح کرد او توانست بین النهرین را یکپارچه سازد ولی این برای او کافی نبود.[[80]](#footnote-80) او به جنوب شرقی و شمال غربی بین النهرین لشکر کشید و توانست تمدن عیلام را در جنوب غربی ایران کنونی شکست بدهد ، شوش پایتختشان را تسخیر کند همچنین قسمت هایی از آناتولی را نیز فتح کرد. سرانجام آکدی ها به همان صورتی که ظهور کردند ، سقوط کردند و در 2200 پ.م از هم پاشیدند.[[81]](#footnote-81) در همین زمان بود که مصر دچار بحرانی عظیم شد ، اسم این بحران قحطی و خشکسالی بود. مردمان که فراعنه را فرزند خدای خورشید می دانستند از آن ها خواستند به خدایان بگویند که باران ببارد ولی وقتی دیدند اتفاقی نمی افتد اعتقادشان به قدرت الهی فرعون کمرنگ شد.[[82]](#footnote-82) در همین هنگام به دلیل بیشتر شدن اعتقادات مذهبی مردم کاهنان قدرت گرفتند و حاکمان محلی با ضعیف شدن فرعون روز به روز قدرتمند تر شدند. آن ها چنان قدرتمند شدند که در 2160 پ.م مریبرع ختی اول حاکم هراکلئوپولیس بر علیه فرعون قیام کرد سلسله هشتم مصر را برانداخت و سلسله نهم مصر را بنیان گذاشت.[[83]](#footnote-83) طیوه ها که اهل شهر طیوه در جنوب مصر بودند علیه هراکلئوپولیسی ها قیام کردند ولی آن ها برای رسیدن به ممفیس باید از شهر اسیوط که متحد فرعون بود ، می گذشتند آن ها به اسیوط حمله کردند ولی شکست سختی خوردند و عقب نشینی کردند. در سال 2040 پ.م زمانی که حاکم اسیوط سپاهش را برای سرکوب شورشی در ثینیس فرستاده بود ، منتوحوتپ دوم به اسیوط حمله و آنجا را تسخیر می کند.[[84]](#footnote-84) او هراکلئوپولیس را تسخیر سلسله دهم مصر را بر می اندازد و سلسله یازدهم مصر را تاسیس می کند.[[85]](#footnote-85) در حدود سال 2000 پ.م یک نویسنده ناشناس بابلی حماسه گیلگمش را نوشت. این اولین حماسه جهان بود که نوشته شد و الهام بخش آثاری چون ایلیاد ، ادیسه ، شاهنامه و هزار و یک شب گشت. داستان درباره گیلگمش است که در پیدا کردن راز جاودانگی شکست می خورد و از یک طوفان جان سالم به در می برد.[[86]](#footnote-86) در سال 1991 پ.م آمنمحت اول بنیانگذار سلسله دوازدهم مصر ، پایتخت را از طیوه به فیوم شهری در نزدیکی ممفیس منتقل کرد و همچنین در همین دوران مصر موفق به تسخیر سرزمین نوبه در شمال سودان کنونی شد.[[87]](#footnote-87) در سال 1813 پ.م شمشی ادد اولین پادشاه بزرگ آشور به سلطنت رسید. او پادشاهی ماری در جنوب غربی آشور که بعد از سقوط آکدی ها تشکیل شده بود را تسخیر کرد.[[88]](#footnote-88) او در یک لشکرکشی تا لبنان به پیش رفت و آنجا را خراجگزار خود کرد. سرانجام او در 1871 پ.م درگذشت.[[89]](#footnote-89) در 1759 پ.م حمورابی پادشاه بابل پادشاهی آشوری و ماری را فتح کرد و برای دومین بار بین النهرین را یکپارچه ساخت.[[90]](#footnote-90) در سال 1674 پ.م هیکسوس ها که واژه ای یونانی به معنی حاکم بر سرزمین های بیگانه است ، با ارابه و اسب هایشان که برای مصری ها بیگانه بودند به آن ها یورش بردند و سلسله سیزدهم مصر را برانداختند. منشا هیکسوسی ها به احتمال زیاد خاورمیانه بوده است.[[91]](#footnote-91) در حدود 1600 پ.م هیتی ها قومی در آناتولی بابل را فتح کردند ولی به زودی عقب نشینی کردند و قومی دیگر به نام کاسی ها که در غرب ایران کنونی ساکن بودند بابل را فتح کردند.[[92]](#footnote-92) احمس حاکم طیوه و برادر حاکم پیشین طیوه که علیه هیکسوسی ها قیام کرد ، در 1552 پ.م با استفاده از ارابه و اسب هایی که هیکسوسی ها به مصر معرفی کرده بودند آن ها را شکست داد و سلسله هجدهم را بنیان گذاشت. در سال 1478 پ.م حتشپسوت همسر فرعون قبلی و نایب السلطنه تحوطمس سوم فرعون خردسال تاج و تخت را غصب کرد و خود را فرعون نامید.[[93]](#footnote-93) در سال 1458 پ.م بعد از درگذشت حتشپسوت ، تحوطمس سوم فرعون شد. او در سال 1456 پ.م مجدو شهری در شمال فلسطین اشغالی کنونی را فتح کرد و توانست بخش های بزرگی از فلسطین را تحت تسلط خودش درآورد.[[94]](#footnote-94) در همین دوران هیتی ها بار دیگر از آناتولی بیرون آمدند و سوریه را فتح کردند. قومی دیگر به نام هوریان پادشاهی به نام میتانی در شمال غربی آشور ایجاد کردند و توانستند آشور را تحت کنترل خود بگیرند.[[95]](#footnote-95) در 1365 پ.م پادشاهی میتانی از هم فروپاشید و آشور تحت سلطنت آشور اوبالیت اول استقلال خود را به دست آورد.[[96]](#footnote-96) در 1352 پ.م آمنحوتپ چهارم فرعون مصر ایده خدایی یکتا به نام آتون را مطرح کرد و آن را تنها خدای مصریان نمود حتی اسم خود را به اخناتون به معنی او کسی است که برای آتون سود مند است ، تغییر داد. دورانت درباره او می گوید : (( آمنحتپ[[97]](#footnote-97) چهارم به هیچ وجه برای پادشاهی ساخته نشده بود ؛ بیشتر به دنبال هنر بود تا جنگ. او مشهورترین اشعار تاریخ ادبیات مصر را سروده و بی شک با تمام وجود عاشق همسرش نفرتیتی بوده است. به دستور وی ، نقاشان او و ملکه اش را در حین بازی با فرزندانش در ارابه ای ترسیم کردند.))[[98]](#footnote-98) همچنین آخرین روزهای زندگی اش را این گونه روایت می کند : (( حتی وزیرش از او تنفر داشت چرا که او جنگ را ناپسند می دانست و با این کار موجب تضعیف سپاه گشته بود و فرماندهانش انتظار مرگ او را می کشیدند. حکومت های تابع از اهدای خراج و هدایای همیشگی دست کشیده بودند و یکی پس از دیگری حاکمان مصری را عزل کرده ، پرچم خودمختاری بر می داشتند. مصر به سمت فروپاشی می رفت. آخناتون خود را با همسر و فرزندانش تک و تنها یافت. هنگامی که از غم و ناتوانی اش برای حکومت و دلسرد از بی مایگی قومش از دنیا رفت ، فقط سی سال داشت.))[[99]](#footnote-99) در سال 1336 توت عنخ آمون جانشین اخناتون دوباره خدایان قدیم را بازگرداند و مذهب آتون را نابود ساخت.[[100]](#footnote-100) دورانت می گوید : (( اخناتون تمام قدرت فرعونی خویش را به کار گرفت تا دین آمون را به کلی منسوخ سازد ؛ یک سال بعد از مرگ اخناتون باز دین آمون احیا شد.))[[101]](#footnote-101) همچنین در جایی دیگر می گوید : (( دو سال پس از مرگ او ] اخناتون [ ، دامادش توتنخامون[[102]](#footnote-102) را که بسیار مورد ستایش کاهنان بود – تاج و تخت را به دست آورد. او نام توتنخاتون[[103]](#footnote-103) را که پدر زنش به او بخشیده بود تغییر داد ، با روحانیون سازش کرد و به مردم مشتاق مژده استقرار دوباره خدایان کهن را داد. کلمات آتون و آخناتون از تمام ابنیه محو گردید ، کاهنان به زبان آوردن نام پادشاه ملحد را ممنوع اعلام کردند و زان پس مردم از او با نام (( جانی بزرگ )) یاد می کردند. نام هایی که آخناتون ابنیه و زدوده بود دوباره حک شدند و مراسم هایی که ملغی گشته بود ، از سر گرفته شدند. همه چیز به حال قبل بازگشت.))[[104]](#footnote-104) در سال 1294 پ.م ستی اول پسر و جانشین بنیانگذار سلسله نوزدهم مصر ، رامسس اول دوباره قسمت هایی از مصر که در زمان اخناتون از دست رفته بودند فتح کرد. در سال 1275 پ.م رامسس دوم جانشین ستی اول در قادش شهری در شمال سوریه توانست به پیروزی هایی برسد و پیمان صلحی منعقد کرد که طبق آن فلسطین و قسمتی از جنوب سوریه متعلق به مصر بودند.[[105]](#footnote-105) دورانت می گوید : (( در کتیبه غرور آمیز مجسمه ویران و متروک اوزیماندیس[[106]](#footnote-106) ، بانی بانیان و ((پادشاه پادشاهان)) ، آمده : ((به کار هایم بنگرید ، عظیم و ماندگار)) اما مسافران ، به سادگی چنین گزارش می کنند : هیچ چیز کنار آن بقایا نیست. گرداگرد زوال آن بنای باشکوه ، ویرانه ای غول آساست و شن های همواری که تا دوردست ها گسترده است.))[[107]](#footnote-107) همچنین در جایی دیگر می گوید : (( مصر یک عصر طلایی دیگر هم تحت رهبری رامسس دوم داشت ، کسی که غیرتش را در بازگرداندن مستعمرات مصر نشان داد ، معابدی عظیم ساخت و صد پسر و پنجاه دختر از چندین همسر داشت و مجسمه ای از خود ، یادگاری از قدرتش ، برجا گذاشت. این مجسمه ، در اصل ، پنجاه و شش فوت[[108]](#footnote-108) داشت ، اما گذر زمان پایه آن را فرسود و باعث شد تا بر زمین بیفتد و حال پنجاه و شش فوت طول دارد.))[[109]](#footnote-109) پادشاه آشور توکولتی-نینورتای اول در بین سال های حکومتش 1244 تا 1208 پ.م موفق به فتح بابل و بیرون راندن کاسی ها از بابل گشت اما کاسی ها شورش کردند و دوباره شهر را گرفتند که مدتی بعد عیلامی ها به بابل حمله کردند و آنجا را فتح کردند. در حدود 1200 پ.م بربر های نیمه وحشی ساکن در شمال دریاهای خزر و سیاه طی یورشی بی رحمانه به جنوب ، هیتی ها را نابود کردند و شهرهای مصری فلسطین را به شدت تضعیف کردند.[[110]](#footnote-110) در 1178 پ.م رامسس سوم این مهاجمان که مردمان دریا نامیده می شدند را به سختی شکست داد.[[111]](#footnote-111) تیگلات پلیصر اول پادشاه آشور که از 1115 تا 1077 پ.م سلطنت کرد ، موشکی های آناتولی را شکست داد سپس قبایل ارمنستانی را شکست داد ، آرامی ها را شکست داد به دریای مدیترانه رسید ، شهر های فنیقی را خراجگزار آشور کرد و درنهایت بابل را دوباره فتح کرد. او سرانجام در 1077 پ.م به قتل رسید.[[112]](#footnote-112) در 1069 پ.م در مصر بعد از مرگ رامسس یازدهم اشراف زاده ای به نام سمیندس مصر سلفی را فتح ، سلسله بیست و یکم مصر را بنیان گذاشت و حریحور کاهن اعظم آمون مصر علیا را کنترل می کرد.[[113]](#footnote-113) در همین دوران بین النهرین دومین دوران تاریکش را می گذراند ( دوران اول 1600 تا 1365 پ.م بود ) که از 1070 تا 911 پ.م بر بین النهرین سایه افکنده بود. در این دوران اتفاق مهمی رخ نداد و اقتصاد بین النهرین به شدت ضعیف بود.[[114]](#footnote-114) در 945 پ.م یک فرمانده لیبیایی به نام شوشنک که مصر علیا را تحت کنترل داشت بعد از پایان سلسله بیست و کم مصر خود را فرعون خواند او بعد از متحد کردن یمصر به فلسطین و سوریه حمله کرد ، فتوحاتی به دست آورد اما جانشینانش فتوحات او را از دست دادند و سلسله لیبیایی ها از هم فرو پاشید.[[115]](#footnote-115) ادد نیراری دوم پادشاه آشور که از 911 تا 891 پ.م حکومت کرد توانست آرامی ها را از نزدیکی دجله و تسخیر چندین شهر دوران تاریک بین النهرین را پایان دهد. آشور نصیرپال دوم که از 883 تا 859 پ.م بر آشور حکم راند او توانست دستاورد نیاکانش شمسی ادد و تیگلات پلیصر اول را در رسیدن به دریای مدیترانه تکرار کند و دوباره شهر های فنیقی را خراجگزار خود کند.[[116]](#footnote-116) شلم نصر سوم پادشاه آشور در 853 پ.م به قرقر در شمال دمشق رسید در آنجا با نیروهای عظیم سوریه و فلسطین که جلوی او را برای فتح نکردن دمشق گرفته بودند رو به رو شد او در این جنگ شکست خورد و عقب نشینی کرد. تیگلات پلیصر سوم پادشاه آشور که از 744 تا 727 پ.م حکومت کرد به سوریه حمله کرد دمشق را تسخیر کرد سپس به فلسطین حمله کرد و نیمی از آن را به تسخیر در آورد.[[117]](#footnote-117) سارگن دوم پادشاه آشور که از 722 تا 705 پ.م سلطنت کرد سلسله سارگنیان را بنا گذاشت و شورش های زیادی را سرکوب کرد. او به اورارتو پادشاهی که در اطراف دریاچه ارومیه و وان قرار داشت به دلیل تحریک به شورش اقوام زیردست آشور توسط پادشاه اورارتو اورسا ، در 714 پ.م به اواراتو لشکر کشید.[[118]](#footnote-118) اورسا پادشاه اورارتو بعد از شکست از سارگن خودکشی کرد و سارگن بسیاری از مناطق اورارتو را برای مجازات به آتش کشید. سارگن در 717 پ.م کاخ دور-شاروکین ( قلعه سارگن ) را در شمال شرقی نینوا ساخت و آنجا را پایتخت خود ساخت ولی بعد از مرگ او جانشینانش به نینوا بازگشتند و دور-شاروکین به فراموشی سپرده شد.[[119]](#footnote-119) در 720 پ.م پیعنخی پادشاه کوش که سودان کنونی است به مصر حمله کرد و بعد از فتح مصر سلسله بیست و پنجم مصر را بنیان گذاشت.[[120]](#footnote-120) مردوک - بلدان کلدانی ای بود که با حمایت عیلامی ها در 721 پ.م در بابل علیه آشوری ها شورش کرده بود که در 710 پ.م از سارگن شکست خورد و عقب نشینی کرد. در 704 پ.م زمانی که سناخریب پادشاه جدید آشور تازه به تخت رسیده بود دوباره در بابل شورش کرد که توسط سناخریب شکست خورد و باز هم فرار کرد.[[121]](#footnote-121) او دوباره در 701 پ.م باز هم در بابل شورش کرد این بار هم سناخریب او را شکست داد و او دوباره فرار کرد. در 694 پ.م باز هم مردوک - بلدان در بابل شورش کرد و سناخریب او را شکست داد.[[122]](#footnote-122) سناخریب که عصبانی شده بود دستور داد بابل را ویران سازند. در 681 پ.م سناخریب به دست پسرانش به قتل می رسد ، جوان ترین پسرش اسرحدون پس از جنگ با برادرانش و پیروزی بر آن ها پادشاه آشور شد.[[123]](#footnote-123) اسرحدون در 671 پ.م به مصر حمله برد پسر پیعنخی ، تهرکا را شکست داد و مصر را فتح کرد. بعد از مرگ اسرحدون پسرش آشوربانیپال جانشین او شد و از 668 تا 627 پ.م سلطنت کرد.[[124]](#footnote-124) چیزی از به تخت رسیدن او نرسیده بود که تهرکا دست به شورش برداشت او به سرعت ارتشی جمع آوری کرد به مصر رفت و تهرکا فرار کرد. دو سال بعد پسر تهرکا ، ناتوآتامون دست به شورش زد و ممفیس را از آشوریان پس گرفت.[[125]](#footnote-125) آشوربانیپال باری دیگر وارد مصر شد و شورش ناتوآتامون را سرکوب کرد. در 655 پ.م پسامتیک اول آشوریان را از مصر بیرون راند و سلسله بیست و ششم مصر را بنیان گذاشت.[[126]](#footnote-126) شمش شوم - یوکین برادر آشوربانیپال که حاکم بابل بود علیه برادرش قیام کرد شورش او سه سال به طول انجامید ولی در نهایت پس از جنگ های فراوان آشوربانیپال او را شکست داد و او خودکشی کرد. آشوربانیپال در 639 پ.م به عیلام حمله کرد و شوش را به تصرف درآورد.[[127]](#footnote-127) در 627 پ.م بعد از مرگ آشوربانیپال پسرانش آشور - اتیل - ایلانی ( آشور قهرمان خدایان ) و سین - شار- ایشکون ( خدا سین شاه را منصوب کرده است ) بر سر تاج و تخت با هم جنگیدند که آشور – اتیل -ایلانی پیروز شد و پادشاه آشور گشت. کلدانی ای به اسم نبوپلصر در 626 پ.م در بابل علیه آشوریان قیام کرد و کنترل بابل را به دست گرفت.[[128]](#footnote-128) در 615 پ.م هووخشتره ( کیاکسار ) پادشاه ماد به آشور حمله می کند و در 614 پ.م آشور مقدس ترین شهر آشوریان را فتح و تخریب می کند. هووخشتره و نبوپلصر با هم علیه آشور پیمانی امضا کردند.[[129]](#footnote-129) آن ها در 612 پ.م با نیروهای مشترکشان به نمرود حمله کردند پس از فتح و ویران کردن آن به نینوا پایتخت آشور لشکر کشیدند و آنجا را به سرنوشت آشور و نمرود دچار کردند.[[130]](#footnote-130) آشور اوبالیت یکی از فرماندهان نظامی آشور که از نینوا گریخته بود در حران آخرین پایگاه آشوریان به جمع آوری سرباز پرداخت ولی در 610 پ.م نیروهای عظیم متحد بابل و ماد به حران حمله کردند و به امپراتوری آشور پایان دادند.[[131]](#footnote-131) در 525 پ.م کمبوجیه پادشاه هخامنشی مصر را فتح کرد. در سال 343 پ.م اردشیر سوم پادشاه هخامنشی شورشی که حدود 400 پ.م در مصر برای استقلال اتفاق افتاده بود را در هم شکست و نکتانبوی دوم آخرین فرعون بومی مصر باستان و سلسله سی ام مصر فرار کرد.[[132]](#footnote-132) در 332 پ.م اسکندر مقدونی مصر را فتح کرد. در 30 پ.م مصر به دست امپراتوری روم فتح شد.[[133]](#footnote-133) در 640 میلادی مسلمانان مصر را فتح کردند و مصر باستان پایان یافت.[[134]](#footnote-134) دورانت می گوید : (( همه چیز مصر قدیم از میان رفته است و تنها اهرام عظیم برافراشته از دل ریگ و خاک برجای مانده است.))[[135]](#footnote-135) همچنین در جایی دیگر می گوید : (( شکوه و جلال مصر ، فرزند فتح ها و خودکامگی های ددمنشانه است.))[[136]](#footnote-136) پس از سقوط آشور ، مصر و بابل بر سر سواحل مدیترانه جنگیدند که نبوکد نصر پسر نبوپلصر از این کارزار پیروز بیرون آمد. نبوکد نصر خشونتی که به خاطرش از آشور تنفر داشتند را هنگامی که یهودیان علیه بابل قیام کردند بروز داد و بیت المقدس را غارت کرد. هووخشتره که از فتوحاتش در آشور خرسند بود به لیدیه ( پادشاهی در ترکیه ) حمله برد و پنج سال بدون نتیجه مشخصی جنگید. در 585 پ.م یک خورشید گرفتگی رخ داد که باعث اتمام جنگ شد.[[137]](#footnote-137) در حدود سی سال بعد کوروش کبیر بر استیلا ماد ها بر پارس ها خاتمه داد و امپراتوری عظیم هخامنشی را تأسیس کرد. حدود صد و بیست سال بعد اسکندر مقدونی امپراتوری هخامنشی را فتح کرد. بعد مرگ اسکندر قلمرو اش بین سردارانش تقسیم شد و یکی از سردارانش به نام سلوکوس پادشاهی سلوکیان را در خاورمیانه تأسیس کرد. این پادشاهی حدود صد و هشتاد سال بعد توسط اشکانیان فتح شد. ساسانیان در حدود سیصد و شصت سال بعد اشکانیان را شکست داد و مسلمانان حدود چهارصد و سی سال بعد ساسانیان را شکست دادند. این رشته تسلسل سلسله ها میراثی بودند که آشوریان برای خاورمیانه به جا گذاشتند.

فصل چهارم : پزشکی از دیرباز تا امروز

همواره در طول تاریخ پزشکان با مخالفت معتصبین و خرافه پرستان قرار می گرفتند ولی با این حال با عزمی راسخ پزشکی را حفظ کردند و آن را گسترده کردند. در 5000 پ.م انسان های نوسنگی با ایجاد سوراخ هایی در جمجمه انسان اولین گام های پزشکی را برداشتند. بقراط یکی از اولین پزشک هایی بود که در تاریخ ثبت شده است.[[138]](#footnote-138) او از 480 تا 377 پ.م می زیسته و در جزیره کاس ( یک جزیره در یونان ) به تدریس پزشکی می پرداخته است. او معتقد بود که بدن از خون ، بلغم ، صفرای زرد و صفرای سیاه تشکیل شده است و به هم خوردن تعادل این ها باعث بیماری است.[[139]](#footnote-139) همچنین او یکی از پیشگامان یونان باستان در جنین شناسی بود ، دورانت می گوید : (( بقراط در 460 پیش از مسیح )[[140]](#footnote-140) که بزرگترین اطبای یونان بود نمونه خوبی از روش تجربی به دست داد. وی پوست تخمهای مرغی را در مراحل مختلف دوره جوجه در آوردن می شکست و مطالعه می کرد؛ مجموعه این مطالعات را در رساله ای به نام ((درباره اصل اطفال)) درج کرد.))[[141]](#footnote-141) همچنین بقراط کتابی به نام آب ها ، هواها و جای ها نوشته است ، دورانت درگفت و گویی تخیلی در جزیره تخیلی پمانوک از زبان مونتسکیو[[142]](#footnote-142) می گوید : (( بقراط در قرن چهارم پیش از میلاد مسیح کتابی نوشت به نام (( آب ها ، هواها و جای ها )) و در آن به مختصر از تاثیر محیط جغرافیایی در ساختمان طبیعی اقوام و تشکیلات قانونی دولتها سخن گفت.))[[143]](#footnote-143) جالینوس مشهور ترین پزشک رومی است که از 129 تا 216 میلادی می زیسته است. او در پرگاموم در ترکیه امروز که در آن زمان جزئی از امپراتوری روم بود به دنیا آمد.[[144]](#footnote-144) پدر او ثروتمند بود و یک شب در خواب دید آسکلپیوس خدای شفا بخشی یونان از او می خواهد که پسرش جالینوس را به تحصیل پزشکی بفرستد. جالینوس برای تحصیل به اسکندریه رفت و وقتی به پرگاموم برگشت پزشک گلادیاتور های شهر شد.[[145]](#footnote-145) جالینوس در 162 میلادی به رم رفت و امپراتور مارکوس آورلیوس را درمان کرد. جالینوس علاقه زیادی به دارویی به نام تریاق داشت که آن را برای مارگزیدگی استفاده می کرد.[[146]](#footnote-146) در 390 میلادی فابیولا زن ثروتمندی که مسیحی شده بود یکی از اولین بیمارستان های اروپا را در رم تاسیس کرد. در سال 1347 میلادی طاعونی خیارکی به نام مرگ سیاه که از آسیا آمده بود بر اروپا سایه افکند و طی پنج سال یک چهارم اروپا را از پای درآورد.[[147]](#footnote-147) دورانت می گوید : (( طاعون در انگلستان چنان کشتار کرد که فئودالیسم را از میان برد.))[[148]](#footnote-148) آندریاس فان وزله یا وزالیوس در بروکسل متولد شد. او به در دانشگاه پاریس به تحصیل طب پرداخت.[[149]](#footnote-149) او در هنگام تحصیل جسد جنایتکاری در کنار جاده را دزدید و آن را کالبد شکافی کرد. او در 1537 میلادی پس از اتمام تحصیلاتش در دانشگاه پادوا ایتالیا به تدریس کالبد شناسی پرداخت.[[150]](#footnote-150) او در 1543 میلادی کتابی به نام درباره ساختمان بدن انسان نوشت که دقیق ترین کتاب کالبد شناسی عصر خودش بود. او از ترس کلیسا آثار انتشار نیافته خویش را سوزاند ، از پادوا گریخت و باقی عمرش را در دربار حاکمان اروپایی به طبابت مشغول شد.[[151]](#footnote-151) ویلیام هاروی پزشکی انگلیسی بود که در 1578 میلادی در فولک استون به دنیا آمد. او در دانشگاه کمبریج و پادوا به تحصیل طب پرداخت.[[152]](#footnote-152) او به لندن بازگشت و پزشک مخصوص چارلز اول پادشاه انگلستان شد. طبق نظریه جالینوس دو نوع خون وجود داشت : خون روشن که در شریان ها جریان دارد و خون تیره که در سیاهرگ ها جریان دارد.[[153]](#footnote-153) کبد خون تیره و قلب خون روشن را می سازد ، خون فقط یک بار در بدن می چرخد سپس از بین می رود. هاروی نظریه جدیدی مطرح کرد : قلب عضله ای است که خون را پمپ می کند.[[154]](#footnote-154) بطن راست خون تیره را به شریان های ریوی می فرستد ، سیاهرگ های ریوی آن را روشن کرده و به سمت چپ قلب می فرستند. بطن چپ خون روشن را توسط شریان بزرگی به نام آئورت به تمام بدن می فرستد.[[155]](#footnote-155) به تدریج شریان ها کوچک تر می شوند تا جایی که نباشند و خون توسط سیاهرگ ها به قلب بر می گردد. او در 1628 میلادی نظریه اش را در کتابی به نام بررسی کالبد شکافی بر حرکت قلب و خون در جانوران منتشر کرد.[[156]](#footnote-156) او در 1657 میلادی درگذشت. دورانت در این باره می گوید : (( پیشقدم نهضت در مغناطیس و الکتریسته گیلبرت ( 1603 – 1544 ) و در طب و تشریح وسالیوس ( 1564 – 1514 مسیحی ) و هاروی ( کاشف دوّران خون 1657 – 1578 ) بودند.))[[157]](#footnote-157) آنتونی فان لوون هوک یک پارچه فروش هلندی بود که علاقه زیادی به میکروسکوپ داشت.[[158]](#footnote-158) او برای سرگرمی میکروسکوپ های کوچک تر و با کیفیت بهتر از دوران خودش می ساخت به طوری که میکروسکوپی دارای چند عدسی می توانست جسم را ده برابر بزرگ کند اما میکروسکوپ تک عدسی لوون هوک جسم را 270 برابر می کرد. لوون هوک توانست برای اولین بار سلول های اسپرم را مشاهده کند و همچنین فهمید بر خلاف باور عموم که حشرات از مواد فاسد شده تولید می شوند آن ها از والدینشان به دنیا می آیند.[[159]](#footnote-159) او در 1676 میلادی به طور اتفاقی بعد از بررسی موادی که در دندانش بودند میکروب ها را کشف کرد. یک پزشک انگلیسی به نام ادوارد جنر که درباره آبله شنیده بود متوجه شد کسانی که گاو هایشان آبله گاوی گرفته اند و آنان از گاو ها شیر می دوشند هرگز آبله نمی گیرند.[[160]](#footnote-160) او در 1796 میلادی مواد حاصل از زخم یک فرد مبتلا به آبله گاوی را به بازوی یک پسر بچه وارد کرد. او شش هفته بعد مواد حاصل از زخم آبله را به بازو آن پسر بچه وارد کرد و دید آن پسر بچه آبله نگرفت.[[161]](#footnote-161) او بعد از امتحان کردن روی بیست و سه نفر در 1798 میلادی نظریه اش را منتشر کرد و به زودی این کار به واکسیناسیون شهرت یافت زیرا از کلمه لاتین واکسینا به معنی آبله می آمد. رنه لانک پزشکی فرانسوی بود که در سال 1816 میلادی گوشی معاینه را درست کرد.[[162]](#footnote-162) در آن زمان دو راه برای فهمیدن صدای قلب وجود داشت : اینکه پزشک سرش را بر روی سینه بیمار بگذارد یا روش دوم که در قرن هجدهم میلادی که توسط پزشک اتریشی لئوپولد آوئن بروگر ابداع شده بود. پدر آوئن بروگر یک انبار دار بود.[[163]](#footnote-163) او در بچگی یاد گرفت با ضربه زدن به بشکه شراب و گوش دادن به صدای آن می توان فهمید آن پر است یا خالی است. او با استفاده از این تجربه فهمید که با ضربه زدن به قفسه سینه بیماران و گوش دادن به صدای آن می توان به داشتن مشکلات ریوی و قلبی آن پی برد به طوری که اگر صدایی شبیه طبلی با پارچه پوشیده شده می دهد یعنی بیمار سالم است و اگر صدای خفه و زیری آمد بیمار مشکلات ریوی دارد.[[164]](#footnote-164) اما برای بیمار لانک نمی شد از هیچ کدام از این روش ها استفاده کرد زیرا او زن جوان بسیار چاقی بود. لانک ناگهان به یاد بازی دو پسر بچه افتاد که یکی از آن ها انتهای یک تیر چوبی را می خراشید ، دیگری گوشش را در انتهای دیگر تیر چوبی می گذاشت و صدای خراشیدن چوب را می شنید.[[165]](#footnote-165) لانک یک ورقه کاغذ را محکم لوله کرد ، انتهای آن را روی قلب بیمارش گذاشت گوشش را انتهای دیگر لوله کاغذ گذاشت و دید کارش نتیجه می دهد. لانک در 1818 میلادی کتابی درباره اختراعش که استتوسکوپ یا گوشی معاینه نام گرفت نوشت.[[166]](#footnote-166) در سال 1839 میلادی دو دانشمند آلمانی به نام های ماتیاس شلایدن و تئودور شوان پس از دیدن بافت های گیاهی و جانوری با میکروسکوپ اعلام کردند تمام موجودات زنده از واحدی به نام سلول شکل گرفته اند. رابرت هوک در سال 1664 میلادی با میکروسکوپ اشکال اتاقک مانند مربعی شکل را در چوب ببیند که در اصل دیواره های ضخیمی بود که بعد از مرگ سلول در بافت گیاهی می ماند.[[167]](#footnote-167) شلایدن و شوان فهمیدند که تمام سلول ها توسط غشای بیرونی محافظت می شوند ، موادی ژله مانند که بعد ها سیتوپلاسم نام گرفتند در آن ها وجود دارد و یک بخش مرکزی به نام هسته در سلول ها وجود دارد. در 1846 میلادی دندانپزشکی به نام ویلیام مورتون توانست در عمل جراحی تومور گردن یک بیمار از اتر استفاده کند و بیمار را قبل عمل بی هوش کند.[[168]](#footnote-168) جان اسنو پزشکی انگلیسی بود که فکر کرد چون بیماری وبا بر روی دستگاه گوارش تاثیر می گذارد پس باید از طریق آب و غذا منتقل شود. شک او بیشتر روی آب بود.[[169]](#footnote-169) در زمان همه گیری وبا در لندن در سال 1849 و 1854 میلادی او برای اثبات فرضیه اش دست به آزمایش های بسیاری زد. اسنو در 1854 میلادی به یکی از مناطق حومه شهر لندن به نام میدان طلایی رفت تا شواهدی برای اثبات فرضیه اش پیدا کند.[[170]](#footnote-170) در میدان طلایی چاه آبی بود که اکثر ساکنینانش از آن آب آشامیدنی خود را تأمین می کردند. او پس از جست و جو فهمید از 77 خانواده ای که به وبا مبتلا شدند 59 خانواده از این چاه استفاده می کنند و اکثر خانواده های مبتلا نشده از چاه دیگری استفاده می کنند.[[171]](#footnote-171) او در برابر هیئت مدیره مدافعان سنت جیمز پریش فرضیه اش را شرح داد و از آن ها خواست مانع استفاده مردم از آن چاه آب شوند. هیئت با اصرار اسنو این کار را انجام داد و در کمال تعجب دید فرضیه اسنو درست بوده است ، وبا در میدان طلایی به شدت کاهش یافت.[[172]](#footnote-172) جان اسنو کتابی درباره همین موضوع در سال 1849 میلادی به نام درباره انتقال وبا منتشر کرد و در 1855 میلادی آن را بازبینی کرد.[[173]](#footnote-173) یک جراح انگلیسی به نام ژوزف لیستر از این ناراحت بود که بیمارانش از عفونت هایی می میرند که از محل زخم آغاز شده و در بدن منتشر می شود. در آن زمان نصف انسان هایی که عضوی از اندام فوقانی یا تحتانی شان قطع می شد بر اثر عفونت می مردند.[[174]](#footnote-174) او در سال 1864 میلادی در حال مطالعه مقاله ای از شیمیدان فرانسوی لویی پاستور بود که در آن مطالعات تازه او که به کشف موجودات بسیار ریز و زیاد درون هوا منجر شده بود. پاستور متوجه شده برخی از این موجودات بسیار ریز می توانستند تخمیر کنند و برخی از آنان سبب فاسد شدن مواد می شوند.[[175]](#footnote-175) لیستر فهمید که این موجودات ریز سبب عفونت زخم ها می شوند. او فکر کرد می تواند با کشتن میکروب های درون زخم و منع ورود میکروب های دیگر به درون زخم می تواند جلوی عفونت را بگیرد.[[176]](#footnote-176) او درباره ماده شیمیایی قوی به نام اسید کربولیک خوانده بود که در یکی از شهر های انگلیس آن را برای جلوگیری از بروز بیماری ها درون فاضلاب ریخته اند. لیستر متوجه شد اسید کربولیک پوست را می سوزاند پس آن را با آب مخلوط کرد.[[177]](#footnote-177) اولین بیمار او در سال 1865 میلادی پسر بچه ای بود که پایش زیر گاری رفته بود ، استخوانش شکسته و از پوست بیرون زده بود که شکستگی مختلط نامیده می شود. لیستر با استفاده از پارچه آغشته به اسید کربولیک مانع بروز عفونت شد.[[178]](#footnote-178) او اسید کربولیک را روی بیماران دیگر شکستگی مختلط هم امتحان کرد و نتیجه مشابهی گرفت. او در 1867 میلادی مقاله ای درباره جلوگیری از بروز عفونت با اسید کربولیک در یک مجله پزشکی منتشر کرد.[[179]](#footnote-179) او یک مقاله دقیق تر در همان سال منتشر کرد و کار خود را ضد عفونی کردن نامید. او به جراحان می گفت قبل از عمل دست هایشان ، ابزار و اتاق جراحی را با اسید کربولیک بشورند.[[180]](#footnote-180) کم کم جراحان ضد عفونی کردن را پذیرفتند و پس از مدتی اسید کربولیک جای خود را به ماسک و دستکش داد. لویی پاستور شیمیدان فرانسوی که الهام بخش لیستر بود در زمانی که لیستر مشغول تشویق جراحان به ضد عفونی کردن بود ، در پی اثبات کردن این بود که میکروب ها هم می تواند باعث بیماری و هم عفونت شوند ، بود.[[181]](#footnote-181) بعضی از دانشمندان به تحقیق روی موجودات ریزی که لوون هوک کشف کرده بود علاقه داشتند اما به دلیل اینکه دیدن آن موجودات ریز با میکروسکوپ های آن زمان بسیار سخت بود کار به جایی نبردند. پاستور در اواخر دهه 1860 میلادی اثبات کرد که یک نوع میکروب باعث بیماری و مرگ کرم ابریشم می شود.[[182]](#footnote-182) او در 1878 میلادی به انجمن پزشکی فرانسه گفت که میکروب ها به بدن حمله می کنند و علت بیماری و عفونت هستند. هر گونه میکروب باعث یک نوع بیماری می شود.[[183]](#footnote-183) پاستور در سال 1854 میلادی ثابت کرد که با حرارت دادن می توان میکروب های عامل تخمیر شراب را از بین برد. این روش او که پاستوریزاسیون نام گرفت بعد ها در شیر و دیگر مایعات به کار رفت و با پاستوریزاسیون شیر یکی از راه های منتشر شدن سل از بین رفت.[[184]](#footnote-184) پاستور هنگام تحقیق درباره وبای مرغی متوجه شد که میکروب های به دست آمده وبای مرغی با افزایش سنشان ضعیف تر می شوند. او آن ها را به بدن جوجه تزریق کرد و دید که جوجه وبای مرغی نمی گیرد.[[185]](#footnote-185) او بعدا میکروب وبای مرغی ضعیف نشده را به جوجه تزریق کرد و دید جوجه سالم می ماند. او کارش را برای بزرگداشت ادوارد جنر واکسیناسیون نامید.[[186]](#footnote-186) پاستور توانست در اوایل دهه 1880 میلادی واکسن بیماری سیاه زخم و هاری را بسازد. رادیولوژی ( پرتوشناسی ) علمی جدید بود که توسط یک پروفسور آلمانی به نام ویلهلم رونتگن که دردانشگاه وورتزبورگ فیزیک تدریس می کرد به وجود آمد.[[187]](#footnote-187) در سال 1895 میلادی او در حال تحقیق بر روی پرتوهای کاتدی بود. این پرتو ها توسط لوله کروکس تولید می شوند.[[188]](#footnote-188) لوله کروکس یک لوله شیشه ای بسته است که درون آن خلأ ایجاد شده است و هنگام عبور الکتریسیته پرتو های کاتدی تولید می کند. رونتگن به این فکر می کرد که آیا لوله کروکس به جز پرتوهای کاتدی اشعه دیگری تولید می کند یا نه ؟[[189]](#footnote-189) او در محیط تاریک دور لوله کروکس یک کاغذ سیاه پیچید تا جلوی نور پرتوهای کاتدی را بگیرد سپس جریان برق را از لوله کروکس گذراند. او دید یک صفحه که با فاصله دو متری از لوله کروکس قرار گرفته بود و با ماده فلورسنت ( مواد فلورسنت موادی هستند که موقعی در معرض نور فرابنفش قرار بگیرند از خودشان نور مرئی ساطع می کنند ) پوشیده شده بود از خودش نور سبز تیره ای تولید می کند.[[190]](#footnote-190) او متوجه شد که لوله کروکس پرتو هایی نامرئی ساطع کرده است که از کاغذ عبور کرده ، بر صفحه پوشیده شده با فلورسنت تابیده و نور سبز تولید کرده است. پرتوهای کاتدی می توانستند فیلم عکاسی را سیاه کنند و یک عکس به وجود آورند.[[191]](#footnote-191) او اشعه جدید را روی فیلم عکاسی امتحان کرد و متوجه شد اشیایی که بین منشأ پرتوها و فیلم قرار می گیرند مشخص می شوند. رونتگن این اشعه را بر روی موادی که برای نور مرئی کدر هستند امتحان کرد و به جز سرب از بقیه مواد عبور کرد.[[192]](#footnote-192) او دست همسرش را روی فیلم عکاسی گذاشت و پرتوها را از دست همسرش بگذراند. او دید که استخوان های درون دست همسرش کاملاً مشخص هستند.[[193]](#footnote-193) رونتگن اسم این اشعه را اشعه مجهول یا ایکس گذاشت. او در همان سال 1895 میلادی مقاله ای درباره اشعه ایکس نوشت و آن را در یک مجله علمی منتشر کرد.[[194]](#footnote-194) رونتگن به خاطر کشف اشعه ایکس در سال 1901 میلادی جایزه نوبل فیزیک را از آن خود کرد. در سال 1877 میلادی یک پزشک انگلیسی به نام پاتریک مانسون که در چین ساکن بود ثابت کرد الفانتیازیس بیماری که باعث بد شکلی افراد می شود توسط یک نوع تک یاخته ایجاد می شود و پشه ها آن را با نیش زدن به انسان منتقل می کنند.[[195]](#footnote-195) در سال 1880 میلادی شارل لاوران یک جراح فرانسوی ثابت کرد که بیماری مالاریا به وسیله یک گونه تک یاخته ایجاد می شود. رونالد راس پزشک انگلیسی که در هندوستان کار می کرد فکر کرد بیماری مالاریا پرندگان توسط پشه ها منتقل می شود.[[196]](#footnote-196) او در سال 1897 میلادی بعد از تماشای صد ها پشه زیر میکروسکوپ در معده یکی از پشه ها تخم انگل را پیدا کرد. در سال 1898 میلادی دو ایتالیایی با نام های جووانی گراسی و آمیکو بیینامی کشف کردند که انگل های مالاریای انسانی هم مدتی در بدن پشه هستند.[[197]](#footnote-197) در سال 1912 میلادی یک شیمیدان لهستانی به نام کازیمیر فونک ماده ای که درون شلتوک برنج ( پوسته خارجی برنج ) وجود داشت که باعث درمان بری بری ( بیماری که بر اثر کمبود ویتامین B1 ایجاد می شود ) می شد را خالص سازی کرد. او فکر می کرد کمبود مواد غذایی دیگری باعث بروز بیماری های دیگر مثل اسکوروی ( بیماری که بر اثر ویتامین C ایجاد می شود ) که میان ملوانان شایع بود می گردد.[[198]](#footnote-198) در قرن هجدهم میلادی جیمز لیند جراح انگلیسی برای پیشگیری و درمان اسکوروی استفاده از لیمو را تجویز می کرد. فولک ماده ای که در درون شلتوک برنج یافته بود مربوط به آمین ها دانست و آن را ویتامینز که به معنی آمین های حیاتی است نامید.[[199]](#footnote-199) بعداً که مشخص شد آن ماده به آمین ها مرتبط نیست اسم آن را ویتامین تغییر دادند. به زودی دانشمندان ها ویتامین ها را کشف کردند و فهمیدند کمبود چه ویتامین هایی باعث چه بیماری هایی است.[[200]](#footnote-200) در دهه 1930 میلادی قرص های ویتامین تولید شدند و اکنون بیمارهای بیماری های مربوط به کمبود ویتامین نسبت به گذشته به شدت کاهش یافته است. در سال 1928 میلادی الکساندر فلمینگ باکتری شناس انگلیسی متوجه شد یک ذره از کپکی به نام پنی سیلیوم که روی نان مانده می روید به طریقی به ظرفی که درون آن برای تحقیقاتش باکتری هایی نگه می داشت وارد شده و تمام باکتری ها را از بین برده است.[[201]](#footnote-201) فلمینگ فهمید پنی سیلیوم ماده ای تولید می کند که باکتری ها را می کشد او توانست به سختی مقداری از آن ماده را که پنی سیلین نامید را استخراج کند ولی متوجه شد که در صورت ترکیب با خون خاصیت باکتری کشی اش را از دست می دهد. فلمینگ در سال 1929 میلادی در یک مجله علمی مقاله ای درباره پنی سیلین نوشت و تحقیق روی آن را کنار گذاشت.[[202]](#footnote-202) در سال 1939 میلادی دو دانشمند اتریشی و آلمانی به نام های هاوارد فلوری و ارنست چین در دانشگاه آکسفورد هنگامی که دنبال مطالبی درباره پادزیست بودند که در آن موجودی زنده موادی ترشح می کند که باعث مرگ موجود زنده دیگری می شود مقاله فلمینگ را یافتند. آن ها تولید پنی سیلین را آغاز کردند ، در 1940 میلادی آن را روی یک موش آزمایش کردند و دیدند باکتری های آن موش از بین رفتند.[[203]](#footnote-203) آن ها تولید پنی سیلین را افزایش دادند و روی یک پلیس زخمی در حال مرگ آزمایش کردند حال پلیس بهبود یافت ولی به دلیل کمبود پنی سیلین جان باخت. آن ها پنی سیلین را روی پنج بیمار دیگر امتحان کردند و سه تا از بیماران نجات یافتند.[[204]](#footnote-204) فلوری در سال 1941 میلادی به آمریکا رفت و تولید عمده پنی سیلین را برای سربازان آغاز کرد. بعد از جنگ جهانی دوم پنی سیلین به سرعت تولید شد و در اختیار اکثر مردم قرار گرفت.[[205]](#footnote-205) عمل قلب طولانی تا قبل از قرن بیستم غیرممکن بود زیرا باید برای جراحی ضربان قلب را متوقف می کردند و متوقف کردن ضربان قلب به مدت طولانی به مغز آسیب می رساند. جان گیبون طراح آمریکایی ماشینی اختراع کرد که به صورت موقت کار قلب و ریه را انجام می داد.[[206]](#footnote-206) این دستگاه سیاهرگی که به قلب می رسید را به خود وصل می کرد و خون به جای تلمبه شدن از قلب به ریه از دستگاه می گذشت ، این دستگاه کربن دی اکسید را از خون جدا ، به آن اکسیژن اضافه می کرد و در نهایت آن را از طریق سرخرگ آئورت در درون بدن منتشر می کرد. در سال 1953 میلادی گیبون حین جراحی قلب یک جوان هجده ساله از این دستگاه استفاده کرد و جراحی موفق داشت.[[207]](#footnote-207) از این دستگاه بعداً برای عمل های قلبی استفاده شد. در سال 1950 میلادی یک سازمان خیریه در آمریکا به نام بنیاد ملی فلج شیر خواران تحقیقاتی برای ساخت واکسن فلج اطفال آغاز کرد.[[208]](#footnote-208) یوناس سالک که در دانشگاه پیتزبورگ کار می کرد واکسنی از ویروس کشته شده فلج اطفال ساخت. آلبرت سابین روسی هم که در دانشگاه سین سیناتی کار می کرد یک واکسن از روی ویروس ضعیف شده فلج اطفال ساخت.[[209]](#footnote-209) در سال 1955 میلادی واکسیناسیون گسترده فلج اطفال در آمریکا آغاز شد که باعث شد در سال 1979 میلادی فلج اطفال در آمریکا ریشه کن شود. در سال 1967 میلادی در شهر کیپ تاون آفریقای جنوبی اولین عمل پیوند قلب جهان صورت گرفت.[[210]](#footnote-210) دکتر کریستیان بارنارد قلب زن جوانی که در تصادف آسیب دیده بود برداشت و به بدن مردی که بر اثر سکته قلبی در حال مرگ بود پیوند زد. آن مرد هجده روز بعد به دلیل عفونت ریوی درگذشت ولی عمل بارنارد موفقیت آمیز بود.[[211]](#footnote-211) در سال 1977 میلادی آبله در جهان ریشه کن شد. پزشکی هنوز که هنوز در حال پیشرفت است و روزی خواهد رسید که ویروس شوم کرونا نابود شود.

فصل پنجم : تئاتر در دوران باستان

تئاتر در یونان زاده شد به روم رفت و تا رنسانس به خواب عظیمی فرو رفت. یونانیان مخترعین بزرگی بودند و شاید یکی از بزرگ ترین اختراعاتشان تئاتر و نمایش بوده است. اولین تئاتر های جهان توسط تمدن مینوسی در جزیره کرت پایتخت تمدن مینوسی ایجاد شدند. این تئاتر ها برای نمایش مذهبی به کار گرفته می شدند و در زمان تمدن مینوسی یعنی 2200 تا 1450 پ.م دایر بودند.[[212]](#footnote-212) در حدود 850 پ.م شاعر بزرگ یونانی هومر دو منظومه حماسی بزرگ خود یعنی ایلیاد و ادیسه را می نویسد و به گفته برخی در تئاتر اجرا می کند. ایلیاد داستان ربوده شدن ملکه اسپارت توسط شاهزاده تروا و ده سال محاصره تروا را روایت می کند.[[213]](#footnote-213) ادیسه داستان ادیسیوس قهرمان بزرگ در راه بازگشت به یونان بعد از جنگ تروا را روایت می کند. مقلد بازی دوریایی که منسوب به قوم دوری در یونان باستان است جز اولین نمایش های کمدی جهان است که باعث به وجود آمدن ژانر کمدی شد.[[214]](#footnote-214) در 581 پ.م اولین نمایش مقلد دوریایی در شهر مگارا در جنوب غربی آتن اجرا شد. نمایش های مقلد دوریایی شامل تقلید ، آواز خواندن ، شوخی با اساطیر ، رقص و تردستی می شد.[[215]](#footnote-215) در سال 566 پ.م سولون رهبر آتن جشنواره راپسودیا را بنا نهاد که در آن قسمت هایی از ایلیاد و ادیسه اجرا می شد. اولین تئاتر یونان باستان طی 550 تا 534 پ.م در آتن ساخته شد.[[216]](#footnote-216) در سال 534 پ.م اولین جشنواره دیونوسیای شهری که نامش را از دیونوسوس ( خدای باروری ، شراب ، تغییر فصول ، تولد ، مرگ و بلوغ در یونان باستان ) اقتباس کردند در آتن برگزار شد. برنده جشنواره شاعری به نام تسپیس بود.[[217]](#footnote-217) او جز اولین کسانی بود که نمایش های تراژدی اجرا می کردند. در 525 پ.م یکی از بزرگ ترین نمایشنامه نویسان جهان آئسخولوس به دنیا آمد.[[218]](#footnote-218) در 510 پ.م فرونیکوس نمایشنامه نویس برنده نخستین مسابقه نمایشی شد. مشهور ترین نمایش فرونیکوس نمایش سقوط میلتوس بود.[[219]](#footnote-219) این نمایش درباره فتح ثروتمند ترین شهر یونانی میلتوس در آسیای صغیر توسط سپاهیان هخامنشی بود. در 501 پ.م نمایش های کمدی هم به جشنواره دیونوسیای شهری اضافه شدند.[[220]](#footnote-220) در 499 پ.م جایگاه تماشگران اولین تئاتر یونان باستان هنگام نمایش فرو ریخت و چندین تماشاگر کشته شدند. یونانیان بعد از این واقعه تئاتر دیونوسوس را در مقابل آکروپولیس ساختند.[[221]](#footnote-221) سوفوکل نمایشنامه نویس بزرگ و اشراف زاده در سال 496 پ.م در کولونوس به دنیا آمد. آئسخولوس در حدود 495 پ.م بازیگر دوم را در تئاتر وارد کرد پیش از این تئاتر تنها با یک بازیگر اجرا می شد.[[222]](#footnote-222) در 490 پ.م سپاهیان داریوش کبیر به فرماندهی آرتافرن و داتیس در ماراتون با اینکه از نظر عددی برتری فاحشی نسبت به یونانیان داشتند میلتیادس سردار آتنی آن ها را شکست داد.[[223]](#footnote-223) درست است که در 501 پ.م نمایش های کمدی به دیونوسیای شهری اضافه شد ولی تا 487 پ.م که نخستین جایزه نمایش کمدی به نمایشنامه نویسی به نام خیونیدس داده شده به طور رسمی جدی گرفته نشد.[[224]](#footnote-224) در سال 485 پ.م اوریپیدس متولد شد. دورانت می گوید : (( اوریپید آن منطقدان و درام نویس ، هواخواه عقل و نابود کننده رمز و افسانه ، پیرو احساس و نابود کننده خوشبینی غم انگیز قرن مردانگی ، رفیق سقراط و کسی که مشاجرات و خطابه های آپولونی را جایگزین آواز دسته جمعی دیونوسوسی ساخت.))[[225]](#footnote-225) همچنین در جایی دیگر می گوید : (( با این همه تنها شکسپیر می توانست با او ] اوریپید [ با او برابری کند و گوته[[226]](#footnote-226) حتی با این نیز موافق نیست. ازگوته پرسیدند ، آیا از همه ملل نمایشنامه ای وجود دارد که به قدر دمپایی های او بیارزد؟ او پاسخ داد : (( نه بیش تر از یکی.)) ))[[227]](#footnote-227) حدود 472 پ.م آئسخولوس نمایشنامه پارسیان را نوشت که در آن غم و اندوه خشایارشا هخامنشی بعد از شکست سپاهیانش را در نبرد سالامیس نشان داده می شود.[[228]](#footnote-228) حدود 470 پ.م سوفوکل بازیگر سوم را وارد تئاتر می کند. در 458 پ.م آئسخولوس سه گانه اورستئیا را که شامل آگاممنون ، حاملان شراب و اومنیدس می شود را نوشت.[[229]](#footnote-229) داستان سه گانه اورستئیا داستان آگاممنون پادشاه آرگوس را روایت می کند که فرمانده سپاه یونان در جنگ تروا بود که برای بازپس گیری هلن همسر منلائوس شاه اسپارت و برادر آگاممنون از دست پاریس پسر پرایما شاه تروا که هلن را دزیده بود ، صورت گرفت. در زمان سفر نیروی دریایی یونان برای جنگ تروا از بندر اولیس باد های شدیدی به جهت مخالف می وزیدند.[[230]](#footnote-230) آگاممنون دخترش ایفی ژنی را برای خدایان قربانی می کند که جهت باد ها تغییر کند. آگاممنون بعد از فتح تروا در ده سال بعد پیروزمندانه به آرگوس بر می گردد.[[231]](#footnote-231) همسرش کلای تمنسترا که از قتل دخترش کینه به دل داشت آگاممنون را در وان حمام به قتل می رساند. آپولو به ارستس پسر آگاممنون فرمان می دهد که انتقام پدرش را از مادرش بگیرد.[[232]](#footnote-232) ارستس به دست الهگان انتقام گیر می افتد که مرگ او را می خواهند. ارستس به دادگاه می رود و هیئت منصفه به برابر به مرگ و آزادی او رأی می دهند. [[233]](#footnote-233)سرانجام الهه آتنا او را تبرئه می کند. حدود 450 پ.م پریکلس سیاستمدار آتنی تأمین هزینه های بلیت های تماشاخانه ها را برای فقیران برعهده گرفت.[[234]](#footnote-234) حدود 445 پ.م تئاتر دیونوسیای آتن به دستور پریکلس تعمیر شد. در همین سال یعنی 445 پ.م آریستوفان کمدی پردازی بزرگ زاده شد.[[235]](#footnote-235) سوفوکل در حدود 430 پ.م نمایشنامه ادیپ شاه را نوشت و اجرا کرد. داستان ادیپ شاه روایت ادیپ است که نادانسته پدرش شاه لایوس را میکشد و با مادرش ملکه یوکاستا ازدواج می کند.[[236]](#footnote-236) او پادشاه می شود ولی وقتی حقیقت را می فهمد خود را کور می کند. در 414 پ.م آریستوفان نمایشنامه مرغان را نوشت و اجرا کرد.[[237]](#footnote-237) داستان مرغان روایت قهرمانانی است که می خواهند شهری بدون نزاع و جنگ در آسمان به نام کیوکو بسازند. در سال 404 پ.م در نبرد پلوپونزی آتن از اسپارت شکست خورد.[[238]](#footnote-238) حدود 350 پ.م پلی کلایتوس معمار در جنوب غربی آتن تماشاخانه اپیداوروس را می سازد. در حدود 350 تا 300 پ.م نمایشنامه های کمدی که از جنوب ایتالیا به فرهنگ رومی راه یافتند در روم محبوب شد.[[239]](#footnote-239) مناندر بنیان گذار کمدی های نوین در نمایش در حدود 342 پ.م متولد شد. تئاتر پری ینه در حدود 330 پ.م در شهر افسوس در آسیای صغیر ساخته شد.[[240]](#footnote-240) این تئاتر گنجایش 25 هزار نفر را داشته است. در حدود 275 تا 272 پ.م اولین نمایش های مقلد بازی در روم اجرا شد.[[241]](#footnote-241) رومیان در 265 پ.م توانستد شبه جزیره ایتالیا را متحد کند و فاتح ایتالیا شوند. در حدود 254 پ.م پلاتوس یکی از نویسندگان بزرگ رومی نمایش های کمدی به دنیا آمد.[[242]](#footnote-242) در 240 پ.م نمایشنامه های یونانی در روم و در جشنواره لودی رومانی اجرا شدند. در حدود 185 پ.م ترنس نمایشنامه نویس کمدی رومی و جانشین پلاتوس به دنیا آمد.[[243]](#footnote-243) او در ابتدا یک برده از آفریقای شمالی بوده که یک سناتور رومی او را به روم آورده است. سناتور به او اجازه تحصیل داد و بعداً او را آزاد کرد.[[244]](#footnote-244) در 161 پ.م ترنس نمایش فورمیو را می نویسد. این نمایش اقتباسی است از نمایش یونانی او کسی که به دادگاه می رود که ترنس نام آن را به فورمیو تغییر داد که نقش اصلی داستان و کلاهبرداری ولگرد است.[[245]](#footnote-245) در 55 پ.م سردار پمپی نخستین تئاتر سنگی روم را ساخت که به خاطر نام سازنده اش پمپی خوانده شد. این تئاتر گنجایش هشت هزار نفر را داشت.[[246]](#footnote-246) در 11 پ.م اولین امپراتور روم آگوستوس بزرگ ترین تئاتر روم مارسلوس را با گنجایش چهارده هزار نفر ساخت. امپراتور نرون که از 54 تا 68 میلادی حکومت می کرد به تراژدی خوانی علاقه فراوانی داشت و اجرا می کرد.[[247]](#footnote-247) در حدود 200 میلادی ترتولیانوس نویسنده مدافع مسیحیت تئاتر را با نوشتن کتابی به نام درباره نمایش های عمومی محکوم و کافرانه تلقی کرد. در 378 میلادی امپراتور تئودوسیوس مسیحیت را دین رسمی امپراتوری روم اعلام کرد.[[248]](#footnote-248) در 398 میلادی کلیسا اعلام کرد مسیحیانی که در روز های مقدس به تئاتر بروند تکفیر خواهند شد. بربر ها بعد از سال ها جنگ موفق شدند در 476 میلادی رم را فتح کنند و آخرین امپراتور روم رمولوس آگوستوس را عزل کردند.[[249]](#footnote-249) در 533 میلادی آخرین نمایش تئاتر در زمان باستان اجرا شد. در 1484 میلادی نمایش پاتیل طلا اثر پلاتوس که درباره پیرمرد خسیسی است که می ترسد کسی گنج او را بدزدد برای نجبای ایتالیایی به اجرا در آمد.[[250]](#footnote-250) در 1585 میلادی نمایش ادیپ شاه اثر سوفوکل در تئاتر ایتالیایی به نمایش در آمد. مولیر نمایشنامه نویس فرانسوی در 1664 میلادی نمایش تارتوف را بر اساس شخصیت ها و داستان های باستانی نوشت.[[251]](#footnote-251) تئاتر در انگلیس مخصوصاً با یکی از معروف ترین شاعران جهان شکسپیر شکوفا شد ، دورانت می نویسد : (( ادبیات انگلیسی با شعر اسپنسر و نثر سیدنی رونق گرفت و صحنه تئاتر با درامهای شکسپیر و مارلو و بن جانسن و صدها نویسنده دیگربه لرزه در آمد.))[[252]](#footnote-252) در جایی دیگر درباره شکسپیر می گوید : (( شکسپیر از از دست شدن[[253]](#footnote-253) اعتقادات ناله و فغان می کرد ، از تقلیل زندگی انسان به مجموعه ای از دردها و رنج ها که حتی فضیلت مند ترین ارواح را نیز به رویاهایی شکست خورده تبعید می کرد. خشم او از شکست الهیات به دست زیست شناسی ، بعضی از عالی ترین نمایشنامه های او را ، به تلخ ترین اتهام زنی ها به زندگی بشر ، در ادبیات انگلیسی تبدیل کرده است.))[[254]](#footnote-254) در 1945 میلادی بازیگر معروف لارنس الیویر در نقش ادیپ در نمایشنامه ادیپ شاه در تئاتر الدویس لندن ظاهر شد. در 1962 میلادی استفن ساندهایم آهنگساز نمایش چیز خنده داری که در راه جلسه اتفاق افتاد که اقتباسی از کار های پلاتوس است را به روی صحنه می برد.[[255]](#footnote-255) تئاتر یادگار یونانیان و رومیان برای ما است پس بهتر است وقتی به تئاتر می رویم از هومر ، آئسخولوس ، سوفوکل ، اوریپیدس ، آریستوفان ، پلاتوس ، ترنس و ... یاد کنیم. دورانت می گوید : (( همه چیز یونان جز هنر و فلسفه آن بر باد رفته است.))[[256]](#footnote-256) البته بعد ها با آرایی ملایم تر زنده بودن تمدن یونانی را می پذیرد و می گوید : (( تمدن یونانی هنوز هم واقعاً نمرده است ؛ تنها قالب آن از میان رفته ، و زیست گاه آن تغییر یافته و وسیع تر شده است ؛ این تمدن چنان گستردگی ای به حیات خویش ادامه می دهد که عمر یک فرد ، هر قدر بارور و دراز ، قادر نخواهد بود بر تمامی آن احاطه یابد.))[[257]](#footnote-257) البته نباید اشراف و ثروتمندانی که از این نویسندگان حمایت کردند و نمایش های آن ها را روی تئاتر بردند فراموش کرد ، دورانت می گوید : (( همه می دانند نمایشهای سه گانه ، آیسخولوس و سوفوکلس و اوریپیدس به دست نیکمردان ثروتمندی تهیه شده و روی صحنه آمده است که برای افتخار دادن به دولت خود و پاک کردن ثروت خود این راه را برگزیده بودند.))[[258]](#footnote-258) همچنین در جایی دیگر می گوید : (( وقتی به نمایشنامه نویسان بزرگ آن روزگار ، اوریپید و سوفوکلس ، فکر کنی ، می بینی آن ها هنوز زنده اند. هنوز نمایشنامه هایشان روی صحنه می رود. مثلاً همین اواخر در مینیاپولیس[[259]](#footnote-259) نمایش زنان تروا اوریپید را اجرا کردند. به گمانم در نیویورک هم روی صحنه رفت. او اثری خلق کرد که هم وحشت زندگی و غمزدگی اهالی تروا را ، وقتی از یونانیان شکست خوردند ، نشان می دادو هم شکوه زندگی را در شعری شکوهمند بیان می کرد. او در شعر دلنشین خود این ماجراها را وصف می کند و از عشق هکوبا[[260]](#footnote-260) به فرزندانش و هراس و درد جانکاه او می گوید وقتی دید یونانیان پیروزمند ، پسر دلبندش را از برج و باروی کاخ به پایین پرت کردند.))[[261]](#footnote-261)

فصل ششم : ظهور دو امپراتوری

چین باستان با اینکه دارای زبان های فراوانی بود ولی تنها یک خط داشت و مهد فیلسوفان زیادی بود. اجازه دهید این پرسش جالب را از دورانت بیاورم : (( آیا می دانید چین طی هزاران سال اخیر ، تقریباً بدون وقفه ، تمدن ( از جمله تامین اقتصادی ، نظام سیاسی ، امنیت ، آداب و رسوم ، اخلاقیات ، ادبیات و هنرهای گوناگون ) داشته است؟))[[262]](#footnote-262) هر قومی ویژگی منحصر به فرد خودش را داشته مثلاً یونانیان مخترعین بودند که به نظامی فرد محور اعتقاد داشتند ولی رومیان مردمانی سخت کوش بودند که به نظامی جامعه محور اعتقاد داشتند. جنگ های پونیک شاید بزرگ ترین جنگ هایی بودند که بر سر حاکمیت اطراف دریای مدیترانه صورت گرفتند و منجر به نابودی یکی از ابر قدرت های آن دوران کارتاژ شدند. امپراتور شوین پس از مرگ امپراتور یائو که او را به عنوان امپراتور مشترک برگزید امپراتور شد. او امپراتور یو را به عنوان امپراتور مشترک برگزید.[[263]](#footnote-263) زمانی که امپراتور شوین مرد امپراتور یو خواست سلطنت را به پسر امپراتور شوین تحویل دهد ولی مردم از او خواستند امپراتور بماند. امپراتور یو قبل از امپراتوری حاکم شیا بود پس نام دودمانش شیا شد.[[264]](#footnote-264) امپراتور یو خواست یکی از وزیرانش به نام یی را امپراتور بعدی کند ولی پسر امپراتور چی شورش کرد و تاج و تخت را به دست آورد. به این ترتیب اولین دودمان موروثی چین در 2000 پ.م به نام شیا بنیان نهاده شد.[[265]](#footnote-265) در همین دوران قبایل بدوی اروپای مرکزی از آلپ گذشتند و وارد ایتالیا شدند.[[266]](#footnote-266) یکی از زیردستان امپراتور جی امپراتور شیا به نام تانگ که حاکم منطقه ای کوچک بود از امپراتور جی در برابر دزدانی که به منطقه او حمله می کردند کمک خواست ولی امپراتور او را نادیده گرفت. تانگ کشاورزان خود را مسلح و برای جنگ تربیت کرد.[[267]](#footnote-267) قلمرو تانگ کم کم قدرتمند شد و پیشرفت کرد. امپراتور جی که متوجه این موضوع شد یکی از متحدانش به نام کون وو را برای حمله ناگهانی به قلمرو تانگ فرستاد.[[268]](#footnote-268) تانگ متوجه نقشه امپراتور می شود و نیروهای کون وو را شکست می دهد. نیروهای کون وو به پایتخت عقب نشینی می کنند و سپاه تانگ آن ها را تعقیب می کند.[[269]](#footnote-269) جی با سپاهی جلوی ارتش تانگ ایستاد ولی شکست خورد و تبعید شد. سرانجام تانگ در سال 1600 پ.م دودمان شانگ را تأسیس کرد.[[270]](#footnote-270) در 1200 ق.م آینئاس شاهزاده تروایی بعد از فتح شهر توسط یونانیان با کشتی به سمت غرب مدیترانه حرکت کرد و به ایتالیا رسید.[[271]](#footnote-271) در سال 1050 پ.م وو وانگ حاکم جو یکی از زیردستان دودمان شانگ وقتی که سپاه شانگ به بیرون پایتخت رفته بودند به پایتخت حمله کرد و آخرین امپراتور شانگ یعنی دی - شین را شکست داد. دی-شین در آتش سوخت و وو وانگ دودمان جو را بنیان نهاد.[[272]](#footnote-272) در همین دوران یی چینگ یا کتاب تحولات منتشر شد که روش های باستانی پیشگویی در آن آمده است.[[273]](#footnote-273) در 1000 پ.م قبایل لاتین از آلپ گذشتند و در نزدیکی رود تیبر ( رودی در غرب ایتالیا ) ساکن شدند.[[274]](#footnote-274) در حدود 850 پ.م بازرگانان فنیقی کارتاژ را در شمال آفریقا و تونس امروزی ساختند.[[275]](#footnote-275) در بین 850 تا 700 پ.م اتروسک ها قومی از آسیای صغیر وارد ایتالیا شدند و در شمال غربی ایتالیا ساکن شدند.[[276]](#footnote-276) در 771 پ.م اقوام زیردست دودمان جو علیه امپراتور یو قیام کردند و او را کشتند. آن ها پسر امپراتور یو را به تخت نشاندند ، از آن دوران دودمان جو تنها اختیارات تشریفاتی داشت و پایتختش به شرق و لوئو یانگ انتقال یافت.[[277]](#footnote-277) در داستان ها نوادگان آینئاس یعنی رومولوس و رموس توسط پادشاه ظالم منطقه در کودکی تبعید شدند تا بمیرند. یک ماده گرگ آن ها را پیدا کرد ، به آن ها شیر داد و از آن ها محافظت کرد.[[278]](#footnote-278) یک چوپان آن ها را دید ، آن ها را به خانه برد و با همسرش آن ها را بزرگ کرد. زمانی که رومولوس و رموس بزرگ شدند تصمیم گرفتند شهری در نزدیکی رود تیبر بسازند.[[279]](#footnote-279) رومولوس دیواری ساخت و رموس از آن بالا رفت ، رومولوس برادرش را کشت. رومولوس پادشاه شهر شد و نام شهر را بر اساس اسم او رم گذاشتند.[[280]](#footnote-280) این داستان تاریخ ساخت شهر رم را 753 ق.م ذکر می کند که تقریبا درست است و رم با به هم پیوستن روستا های همسایه در سال 750 پ.م به وجود آمد. در حدود 640 تا 610 پ.م اتروسک ها بر رم تسلط یافتند.[[281]](#footnote-281) کنفسیوس فیلسوف بزرگ چینی در 551 پ.م در ایالت کوچک لو در شرق چین زاده شد. خانواده او اشراف زاده بودند ولی ثروتمند نبودند.[[282]](#footnote-282) دورانت درباره او می گوید : (( تا به حال هیچ کس مانند کنفوسیوس نام خود را بر ذهن و ضمیر مردم و نهادهای کشورش ثبت نکرده است. چون فیلسوفی بود که دنیا او را پذیرفت. آموزگار بزرگی بود که قدرتمندترین امپراتوران تصدیقش می کردند و آثارش را می خواندند. او به روح و روان میلیون ها نفر در هر نسل شکل داد ، چه ، دانش آموزان که در هر دوره ، مطالب کتاب های ساده و قابل فهم وی را به حافظه می سپردند.))[[283]](#footnote-283) همچنین اطلاعاتی درباره او به ما می دهد : (( کنفوسیوس ، در 501 قبل از میلاد ، قاضی القضات شهر چونگ تو شد و چنان عملکرد خوبی داشت که خیلی زود به مقام اول قضاوت در دربار لو ارتقا پیدا کرد.))[[284]](#footnote-284) : (( کنفوسیوس تا سال 478 پیش از میلاد زندگی کرد و در هفتاد و سه سالگی از دنیا رفت. شاگردانش او را با جاه و جلال و تشریفات شایسته و درخور عشق و ارادتشان به او ، به خاک سپردند.))[[285]](#footnote-285) در همین زمان مکتب فلسفی تائوییسم در چین ظهور کرد که محبوبیت فراوانی پیدا کرد ، شعار آن ها وو- وی بود یعنی هیچ کاری نکن. آن ها خوشبختی را در تلاش نکردن برای ثروت و قدرت می دانستند.[[286]](#footnote-286) در سال 509 ق.م سنا آخرین شاه رم تارکنیوس سوپربوس را خلع کردند. آن ها اتروسک ها را از رم بیرون راندند و جمهوری را جایگزین پادشاهی کردند.[[287]](#footnote-287) دورانت این واقعه را این گونه روایت می کند : (( آخرین پادشاه تارکوینیوس[[288]](#footnote-288) سوپربوس ، ملقب به (( مغرور )) ، پسر بی مسئولیتی داشت که به لوکرسیای پاکدامن تجاوز کرد - لیویوس[[289]](#footnote-289) و شکسپیر داستان او را بازگو کرده اند. لوکرسیا سرنوشت تلخ خود را بازگفت و خودکشی کرد. طبقه اشراف – که او بدان تعلق داشت – شوریدند تا انتقامش را بستانند ؛ بدین سان تارکوینیوس را برانداختند ، جمهوری تشکیل دادند و دو مجلس انتخاب کردند تا تحت لوای سنا – که از اعقاب موسسان دولت بودند – حکومت کنند.))[[290]](#footnote-290) در 494 پ.م مجلس عوام در رم شکل گرفت که در آن هر سال ده نماینده مردم انتخاب می شدند آن ها تریبون نام داشند. آن ها نمی توانستند قانونی را وضع کنند ولی می توانستد قوانینی که پاتریسین ها ( نمایندگان ثروتمند ) پیشنهاد می کنند را وتو کنند یعنی آن را ممنوع کنند.[[291]](#footnote-291) دورانت این گونه می گوید : (( 494 سال پیش از میلاد ، عده کثیری از مردم عادی به سمت کوه مقدسی در کنار رودخانه آنیو ، در پنج کیلومتری روم ، هجرت کردند و اعلام داشتند که نه حاضرند بجنگند و نه برای رومی ها کار کنند ، تا زمانی که خواسته هایشان پذیرفته شود. سنا که نگران وقوع حمله خارجی همزمان با این شورش داخلی بود ، با کاستن و یا الغای اقراض موافقت کرد و پذیرفت که دو جایگاه برای نمایندگان منتخب عوام در نظر بگیرد. این اولین نبرد از جنگ طبقاتی بود که تنها به نابودی جمهوری منجر شد.))[[292]](#footnote-292) در 450 پ.م قوانین رم در الواح دوازده گانه مکتوب شد و در انظار عمومی قرار گرفت.[[293]](#footnote-293) دورانت این گونه روایت می کند : (( قدم بعدی مردم این بود که خواستار قانونی صریح ، مکتوب و فارغ از تفسیر ها و نظارت روحانیون شدند. پس از مقاومتی طولانی ( 454 ق.م ) ، سنا هیئتی متشکل از سه اشراف زاده را برای مطالعه و تهیه گزارش درباره قوانین سولون[[294]](#footnote-294) و دیگر قانون گذاران به یونان گسیل داشت. پس از بازگشت هیئت اعزامی ، مجلسی مرکب از نظامیان ده نفر را مامور تنظیم قوانین مورد نظر کرد. این مجمع ده نفره قوانین سنتی روم را در دوازده لوحه معروف نوشتند و در مکانی عمومی برای همگان قرار دادند. این اولین شکل از قانون نوشته شده و یکی از مهم ترین کمک های روم به تمدن بود.))[[295]](#footnote-295) در 403 پ.م هشت یا نه دولت باقی مانده برای فتح کل چین با هم جنگیدند و ضعف قدرت مرکزی در دودمان جو آشکار شد.[[296]](#footnote-296) در 396 پ.م پس از یک محاصره ده ساله رومیان شهر وئی در شمال رم که متعلق به اتروسک ها بود را غارت کردند. در همان زمان گل ها اقوام نیمه وحشی اروپای مرکزی به جنوب آلپ یورش بردند و اتروسک ها را غارت کردند.[[297]](#footnote-297) آن ها در 390 پ.م در نزدیکی رود آلیا ارتش روم را شکست دادند و وارد رم شدند. آن ها سناتور ها را کشتند و شهر را به آتش کشیدند.[[298]](#footnote-298) رومیان سرداری به نام کامیلوس را به عنوان دیکتاتور موقت برگزیدند. کامیلوس ارتشی گرد هم آورد ، در درگیری های کوچک گل ها را شکست داد و با دادن باج زیادی از طلا گل ها را به شمال عقب نشاند.[[299]](#footnote-299) در 366 پ.م قانونی تصویب شد که یکی از کنسول ها ( دو کنسول نقش رئیس های جمهوری را داشتند ) از میان عوام انتخاب شود. سامنیت ها با گل ها ، اومبریایی ها و اتروسک ها متحد شدند تا از پیشروی رومی ها به جنوب ایتالیا جلوگیری کنند.[[300]](#footnote-300) در 326 پ.م رومیان با این اقوام جنگ های سامنیت را آغاز کردند که چهل سال طول کشید و رومیان در 285 پ.م توانستند حاکم مرکز ایتالیا شوند.[[301]](#footnote-301) در حدود 300 تا 275 پ.م کارتاژ توانست کنترل غرب دریای مدیترانه را به دست بگیرد.[[302]](#footnote-302) در 280 پ.م شهرهای یونانی جنوب ایتالیا از پورهوس حاکم اپیروس در شمال غرب یونان خواستند برای کمک به آن ها در مقابل رومیان به آنجا برود. پورهوس طی پنج سال توانست پیروزی هایی در برابر رومیان به دست آورد ولی تلفات بسیار سنگینی داد و در 275 پ.م ایتالیا را ترک کرد.[[303]](#footnote-303) دورانت روایت متفاوت و کامل تری دارد : (( آن ها ] شهرهای یونانی جنوب ایتالیا [ ترس خورده از روم ظفرمند و قدرتمند ، دست به دامان پیروس[[304]](#footnote-304) پادشاه هوشمند ایپروس شدند تا به کمکشان بیاید. پیروس به امید آنکه با تجزیه ایتالیا موقعیت خود را استحکام بخشد ، از دریای آدریاتیک گذشت و رومیان را در هراکلئا[[305]](#footnote-305) ( 280 ق.م ) و آسکلیم[[306]](#footnote-306) ( 279 ق.م ) شکست داد. تلفاتش در آنجا چنان زیاد بود که این گونه توصیفش کرد : (( با پیروزی دیگر مانند این ، همه ما از صفحه روزگار محو می شویم.)) در ادامه ، با شنیدن اینکه کارتاژی ها سیراکیوز[[307]](#footnote-307) را محاصره کردند ، ارتش در هم شکسته اش را به سیسیل برد و کارتاژها را تقریباً تا خارج از جزیره بیرون راند. اما نقش قدرتمندانه ای که او بازی کرد ، سبب ناراحتی یونانی های سیسیل شد که فکر می کردند آزادی بدون قید و شرطی به دست آورده اند. پیروس به ایتالیا بازگشت و گفت : (( چه غنایمی از جنگ بیهوده با روم و کارتاژ به دست آورده ام! )) او با رومیان دوباره جان گرفته و سازماندهی شده در بنونتام[[308]](#footnote-308) ( 275 ق.م ) مواجه شد . شکستی قاطع از آنان خورد و به اپیروس عقب نشینی کرد. پیروس سه سال بعد در چهل و شش سالگی طی جنگی در آرگوس[[309]](#footnote-309) کشته شد.))[[310]](#footnote-310) رومیان توانستند طی ده سال جنوب ایتالیا را تسخیر کنند و در 265 پ.م شبه جزیره ایتالیا را متحد کنند. در 265 پ.م هیرون پادشاه سیراکوز شهری در شرق سیسیل به مسینا شهری در شمال سیسیل که توسط دزدان دریایی فرزندان مارس اداره می شد حمله کرد.[[311]](#footnote-311) فرزندان مارس از کارتاژ کمک خواستند و کارتاژی ها مسینا را تصرف کردند. در 264 پ.م روم از ترس اینکه کارتاژ کنترل سیسیل را به دست بگیرد علیه کارتاژ اعلام جنگ داد.[[312]](#footnote-312) رومی ها می دانستند در برابر ناوگان عظیم کارتاژ شانسی ندارند در 260 پ.م در یک برنامه فشرده در طی دو ماه 140 کشتی جنگی ساختند. رومی ها دست به ابداعی زدند که نتیجه جنگ های دریایی روم و کارتاژ را تغییر داد ، آن ها وسیله ای به نام اهرم ساختند.[[313]](#footnote-313) اهرم ها به وسیله طناب و قرقره در کشتی ها به صورت عمودی وصل بود ، هنگامی که کشتی های رومی به کشتی های کارتاژی می رسیدند اهرم را آزاد می کردند و از آن مثل پلی متحرک استفاده می کردند. رومی ها در همان سال ناوگان تازه نفس و وسیله جدیدشان را امتحان کردند و در مولای در شمال سیسیل با ناوگان کارتاژ رو به رو شدند.[[314]](#footnote-314) رومی ها توانستند کارتاژی ها را غافلگیر کنند و پیروزی بزرگی به دست آوردند. رومیان در 256 پ.م با کارتاژ در دماغه اکنوموس در جنوب سیسیل درگیر جنگ دریایی بزرگی شد.[[315]](#footnote-315) نیروهای رومیان 330 کشتی و 140000 سرباز و نیروهای کارتاژ 350 کشتی و 150000 سرباز بودند. در این نبرد خونین و طولانی روم پیروز شد ، 30 کشتی کارتاژ را غرق و 90 کشتی کارتاژ را به غنیمت گرفت.[[316]](#footnote-316) در این جنگ حدود 30000 نفر مردند. در 256 پ.م مارکوس رگولوس یکی از کنسول های روم در سواحل شمال آفریقا پیاده شد تا کارتاژ را فتح کند. کارتاژیان به سرعت به دنبال مزدورانی رفتند تا از کارتاژ دفاع کنند.[[317]](#footnote-317) آن ها کسانتیپوس یک فرمانده اسپارتی را اجیر کردند تا از کارتاژ دفاع کند. در 255 پ.م در دره باگراداس در جنوب غربی کارتاژ نیروهای رگولوس و کسانتیپوس به هم برخوردند.[[318]](#footnote-318) ارتش کسانتیپوس شامل دوازده هزار پیاده ، چهار هزار سواره و صد فیل می شد. ارتش رگولوس شامل پانزده هزار پیاده و پانصد سواره می شد.[[319]](#footnote-319) کسانتیپوس که فرمانده ای بهتر از رگولوس بود او را شکست داد و از حمله به کارتاژ جلوگیری کرد. در همین حین طوفانی درگرفت ، 180 کشتی جنگی رومی را غرق کرد و تنها 80 کشتی برای رومیان باقی گذاشت.[[320]](#footnote-320) هامیلکار بارکا توسط شورا به فرماندهی جنگ منسوب شد او یک فرمانده بزرگ بود. هامیلکار در بین سال های 249 تا 242 پ.م ناوگان رومیان را شکست می داد و به سواحل سیسیل حمله می برد.[[321]](#footnote-321) در 247 پ.م شاه ژانگ به حکومت منطقه چین رسید و به یکپارچه سازی و فتح کل کشور چین پرداخت.[[322]](#footnote-322) رومی ها در اوج ناامیدی هر چه داشتند و نداشتند را خرج ساختند تا ناوگانی جدید درست کنند و دویست کشتی بسازند. در 241 پ.م یکی از کنسول های روم گایوس کاتولوس در نزدیکی جزایر آیگاتس در غرب سیسیل با ناوگان کارتاژ وارد جنگ شد.[[323]](#footnote-323) کاتولوس موفق شد پنجاه کشتی کارتاژی را غرق و هفتاد کشتی کارتاژی را به غنیمت بگیرد. در نهایت در همان سال کارتاژ با دادن سیسیل و باجی کلان به روم پیشنهاد صلح داد و رومیان قبول کردند تا اولین جنگ پونی تمام شود.[[324]](#footnote-324) شاید کارتاژیان با دورانت موافق بودند : (( عظمت روم در کشتی های جنگی و لژیون هایش نهفته است.))[[325]](#footnote-325) کارتاژ که پس از جنگ با روم اقتصادش فلج شده بود و مجبور بود باج های کلان روم را بپردازد تصمیم گرفت حقوق مزدور ها را کمتر کند. این تصمیم باعث شد بیست هزار ازمزدوران سر به طغیان برداشتند و کارتاژ هامیلکار را فراخواند.[[326]](#footnote-326) هامیلکار سپاهی متشکل از ده هزار نفر و هفتاد فیل جمع آوری کرد. در بین 241 تا 239 پ.م جنگی خونین بین هامیلکار و شورشیان در گرفت که در نهایت هامیلکار شورش شورشیان را سرکوب کرد.[[327]](#footnote-327) دورانت می گوید : (( پیش از ترک کارتاژ ، هامیلکار ، پسرش هانیبال را به محراب خدای بعل آمون برد و او را مجبور کرد سوگند بخورد که انتقام کشورش را از روم بگیرد. هانیبال سوگند خورد.))[[328]](#footnote-328) روم در 238 پ.م در نقض آشکار قرارداد صلح به جزایر ساردنی و کرس حمله کرد و آن ها را فتح کرد. هامیلکار در 237 پ.م شروع به فتح جنوب اسپانیا کرد و به موفقیت های بزرگی دست یافت.[[329]](#footnote-329) هامیلکار در 229 پ.م در دریا غرق شد و دامادش هاسدروبال جانشین او امضا کرد که از رودخانه خوکار در شرق اسپانیا بیشتر پیشروی نکند.[[330]](#footnote-330) در همین زمان روم در بین 225 تا 220 پ.م اقوام گل را در شمال ایتالیا شکست داد. دورانت می گوید : (( در 225 پیش از میلاد ، ارتشی متشکل از پنجاه هزار پیاده نظام و بیست هزار سواره نظام از دامنه آلپ فرود آمد تا کار روم را یکسره کند. پایتخت نشین ها بسیار ترسیده بودند که سنا به سنت پیشینیان خود بازگشت و دو اسیر گلی را به عنوان قربانی زنده زنده سوزاند. سپاه رومی در نزدیکی تلامون به مهاجمان برخوردند. ( می گویند که ) چهل هزار تن از آنان را کشتند و برای فتح آن سوی آلپ به پیش تاختند. سپس روم در مقام حکمران ایتالیا ، برای سرگیری نبرد با کارتاژ بازگشت.))[[331]](#footnote-331) در 221 پ.م هاسدروبال توسط یک اسپانیایی به قتل رسید و هانیبال پسر هامیلکار جانشین او شد.[[332]](#footnote-332) در همین سال شاه ژانگ آخرین دولت چین یعنی چی را فتح کرد و دودمان چین را بنیان گذاشت. شاه ژانگ نام شی هوانگ تی را برای خود برگزید که به معنای نخستین امپراتور است.[[333]](#footnote-333) در سال های 220 و 219 پ.م هانیبال پیمان هاسدروبال را نقض کرد ، از رودخانه خوکار گذشت و شهر ساگونتو که متحد روم بود را محاصره و فتح کرد. در 218 پ.م رومیان به کارتاژ پیغام فرستاده یا هانیبال را تسلیم کنید یا بجنگید![[334]](#footnote-334) کارتاژی ها قاطعانه پاسخ دادند می جنگیم و دومین جنگ پونی آغاز شد. در 218 پ.م هانیبال به سمت ایتالیا حرکت کرد او مانعی بزرگ برای رسیدن به روم به نام آلپ رو به رویش داشت.[[335]](#footnote-335) ارتش هانیبال شامل حدود چهل تا پنجاه هزار سرباز و سی و هفت فیل می شد وقتی که به سختی از آلپ گذشت سپاهیانش به بیست هزار پیاده ، شش هزار سواره و چند فیل تقلیل یافته بود. در 218 پ.م شش هزار سواره هانیبال با دو هزار سواره اسکیپیو یکی از کنسول های روم در رودخانه تیچینو در شمال ایتالیا به هم برخودند و رومی ها شکست سختی خوردند.[[336]](#footnote-336) در همان سال نیروهای کمکی به فرماندهی لونگوس کنسول دیگر روم به محل نیروهای هانیبال رسیدند که شمار نیروهای رومی را به چهل و چهار هزار نفر رساند. در یک صبح زود سواران کارتاژی در اردوگاه رومیان ظاهر شدند و رومیان به فرمان لونگوس آن ها را تعقیب کردند.[[337]](#footnote-337) در راه رومیان به رودخانه تربیا رسیدند ، سواره ها و فیل های هانیبال که برای آن کمین کرده بودند به آن ها یورش بردند و تلفات سنگینی زدند. هانیبال در 217 پ.م به سمت شمال رم حرکت کرد و نیروهای روم به فرماندهی کنسول جدید فلامینیوس در دریاچه ترازیمنو با نیروهای هانیبال درگیر شدند و شکست سختی خوردند.[[338]](#footnote-338) در این جنگ پانزده هزار رومی از جمله فلامینیوس کشته شدند و پانزده هزار رومی به اسارت گرفته شدند. در همین سال رومیان فابیوس ماکسیموس را به عنوان دیکتاتور موقت برگزیدند.[[339]](#footnote-339) در 216 پ.م دوران دیکتاتوری فابیوس تمام شد و دو کنسول به نام های گایوس ترنتیوس وارو و لوکیوس آمیلیوس پاولوس روی کار آمدند. آن ها با نیرویی شصت تا هفتاد هزار نفر[[340]](#footnote-340) به ارتش هانیبال در کانای در جنوب شرقی ایتالیا که چهل تا چهل پنج هزار سرباز[[341]](#footnote-341) بودند حمله کردند.[[342]](#footnote-342) آن ها با حمله به هانیبال اشتباه بزرگی کردند و در اصل نبرد یک طرفه بود. هانیبال در این نبرد هوش استراتژی خود را به رومیان نشان داد ، او ترتیبی داد ارتشش در مسیر ارتش باد قرار گیرند ، این باد تبدیل به طوفان شد و گرد و غبار دید ارتش روم را کور کرد.[[343]](#footnote-343) هانیبال با خردمندی قوی ترین سربازانش را در اطراف قرار داد ، ضعیف ترین سربازانش را در مرکز سپاه قرار داد ، وقتی که رومیان به مرکز سپاه حمله کردند سربازان مرکز فرار کردند و سربازان اطراف رومیان را به شکل هلال محاصره و قتل عام کردند. در این جنگ پنجاه هزار رومی[[344]](#footnote-344) از جمله پاولوس مردند در حالی که هانیبال فقط شش هزار نفر تلفات داد.[[345]](#footnote-345) شاتول می گوید : (( هانیبال پس آنکه در (( کانه )) پیروز شد و به سوی رم راه افتاد و همین که به دروازه های رم رسید در خواب دید که کسی او را به بازگشتن دعوت می کند او از این آواز اطاعت کرد و رومیان سپاسگزار در همان نقطه محرابی ساختند برای خدای تازه ای به نام (( ریدیکولوس )) ؛ یعنی خدایی که انسان ها را باز می گرداند.))(1) در 215 پ.م شاه مقدونیه فیلیپ پنجم که بیشتر یونان را در اختیار داشت با هانیبال پیمان اتحاد نظامی بست و به او وعده داد به جنوب غرب ایتالیا حمله کند. در 214 پ.م روم ناوگانی جمع کرد ، به فرماندهی مارکوس والریوس لاونیوس به آپولونیا فرستاد که محل جمع آوری سپاه توسط فیلیپ بود ، در آن جا لاونیوس سپاه فیلیپ را شکست داده و ناوگانش را آتش زد.[[346]](#footnote-346) در همین سال سیراکوز قدرتمند ترین شهر سیسیل با هانیبال متحد شد. در 213 پ.م رومیان به فرماندهی مارکوس کلاودیوس مارسلوس سیراکوز را محاصره می کنند ولی این محاصره به دلیل اختراعات جنگی ارشمیدس ریاضیدان و مخترع سیراکوزی طول کشید.[[347]](#footnote-347) سرانجام در 212 پ.م رومیان شهر را فتح کردند و یکی از سربازان رومی که ارشمیدس را نمی شناخت او را به قتل رساند. در 211 پ.م رومیان شهر کاپوا در جنوب غرب ایتالیا که با هانیبال پیمان بسته بود را محاصره و فتح کردند.[[348]](#footnote-348) در همین سال اسکیپو برای جبران شکست هفت سال پیشش جلوی هانیبال شهر ساگونتو را محاصره و تسخیر می کند.[[349]](#footnote-349) در 210 پ.م شی هوانگ تی درگذشت و دودمان چین رو به زوال رفت.[[350]](#footnote-350) هاسدروبال بارکا برادر هانیبال در 208 پ.م با سپاهیانش اسپانیا را به مقصد ایتالیا ترک کرد تا به برادرش بپیوندد و در سال 207 پ.م از آلپ گذشت. سپاهیان هاسدروبال حدود سی هزار نفر بود.[[351]](#footnote-351) ناگهان شانس به کنسول گایوس کلاودیوس نرون رو کرد ، سربازانش در نزدیکی اردوگاه هانیبال قاصد هاسدروبال را دستگیر کردند ، متوجه شدند هاسدروبال و هانیبال می خواهند در رودخانه متاوروس در شمال ایتالیا به هم بپیوندند و به رم حمله کنند. نرون هفت هزار از سربازانش را برداشته و در رودخانه متاوروس ارتش هاسدروبال را غافلگیر کرد.[[352]](#footnote-352) سرانجام او سپاه هاسدروبال را شکست داد و هاسدروبال در جنگ کشته شد.[[353]](#footnote-353) در 207 پ.م یک دهقان به نام لیو بانگ علیه زی یینگ امپراتور چین قیام کرد و پایتخت را به تصرف در آورد.[[354]](#footnote-354) اسکیپیو جوان پسر اسکیپیو که در جنگ با هاسدروبال درگذشت در 206 پ.م آخرین متصرفات کارتاژ را در اسپانیا فتح کرد. در 204 پ.م اسکیپو که کنسول شده بود با سی هزار سرباز و چهل کشتی جنگی راهی شمال آفریقا شد.[[355]](#footnote-355) اسکیپیو شهر اوتیکا در شمال غربی کارتاژ را محاصره کرد. در 203 پ.م هانیبال با بیست هزار سرباز خاک ایتالیا را ترک کرد و در سواحل شمال آفریقا پیاده شد.[[356]](#footnote-356) در 202 پ.م ارتش اسکیپیو و هانیبال در دشت زاما در جنوب غربی کارتاژ با هم رو به رو شدند. سپاهیان هر دو حدود چهل هزار نفر بود و هانیبال هشتاد فیل هم داشت.[[357]](#footnote-357) هانیبال ابتدا فیلانش را به میدان نبرد فرستاد و اسکیپیو در یک تصمیم هوشمندانه دستور داد سواره نظام با نیزه هایشان فیلان هانیبال را زخمی کنند تا رم کنند. این استراتژی اسکیپیو موفقیت آمیز واقع شد.[[358]](#footnote-358) سوارکاران راست روم با سوارکاران چپ کارتاژ درگیر شدند و یکی از فرماندهان هانیبال را کشتند. هانیبال صف دوم ارتشش را به حرکت آورد و اسکیپیو هم همین کار را کرد.[[359]](#footnote-359) فیل ها و سواره نظام هانیبال پس از جنگی طولانی گریختند. هانیبال بعد از شکست سربازان تازه کارش از سربازان ماهرش در میدان جنگ استفاده کرد.[[360]](#footnote-360) اسکیپیو برگ برنده اش را رو کرد و دستور داد سواره نظام از پشت سپاه هانیبال را محاصره کنند. اسکیپیو سرداری گمنام توانست هانیبال سردار افسانه ای را شکست دهد و نامش را به عنوان استراتژیستی بزرگ در تاریخ ثبت کند.[[361]](#footnote-361) تلفات کارتاژی ها حدود بیست هزار نفر و تلفات رومی ها تنها دو تا چهار هزار نفر بود.[[362]](#footnote-362) لیو بانگ در همان سالی که هانیبال شکست خورد توانست دیگر رقبایش را شکست دهد و دودمان هان را بنیان بگذارد. او نام گائو زو یعنی جد بزرگ را برای خود برگزید.[[363]](#footnote-363) پس از شکست هانیبال کارتاژ دومین جنگ پونی را هم باخت و اسکیپیو بعد از بازگشت به روم لقب آفریکانوس را دریافت کرد.[[364]](#footnote-364) رومیان در 200 پ.م به فرماندهی اسکیپیو به مقدونیه حمله کردند و در 197 پ.م کل مقدونیه را فتح کردند. در 195 پ.م زنان رومی دست به اعتراض زدند و خواستار لغو ممنوعیت استفاده از طلا ، لباس های زیبا و ارابه رانی برای زنان شدند.[[365]](#footnote-365) پس از اعتراضات گسترده رومیان این قوانین را برداشتند. رومیان در همین سال به هانیبال تهمت زدند که با دشمنان روم همکاری می کند و هانیبال به شرق گریخت.[[366]](#footnote-366) در 190 پ.م رومیان سپاه آنتیوخوس سوم پادشاه سلوکی را در نردیکی ماگنسیا در غرب آسیای صغیر شکست دادند و بر بخش های عظیمی از آسیای صغیر دست یافتند.[[367]](#footnote-367) در 188 پ.م امپراتور گائو زو درگذشت و دودمان قدرتمند هان را از خود به جا گذشت.[[368]](#footnote-368) در 183 پ.م دو رقیب دیرینه درگذشتند ، هانیبال که از دست رومیان به ستوه آمده بود خودکشی کرد و اسکیپیو در ایتالیا درگذشت. در 171 پ.م یک سردار یونانی به نام پرسئوس علیه روم دست به شورش زد که در 168 پ.م با سرکوب قاطعانه رومیان مواجه شد.[[369]](#footnote-369) در 154 پ.م اقوام نومیدیا که در جنگ دوم پونی از متحدان روم بودند و در شمال آفریقا قرار داشتند به دشت های بزرگ که متعلق به کارتاژ بود حمله بردند. در 150 پ.م هاسدروبال سردار کارتاژی با پنجاه و هشت هزار نفر به جنگ نومیدیایی ها که پنجاه و پنج هزار نفر بودند رفت.[[370]](#footnote-370) در نهایت سپاه هاسدروبال به دلیل کمبود غذا و گشنگی توسط سپاهیان نومیدیایی قتل عام شد. در 149 پ.م رومیان به این بهانه که کارتاژ صلح را شکسته است به کارتاژ اعلام جنگ دادند.[[371]](#footnote-371) کارتاژی ها که میهن پرستیشان به اوج خود رسیده بود هر چه داشتند و نداشتند را جمع کردند و علیه سپاه صد و بیست هزار نفری روم به رهبری دو کنسول روم مانیوس مانیلیوس و مارکیوس کسورنیوس ایستادند. هاسدروبال همان سرداری که در برابر نومیدیایی ها شکست خورده بود تمام سربازان ممکن را جمع کرد که حدود سی هزار نفر شدند.[[372]](#footnote-372) هاسدروبال و سربازانش که برای میهنشان می جنگیدند توانستند سپاه روم را در چند نبرد شکست و تحقیر کنند. در 147 پ.م رومیان برای یکی از قوانینشان استثنا قائل شدند که طبق آن کنسول باید حداقل چهل و سه سال داشته باشد.[[373]](#footnote-373) رومی ها اسکیپیوی جوان تر نواده اسکیپیو آفریکانوس که سی و هفت سال را داشت کنسول ساختند. اسکیپیو در همان سال فرماندهی ارتش روم را برعهده گرفت و کارتاژ را محاصره کرد.[[374]](#footnote-374) در 146 پ.م سپاهیان رومی موفق به فتح کارتاژ شدند و آن را با خاک یکسان کردند.[[375]](#footnote-375) در همین سال رومیان کورنت را تصرف کردند و یونان و مقدونیه را به ایالات رومی تبدیل کردند.[[376]](#footnote-376) در 141 پ.م امپراتور وو دی یکی از نوادگان امپراتور گائو زو به سلطنت رسید. او تلاش های زیادی برای گسترش و رشد دودمان هان انجام داد.[[377]](#footnote-377) او مردان شایسته را به استخدام مقامات دولتی در آورد ، مرز های هان را گسترش داد ، با دیگر قبایل و کشور ها روابط دیپلماسی برقرار کرد و جاده ابریشم را ساخت.[[378]](#footnote-378) دورانت می گوید : (( امپراتور ووتی[[379]](#footnote-379) ( حکومت 140 ق.م – 87 ق.م ) تمام منابع ارضی را ملی کرد ، نظارت دولت بر حمل و نقل و تجارت را توسعه داد ، بر عایدات مالیات بست ، خدمات عمومی ایجاد کرد ، که از آن جمله بود ترعه هایی که رودها را به هم متصل می ساخت و مزارع را آبیاری می کرد. دولت انبارها را انباشته از کالا می کرد ، هنگامی که قیمت رو به تنزل می نهادند بیش تر خرید می کرد ؛ به این طریق ، به گفته سزوماچه این[[380]](#footnote-380) (( از ثروت اندوزی تاجران و کسبه بزرگ جلوگیری می شد ... و در امپراتوری قیمت ها تنظیم می گشت.))[[381]](#footnote-381) در 133 پ.م یک تریبون رومی به نام تیبریوس گراکوس پیشنهاد اصلاحات ارضی را داد و خواستار مساوی تقسیم شدن مال و دارایی بین مردم روم شد. دوزانت می گوید : (( تیبریوس یا 133 رای بر سکویی انتخاب شد و سه خواسته داشت : 1) هیچ شهروندی نباید بیش از 333 هکتار ، یا اگر دو پسر داشت ، 667 هکتار زمین از دولت خریده یا اجاره کرده باشد. 2) همه زمین های عمومی که به افرادی فروخته یا اجاره داده شده است باید به دولت بازگردد تا به فروش برسد یا رهن داده شود و مستاجر جدید اجازه اعمال اصلاحات هم داشته باشد 3) زمین های بازگردانده شده باید به قسمت های بیست و دو هکتاری تقسیم و به شهروندان فقیر داده شود به شرطی اینکه قبول کنند هرگز سهمشان را نفروشند و سالانه مالیاتی به خزانه بپردازند.))[[382]](#footnote-382) او در همان سال توسط مردم ناراضی و اوباش به قتل رسید.[[383]](#footnote-383) در 123 پ.م برادرش گایوس گراکوس تریبون شد. او علاوه بر اصلاحات ارضی برادرش درخواست کرد تمام اهالی ایتالیا شهروند روم اعلام شوند و قیمت مواد غذایی کاهش یابد.[[384]](#footnote-384) او هم در همان سال به سرنوشت برادرش دچار شد ، توسط معترضین به قتل رسید و جسدش به رود انداخته شد. در 107 پ.م سرداری به نام گایوس ماریوس کنسول شد.[[385]](#footnote-385) او ورود تمام شهروندان رومی ( زنان ، بچه ها و بردگان جز شهروندان محسوب نمی شدند ) را به ارتش روم آزاد کرد و تمرینات نظامی را سخت تر کرد.[[386]](#footnote-386) در 100 پ.م سوما چی ین مورخ بزرگ چینی نوشتن کتاب شیه چی یا گزارش تاریخی که شامل کل تاریخ چین تا آن زمان می شد را تمام کرد. در زمان نوشتن کتاب او امپراتور وو دی را خشمگین می سازد و یا باید بمیرد یا خواجه شود.[[387]](#footnote-387) او هم برای پایان دادن کتابش حقارت خواجگی را می پذیرد.[[388]](#footnote-388) دورانت در یک گفتگوی خیالی در یک جزیره خیالی به نام پمانوک از زبان همسرش آریل دورانت می گوید : (( حکومت چین در این باره خیلی صادقانه تر رفتار می کرد. این دولت تا چندی پیش[[389]](#footnote-389) در طی تاریخ دو هزار و ششصد سال اخیر خود همیشه تاریخ نویسانی اجیر می کرد تا فضایل و فتوحات امپراتوری چین را ضبط و ثبت کنند و معایب و شکستهای آن را بپوشانند.))[[390]](#footnote-390) سوماچین ( سوما چی ین ) می تواند به خود افتخار کند که از این تاریخ نگاران نبوده است. در 88 پ.م یکی از خواسته های گایوس گراکوس برآورده شد و به تمام افراد مذکر ، بالغ و آزاد ایتالیا حق شهروندی داده شد.[[391]](#footnote-391) امپراتور وو دی در 87 پ.م درگذشت و جانشینانی جوان و خام نتوانستند مشکلات اقتصادی هان را حل کنند.[[392]](#footnote-392) سولا معاون ماریوس بعد از لشکرکشی به شرق علیه روم لشکر کشید و در 82 پ.م به دیکتاتور روم تبدیل شد. دورانت این گونه روایت می کند : (( اما هنگامی که سولا نیروهایش را به بیرون از ایتالیا برده بود تا مهرداد ششم را به تبعیت از روم بازگرداند ، ماریوس ارتش دیگری گرد آورد ، برده ها را آزاد کرد و حکومت روم را در دست گرفت. لشکر پیروز ، مست از مبارزه و داغ از نفرت سال های بسیار ، هزاران نفر را از دم تیغ گذراند ، سرهایشان را بر سر نیزه کردند و در خیابان ها گرداندند تا درسی برای مخالفین آینده باشد. تمام دوستان سولا به اسارت درآمده بودند کشته شدند ؛ خود او نیز به عنوان دشمن مردم شناخته شد و اموالش مصادره شد. والریوس فلاکوس با دوازده هزار سرباز به شرق رفت تا برکناری او از فرماندهی اعلام کند. لوسیوس کینا برای چهار سال موفقیت آمیز به عضویت سنا ( 87 – 84 ق.م ) انتخاب شد و جمهوری را به دیکتاتوری تبدیل کرد. در همین زمان ، آتن در برخاستن علیه روم به مهرداد پیوست. سولا این شهر را – که روزگاری قدرقدرت بود – دوباره فتح کرد ، در ابتدا کشتار را آزاد گذاشت ، سپس آن را متوقف کرد و گفت : (( زندگان را به مردگان می بخشم.)) سپاهش را به سمت هلسپونت[[393]](#footnote-393) و به دنبال مهرداد گسیل داشت اما با والریوس فلاکوس مواجه شد که در پی او به آسیا آمده بود تا خبر عزل و غیرقانونی بودن حکومتش را به او بدهد. او از فلاکوس خواست که اندکی زمان بدهد تا با مهرداد مواجه شود و او را تسلیم کند. فیمبریا فلاکوس را کشت و به سولا حمله ور شد ، سولا با مهرداد صلح کرد و به فیمبریا یورش برد ، نیروهای او به سولا پیوستند ، فیمبریا خودکشی کرد ، سولا با چهل هزار نفر به سوی اژه ، یونان ، دریای آدریاتیک و ایتالیا رفت و به دروازه های روم رسید. دولت انقلابی تمام اعضایش را که توانست بیابدشان کشت و شهر را تخلیه کرد. سولا بی هیچ مانعی وارد شهر شد ، اما اندکی بعد می بایست همراه سپاه پنجاه هزار نفره اش با یکصد هزار شورشی در کنار دروازه کالین و در یکی از خونین ترین جنگ های دوران کهن رو به رو می شد. سولا پیروز شد و مجلس متواضعانه او را دیکتاتور کرد. قتل عام ، تبعید و مصادره اموال ، از روم به همه جا گسترش یافت و بر سر پیروان ماریوس ، هر جا که بودند ، نازل گشت.))[[394]](#footnote-394) سولا تا 78 پ.م که درگذشت بسیاری از مخالفین خود را اعدام کرد.[[395]](#footnote-395) دورانت مرگ او را این گونه روایت می کند : (( در پنجاه و هشت سالگی دچار زخم روده شد و پلوتارک[[396]](#footnote-396) می گوید : (( آن قدر بدنش را فاسد کرد که شپش گرفت. افراد بسیاری استخدام شده بودند تا آن ها را از بین ببرند ، اما تعداد شان به قدری زیاد بود که نه تنها در لباس ، حمام و تشک او بودند ، بلکه غذایش هم با آن ها آلوده شده بود.)) او پس از یک سال بازنشستگی از خونریزی معده مرد. وصیت کرد روی سنگ قبرش بنویسند : (( محبت هیچ دوست و دشمنی هیچ دشمنی را بی پاسخ نگذاشتم.))[[397]](#footnote-397) در 77 پ.م سنا سرکوب شورش کوینتوس سرتوریوس در اسپانیا را به سرداری جوان به نام پومپیوس واگذار کرد. پومپیوس با چهل هزار سرباز به اسپانیا رفت و پنج سال با سرتوریوس جنگید.[[398]](#footnote-398) در 72 پ.م سرتوریوس به دست یکی از زیردستانش به نام پرپرنا کشته شد و پرپرنا رهبری ارتش شورشی را برعهده گرفت. پومپیوس در 71 پ.م پرپرنا را شکست داد و پیروزمند به رم بازگشت.[[399]](#footnote-399) در 73 پ.م در جنوب رم برده ای به نام اسپارتاکوس قیامی را بر علیه روم طراحی کرد و با آزاد کردن شمار زیادی از بردگان در دل رومیان وحشت انداخت. اسپارتاکوس چندین سپاه رومی را شکست داد و توانست کنترل مرکز ایتالیا را به دست بگیرد.[[400]](#footnote-400) کراسوس رقیب پومپیوس از فرصت استفاده کرد و رهبری ارتش روم علیه اسپارتاکوس برعهده گرفت. شمار سپاهیان اسپارتاکوس در 72 پ.م به حدود نود هزار نفر می رسید که بیشترشان مسلح و آموزش دیده بودند.[[401]](#footnote-401) کراسوس در 71 پ.م در جنوب ایتالیا با ارتش اسپارتاکوس رو به رو شد و توانست آن ها را شکست دهد. از بدشانسی کراسوس پومپیوس از راه رسید و باقی ماندگان بردگان را شکست داد به این ترتیب پومپیوس هم در افتخار شکست اسپارتاکوس با کراسوس سهیم شد.[[402]](#footnote-402) دورانت جمهوری روم یک دهه بعد از مرگ سولا را این گونه توصیف می کند : (( دوران کهن هرگز چنین حکومت قدرتمند و در عین حال فاسدی به خود ندیده بود.))[[403]](#footnote-403) در 70 پ.م کراسوس و پومپیوس کنسول شدند. پومپیوس در 67 پ.م با پنج هزار کشتی بدون از دست دادن یک کشتی طی چهل روز هزار و سیصد کشتی دزدان دریایی را غرق کرد و دزدان دریایی را از دریای مدیترانه محو کرد.[[404]](#footnote-404) سیسرو در 63 پ.م به عنوان کنسول انتخاب شد. سیسرو بعد از کنسول شدن از کودتا یکی از پاتریسین ها به نام لوکیوس کاتیلین آگاه شد و علیه او ایستاد.[[405]](#footnote-405) در 62 پ.م آنتونیوس یکی از دوستان سیسرو ارتش کوچک کاتیلین را شکست داد و کاتیلین در جنگ کشته شد. دورانت این واقعه را این گونه روایت می کند : (( 65 سال پیش از میلاد[[406]](#footnote-406) ، شورش دیگری به رهبری لوسیوس کاتیلین انجام گرفت. بنابر آنچه سالوست[[407]](#footnote-407) یک نسل بعد نوشت ، کاتیلین این گونه درباره جنگ طبقاتی با پیروان خود صحبت کرد : از آنجا که حکومت به دست عده قلیلی از افراد قدرتمند افتاده ... و نفوذ ، قدرت ، و ثروت دراختیار آنان است ، برای ما ، جز خطر ، شکست ، تعقیب و فقر باقی نگذاشته اند ... چه برای ما مانده است جز نفس تا زنده بمانیم؟ ... آیا بهتر نیست شجاعانه بمیریم تا اینکه بی شرافت و در بدبختی و پس از آنکه بازیچه خودخواهی های دیگران بوده ایم بمیریم؟ برنامه ای که او برای متحد کردن عناصر ناهمگون انقلاب داشت بسیار ساده بود : پاکسازی کامل و لغو تمام بدهی ها. سیسرو با چنان لحن شدید و خشمگینانه ای به کاتیلین حمله ور شد که بعضی از ما آن را به عنوان نمونه هایی از نثر لاتین خوانده ایم. 64 سال پیش از میلاد ، کاتیلین علیه سیسرو – که کاندیدای شغل دولتی بود – به مخالفت پرداخت و با چنان خشونتی دست به اعتراض زد که بسیاری از مرفهین ترسیدند و آماده ترک ایتالیا شدند. سیسرو پیروز شد ؛ کاتیلین ارتش سه هزار نفره با خود به جنگ برد و و همگی در نبرد کشته شدند. کاتیلین مبارزه کرد تا مرد. تا سال ها بعد پیروانش بر فرازش دسته های گل می گذاشتند.))[[408]](#footnote-408) در 60 پ.م کراسوس ، پومپیوس و یولیوس سزار که برترین سرداران روم بودند با هم اتحادی به نام تریوم ویراتوس اول که به معنی هیئت سه نفره است تشکیل دادند.[[409]](#footnote-409) سزار در سال بعد یعنی 59 پ.م کنسول شد. در 58 پ.م دوران کنسولی سزار به اتمام رسید او راهی سرزمین گل ها شد تا آنجا را فتح کند.[[410]](#footnote-410) سزار در 57 پ.م تا شمال شرقی گل پیشرفت ، در 56 پ.م قبایل ساکن در سواحل اقیانوس اطلس را مطیع ساخت ، در 55 پ.م به انگلیس حمله کرد ، در 52 پ.م گل ها علیه سزار قیام کردند و او با شمشیر پاسخشان را داد. در 49 پ.م پومپیوس به سزار دستور داد حالا که جنگ با گل ها تمام شده است سربازانش را مرخص کند.[[411]](#footnote-411) سزار در همان سال از رود روبیکون گذشت و این اعلامی جنگی به پومپیوس بود. در 48 پ.م سپاهیان سزار و پومپیوس که به یونان گریخته بود در فارسالوس یونان به هم برخوردند.[[412]](#footnote-412) سزار خود جنگ را این گونه توصیف کرد : (( مردان ما به محض دریافت علامت ، حمله را آغاز کردند آن ها با سرعت تمام و در حال دویدن ، نیزه هایشان را پرتاب کردند و بی درنگ شمشیرهایشان را از نیام بر کشیدند. مردان پومپیوس به خوبی در برابر این حمله ایستادگی کردند. آن ها با سپرهایشان جلوی نیزه ها را گرفتند ، بدون درهم شکستن صفوفشان زهر حمله دشمن را کشیدند ، نیزه هایشان را پرتاب کردند و سپس همان گونه که به آن ها آموزش داده شده بود ، شمشیرهایشان را برکشیدند. من به شش گروهانی که صف چهارم سپاه مرا تشکیل می دادند علامت دادمو آن ها بی درنگ حمله کردند و چنان افسارگسیخته به سواره نظام پومپیوس تاختند که حتی یک تن از مردان دشمن نیز در برابر هجوم ایشان تاب نیاورد. در همین لحظه بود که من به صف سوم سپاهیانم علامت دادم. حال مردان پومپیوس خود را از جانب سربازانی کاملاً تازه نفس در معرض حمله ای سخت یافتند. آن ها یاری ایستادگی نداشتند ؛ کل سپاهیان آن ها رو برگرداندند و پا به فرار گذاشتند. پومپیوس بعد از دیدن این شکست سنگین از مابقی مردانش نیز ناامید شد ، صف مقدم را رها کرد و مستقیماً به سوی اردویش شتافت.))(2) در 46 پ.م سزار به روم بازگشت و تبدیل به دیکتاتور شد. در پانزدهم مارس ( بیست و چهارم اسفند ) 44 پ.م سزار برای سخنرانی به سنا می رفت در سنا به دست سناتور ها به رهبری بروتوس به قتل رسید.[[413]](#footnote-413) در 43 پ.م مارک آنتونی ، مارکوس لپیدوس و گایوس اکتاویوس تریوم ویراتوس دوم را تشکیل دادند. در 42 پ.م ارتش آنتونی و اکتاویان در فلیپی در شمال یونان با ارتش جمهوری به رهبری بروتوس و کاسیوس که شمارشان به هشتاد هزار نفر می رسید رو به رو شدند.[[414]](#footnote-414) ارتش جمهوری شکست خورد ، بروتوس و کاسیوس خودکشی کردند و سقوط جمهوری سرعت گرفت. در 33 پ.م اکتاویان به بهانه رابطه آنتونی و کلئوپاترا ملکه مصر به او تهمت توطئه علیه روم را زد و به او اعلام جنگ کرد.[[415]](#footnote-415) در 31 پ.م اکتاویان در نبرد دریایی آکتیوم در غرب یونان ناوگان آنتونی و کلئوپاترا را شکست داد و آن دو بعد از شکست خودکشی کردند. در 27 پ.م اکتاویان لقب امپراتور آگوستوس را گرفت و دوران امپراتوری روم آغاز شد.[[416]](#footnote-416) دورانت می گوید : (( بعد از جنگ های ماریوس و سولا سزار و پمپی ، آنتونی و اکتاویوس (( رم انباشته از مردانی گشت که تکیه گاه اقتصادی و ثبات اخلاقی خود را از دست داده بودند ؛ سربازان ماجرادیده و آدمکشی آموخته ، شهروندانی که دیده بودند مالیات و تورم برخاسته از جنگ پس اندازشان را می بلعد ... زنانی که سرمست از بی بند و باری ، طلاق ، سقط جنین و زنا را چندین برابر کرده بودند ... نوعی سفسطه سطحی بر فراز بدبینی و خباثت آن خودنمایی می کرد.))(3) در 9 میلادی یک وزیر به نام وانگ مانگ تاج و تخت را غصب کرد. در 23 میلادی وانگ مانگ توسط شورش های فراوان و بزرگ برکنار و به شکل فجیعی اعدام شد.[[417]](#footnote-417) دورانت می گوید : (( امپراتور ونگ منگ ( سلطنت 9-23 م ) دانش پژوهی کامل و ادب پرور و ثروتمند بود و همه دارایی خود را به دوستان و نیازمندان بخشید. هنگامی که بر تخت نشست با اهل ادب و دانش و فلسفه معاشر گشت. وی زمین را ملی ساخت ، و به قطعات مساوی میان کشاورزان تقسیم کرد ، و به برده داری پایان داد. او هم مانند ووتی تلاش کرد با انبار کردن یا پخش کالا قیمت ها را تنظیم کند. به فعالیت های شخصی وام کم بهره داد. گروهی که با قوانین و نظامات او منافعشان تقلیل یافته بود برای سقوطش توطئه کردند ؛ خشکسالی و سیلاب و هجوم بیگانگان به کمکشان آمد. خانواده ثروتمند لیو خود را در راس شورش عمومی قرار داد ، ونگ منگ را سر بریده و قوانینش را باطل ساخت. همه چیز به خانه اول بازگشت.))(4) در 25 میلادی لیو شیو تمام رقبا خود را کنار زد و با نام امپراتور گوانگ وو دی تاجگذاری کرد. در 184 میلادی یک گروه عظیم با حدود سیصد هزار عضو به نام زرد سربندان علیه دودمان هان قیام کرد هر چند هان موفق به سرکوب شورش شد ولی آسیب های جبران ناپذیری را تجربه کرد.[[418]](#footnote-418) در 189 میلادی امپراتور دستور داد تمام خواجه های دربار کشته شوند و در یک قتل عام بی رحمانه بیش از دو هزار خواجه کشته شدند. در نهایت امپراتور شیین دی در 220 میلادی سقوط دودمان هان را اعلام کرد و کشور به سه پادشاهی تقسیم شد.[[419]](#footnote-419) طی قرن های سوم تا ششم میلادی ده ها خاندان در چین ظهور و سقوط کردند و یک دوره حکومت های کوچک جنگاور حکمفرما بود. در 581 میلادی یک سردار به نام یانگ جیان موفق شد چین را متحد کند و دودمان سوئی را تأسیس کند. در 618 میلادی دودمان تانگ دودمان سوئی را سرنگون کرد و به دوران چین باستان پایان داد. دودمان تانگ به زودی توانست شکوه و قدرت دودمان هان را برگرداند و حتی از آن فراتر رود. دورانت می گوید : (( وقتی سرتاسر اروپا در قرون تاریک به سختی روزگار می گذراند ، چین در دوران حکومت سلسله بافرهنگ تانگ ، چند هزار شاعر پا به عرصه گذاشتند و شعرهای آزاد را ابداع کردند و دلنشین ترین آثار غنایی[[420]](#footnote-420) در ادبیات را به رشته تحریر درآوردند و هنرمندان در دوران حکومت تانگ و سونگ[[421]](#footnote-421) ، کامل ترین نقش و نگارها و زیباترین سفالینه های جهان را خلق کردند.))[[422]](#footnote-422) حدود صد سال پس از نابودی کارتاژ در 146 پ.م توسط آوگوستوس امپراتور روم مورد توجه قرار گرفته شد و شهر کولونیا ژولیا کارتاژو ( کارتاژ مستعمره ژولیوس سزار ) در خرابه های کارتاژ ساخته شد. کارتاژ جدید مرکز مهمی در ظهور مسیحیت در آفریقای شمالی گشت. این شهر در 439 میلادی مورد هجوم واندال های بربر قرار گرفت و غارت شد. کارتاژ در ظهور مسلمانان فتح شد و در قرن هشتم میلادی به فراموشی سپرده شد.

فصل هفتم : صلیب دو هزار ساله

مسیحیان رنج هایی زیادی برای حفظ دینشان در مقابل رومیان کشیدند و بالأخره با سرسختی شان رومیان را هم مسیحی کردند. در حدود 1000 پ.م حضرت سلیمان ( ع ) در بیت المقدس اولین معبد خداوند عزوجل را به نام معبد سلیمان بنا کرد. در 165 پ.م یک خاندان بزرگ یهودی به نام مکابیان علیه سلوکیان که آن زمان فلسطین جزئی از قلمروشان بود دست به شورش زد و توانست به یک استقلال نسبی برسد.[[423]](#footnote-423) در 63 پ.م پومپیوس پادشاه یهودی آریستوبولوس را شکست داد و بیت المقدس را تسخیر کرد. دورانت از زبان مورخی به نام فیلیپ می گوید : (( از همان روزهای پیش از عهد سلیمان اورشلیم چهار راه شاهراه هایی تجارتی بود که فینیقیه را با خلیج فارس و اقوام مدیترانه را با آشور و بابل و ایران مربوط مس ساخت. این وضع به توسعه موسسات و حرفه های بازرگانی یهود منجر شد و شکاف میان غنی و فقیر را وسیع تر ساخت. یهودیانی که از بابل برگشته بودند تهیدست بودند. تسلط رومیان و یونانیان موجب شد که برای برده گیری بر این جمعیت بی پناه تاخت آوردند و هزارها جوان را از دستشان بربایند. به هنگام کودکی مسیح ] ع [ تمام شهرهای نزدیک ناصره به بندگی رومیان فروخته شده بودند.))[[424]](#footnote-424) رومیان هرودس که دست نشانده رومیان بود را از 37 تا 4 پ.م پادشاه فلسطین کردند.[[425]](#footnote-425) در زمان حکومت هرودس و در 27 پ.م همان طور که می دانید اکتاویان با نام امپراتور آگوستوس امپراتوری روم را تأسیس کرد. در 4 پ.م حضرت عیسی ( ع ) متولد شد که به دلیل اشتباه یک راهب مسیحی در قرن ششم میلادی به نام دیونوسیوس اگزیگوس چهار سال بعد را تاریخ تولدش قرار دادند.[[426]](#footnote-426) بر اساس انجیل متی عیسی ( ع ) در سال مرگ هرودس زاده شده است. دورانت می گوید : (( شوخی تاریخ این است که او سه یا چهار سال (( پیش از میلاد مسیح )) به دنیا آمد ، و بر اساس انجیل متی ( باب 2 ، آیه 15 ) ، پیش از مرگ شاه هیرود بزرگ[[427]](#footnote-427) که چهار سال پیش از میلاد مرد.))[[428]](#footnote-428) در بین 30 تا 33 میلادی عیسی ( ع ) توسط والی فلسطین پنطیوس پیلاطس به آشوبگری متهم شد و به صلیب کشیده شد ( بر اساس اعتقاد مسیحیان به صلیب کشیده شد سپس زنده شد و بعد از چهل روز عروج کرد اما به اعتقاد ما مسلمانان حضرت عیسی ( ع ) عروج کرد و یهودا اسخریوطی به جای حضرت عیسی ( ع ) به صلیب کشیده شد ).[[429]](#footnote-429) در 36 میلادی یکی از یهودیان سرسخت به نام پولس که حاضر به پذیرش آیین حضرت عیسی ( ع ) نمی شد در نزدیکی دمشق ناگهان به مسیحیت گرویید و به یکی از بزرگ ترین مبلغان مسیحی تبدیل شد. پولس و یارانش به طور گسترده ای در آسیای صغیر ، یونان و روم دست به تبلیغات زدند و پولس در 67 میلادی به دستور امپراتور نرون کشته شد.[[430]](#footnote-430) دورانت می گوید : (( پطرس کلیسا را بنا می نهاد و پولس اعتقاد را.))[[431]](#footnote-431) در 64 میلادی امپراتور نرون مسیحیان را مقصر آتش سوزی رم خواند و آنان را مورد پیگرد و آزار قرار داد. یهودیان نیز از خشم رومیان در امان نماندند و در 70 میلادی اورشلیم توسط رومیان فتح شد ، دورانت می گوید : (( پس از آنکه رومیان در سال 70 میلادی اورشلیم را گرفتند، قوم یهود از خانه مسکونی خود رانده شدند و از راه بازرگانی و گریز ، در میان اقوام جهان و تمام قطعات عالم پراکنده گشتند.))[[432]](#footnote-432) در حدود 65 تا 100 میلادی چهار انجیل متی ، مرقس ، لوقا و یوحنا گردآوری شدند.[[433]](#footnote-433) دورانت می گوید : (( در انجیل مرقس بخش هایی که در فاصله سال های 65 تا 79 نوشته شده ، از قلم افتاده است ، زیرا سایر حواریون هنوز زنده بودند و می توانست[[434]](#footnote-434) با او مخالفت کنند.))[[435]](#footnote-435) امپراتور ترایانوس که از 98 تا 117 میلادی حکومت کرد سیاست برخورد با مسیحیان را کمی دوستانه تر کرد و به گفته خودش : (( این مردم را نباید تحت پیگرد قرار داد. اگر آن ها را به حضورت آوردند و اتهام آن ها اثبات شد ، باید مجازات شوند ، اما در صورتی که انکار کند مسیحی است و با نیایش به درگاه خدایان ما روشن سازد که ] مسیحی [ نیست ، باید او را در نتیجه توبه و ندامت بخشید ، هر قدر هم عملکرد گذشته اش مورد سوءظن باشد. اما جزوه هایی ] شامل فهرست مسیحیان متهم [ که بدون امضاء پخش می شوند نباید در متهم کردن کسی نقش داشته باشند. این جزوه ها بدترین نوع پیشینه را به وجود می آورند و با روح ] عدالت و انصاف [ عصر ما کاملاً مغایرت دارند.))(1) در حدود 140 میلادی پیشوایان مسیحی شروع به نوشتن گزارش هایی برای توضیح و دفاع از مسیحیت کردند. در حدود 160 میلادی یکی از بزرگ ترین دفاعیه نویسان مسیحیت به نام ترتولیانوس زاده شد که اولین دفاعیه را به جای یونانی به زبان لاتین نوشت.[[436]](#footnote-436) در حدود دهه 270 میلادی یک جنبش مسیحی به نام رهبانیت که در آن افراد با راهب و گوشه گیر شدن اخلاص ایمان خود را نشان می دهند آغاز شد و در قرن چهارم میلادی محبوبیت زیادی یافت. یک دوره کوتاه اما وحشیانه در بین سال های 303 تا 311 میلادی علیه مسیحیان در روم شکل گرفت.[[437]](#footnote-437) آغازگر این دوره گالریوس سزار ( تقریباً معاون امپراتور ) نیمه شرقی امپراتوری روم بود. او در سال 303 میلادی دستور داد همه کلیسا های مسیحی تعطیل شوند ، همه کتاب های مقدس مسیحیان سوزانده شود و جلسات مذهبی مسیحیان ممنوع شود.[[438]](#footnote-438) کنستانتین در 312 میلادی در پل میلویوس پونس در نزدیکی رم ارتش رقیبش ماکسنتیوس را شکست داد و امپراتور گشت. در حدود 320 میلادی کلیسای بازیلیک در رم ساخته شد.[[439]](#footnote-439) در 335 میلادی تمام اسقف های مدیترانه در نیقیه در آسیای صغیر گرد هم آمدند تا در برابر عقاید آریوس راهبی از اسکندریه و پیروانش بایستند. آریوس معتقد بود حضرت عیسی ( ع ) از خدا دارای جایگاهی پایین تر است و الوهیت را از پسر می گرفت.[[440]](#footnote-440) اسقفان آریانیسم ( فلسفه آریوس ) و آریانیست ها ( پیروان آریوس ) را بدعتگذارانه تلقی کردند و آن را لعن و نفرین کردند. یولیانوس آخرین امپراتور کافر روم در 361 میلادی به حکومت رسید او آیین قربانی کردن حیوانات را زنده کرد ، روحانیون مسیحی که از مالیات معاف بودند را مجبور به پرداخت مالیات کرد و مسیحیان را از آموزش فن بیان و دستور زبان منع ساخت.[[441]](#footnote-441) در 363 میلادی یولیانوس درگذشت و اصلاحاتش با خودش دفن شد. در 391 میلادی امپراتور تئودوسیوس مسیحیت را مذهب رسمی امپراتوری روم اعلام کرد و پرستش تمام مذاهب کفرآمیز را در روم ممنوع اعلام کرد.[[442]](#footnote-442) در 410 میلادی ویزیگوت ها به رهبری پادشاهشان آلاریک رم را فتح و غارت کردند. آوگوستینوس قدیس در 354 میلادی در تاگاشه در شمال آفریقا از پدری مشرک و مادری مسیحی زاده شد.[[443]](#footnote-443) او تحصیلات کلاسیک را آموخت و در رم و کارتاژ فنون سخنوری را آموخت. او مدتی مانوی ( پیروان مانی نقاشی که در زمان اشکانیان و ساسانیان ادعا پیامبری کرد او در زمان بهرام یکم زندانی شد و درگذشت ) بود ولی در 387 میلادی با گوش دادن به موعظه های آمبروسیوس اسقف میلان به مسیحیت گرویید.[[444]](#footnote-444) او در 395 میلادی اسقف شهر هیپو در شمال آفریقا شد و تا آخر عمرش به این مقام باقی ماند. آوگوستینوس معتقد بود گناهکاران در جهنم به عذابی سخت و ابدی دچارند.[[445]](#footnote-445) آوگوستینوس همچنین معتقد بود که انسان ها به دلیل سرپیچی حضرت آدم ( ع ) از خدا در باغ عدن ذاتاً گناهکارند و تنها با غسل تعمید و مسیحی شدن می توانند به بهشت راه یابند. آوگوستینوس دو کتاب به نام اعترافات و مدینه الاهی را نوشت که تاثیری زیاد در مسیحیت گذاشت.[[446]](#footnote-446) آوگوستینوس در 430 میلادی در هیپو درگذشت. هیرونوموس یا جروم قدیس در 420 میلادی در بیت لحم زادگاه حضرت عیسی ( ع ) درگذشت او انجیل را از عبری به لاتینی ترجمه کرد البته او کسی نبود که برای اولین بار انجیل را به لاتین ترجمه کرد زیرا قبلاً انجیل را از یونانی که خود از عبری ترجمه شده بود ترجمه کرده بودند ولی ترجمه او بین مسیحیان متداول گشت.[[447]](#footnote-447) در 476 میلادی امپراتوری روم سقوط کرد ولی مسیحیت به راه خویش ادامه داد. کلوویس شاه فرانک ها با یک شاهدخت بورگونیایی به نام کلوتیلد که مسیحی بود ازدواج کرد ، کلوتیلد کلوویس را متقاعد کرد که مسیحی شود و در سال 496 میلادی کلوویس غسل تعمید داده شد.[[448]](#footnote-448) بندیکتوس بنیانگذار فرقه راهبان بندیکتی در یک خانواده ثروتمند رومی متولد شد. او بعد از سال پانصد میلادی زاهدی را در پیش گرفت و شاگردانی جمع کرد.[[449]](#footnote-449) او و شاگردانش در مونته کاسینو بین رم و ناپل در 529 میلادی صومعه ای ساختند. پاپ گرگوریوس اول که از 540 تا 604 میلادی زندگی کرد یکی از بزرگ ترین پاپ های تاریخ بود.[[450]](#footnote-450) او در 590 میلادی اسقف رم ( پاپ ) شد او اسقف نشین رم را تبدیل به یک نظام پاپی کرد و در آیین نماز تغییراتی به وجود آورد. در 563 میلادی یک راهب ایرلندی به نام کولومبا در اسکاتلند شروع به تبلیغ مسیحیت کرد.[[451]](#footnote-451) در 596 میلادی پاپ گرگوریوس اول چهل راهب به رهبری آوگوستینوس به انگلستان فرستاد. آوگوستینوس در کنتربری پایتخت پادشاهی مشترک آنگلوساکسون کنت یک کلیسا ، مدرسه و حوزه علمیه تأسیس کرد.[[452]](#footnote-452) او بعد ها نخستین اسقف اعظم کنتربری شد که بزرگ ترین مقام کلیسای انگلستان است.[[453]](#footnote-453) بعد از حدود دو هزار سال از ظهور مسیحیت این دین بزرگ ترین دین در جهان است ، حدود دو و نیم میلیارد پیرو دارد و پاپ فرانسیس اول دویست و شصت و ششمین پاپ ، پاپ کنونی است. مسیحیت تغییر ها و چالش های زیادی را پشت سر گذاشته است. با این حال کاتولیک ها ، ارتدکس ها و پروتستان ها سه شاخه اصلی مسیحیت را تشکیل می دهند و سعی می کنند مانند مدافعان مسیحیت در دو هزار سال پیش از آن دفاع کنند.

فصل هشتم : مراقبت از بیماران

پرستاری ظریف ترین هنر جهان است. این جمله گفته فلورانس نایتینگل یکی از بزرگ ترین پرستاران جهان است.(1) واژه nurse ( پرستار ) از واژگان nutrire ( تغذیه کردن ) وnutrix ( مادر شیرده ) مشتق شده است. این واژه اولین بار در قرن سیزدهم میلادی در مورد دایه ها و سپس در مورد پرستاران بچه به کار می رفت. سرانجام این واژه برای کسانی که از بیماران مراقبت می کردند استفاده می شد. در حدود 250 پ.م آشوکا پادشاه هند اولین بیمارستان های شناخته شده را تأسیس کرد و کسانی را به عنوان پرستار در آنجا استخدام کرد. فوبه یک خادمه کلیسا در 60 میلادی اولین پرستاری بود که به عیادت بیماران رفت. در 300 میلادی انجمن مسیحی اخوت پارابولانی برای مراقبت از بیماران و دفن کردن اجساد شکل گرفت. در حدود 450 میلادی فرقه پرستاری بندیکتی ها بنیان نهاده شد.[[454]](#footnote-454) در 542 میلادی یک طاعون همه گیر در اروپا حدود دو سوم جمعیت اروپا را از بین برد. در 651 میلادی یک فرقه از خواهران آوگوستینی در پاریس فرانسه هتل دیو یکی از معروف ترین بیمارستان های اولیه را ساختند.[[455]](#footnote-455) در 1000 میلادی فرقه های مذهبی و نظامی زیادی برای مراقبت از بیماران پدید آمدند. در 1207 میلادی الیزابت قدیس یکی از حامیان پرستاری در مجارستان زاده شد. در 1348 میلادی یک فرقه غیر مذهبی در هلند به نام برادران آلکسین پایه گذاری شد که از مبتلایان به طاعون خیارکی ( مرگ سیاه ) نگه داری و اجساد مردگان را دفن می کردند. در 1400 میلادی کم کم انجمن های پرستاری غیر مذهبی پدید آمدند.[[456]](#footnote-456) در 1633 میلادی ونسان دو پا قدیس و لوییز دو ماریاک یک زن ثروتمند فرقه خواهران خیریه را در پاریس تأسیس کردند. عضو های این خیریه زنان جوان و مجردی بودند که پنج سال آموزش دیده بودند.[[457]](#footnote-457) از 1550 تا 1850 میلادی دوران تاریک پرستاری بود که در آن پرستاری تقریباً به فراموشی سپرده شد. در 1820 میلادی فلورانس نایتینگل از پدر و مادر ثروتمند انگلیسی اش در فلورانس متولد شد.[[458]](#footnote-458) او در ادبیات ، موسیقی ، زبان ، تاریخ ، فلسفه ، ریاضیات و علوم آموزش دید. او علاقه زیادی به پرستاری داشت ولی والدینش با او مخالف بودند.[[459]](#footnote-459) در 1845 میلادی خواست در بیمارستان سالزبری کار کند که والدینش نگذاشتند. او در مدرسه رگد لندن به آموزش کودکان فقیر پرداخت که باز هم والدینش مانعش شدند.[[460]](#footnote-460) او سفری به دور اروپا را شروع کرد در ابتدا به رم رفت ، به انجمن خیریه مذهبی خواهران رفت سپس به آلمان رفت و در کایزرورت در انجمن چهار ماه آموزش دید. او به پاریس رفت و در انجمن خیریه خواهران در بیمارستان لری بوازیه تحصیل کرد.[[461]](#footnote-461) او در 1853 میلادی به لندن بازگشت و سرپرست یک بیمارستان خیریه ای به نام موسسه ای برای بانوان محترم در دوران بیماری شد. در 1853 میلادی جنگ کریمه بین روسیه و اتحاد فرانسه و انگلیس آغاز شد.[[462]](#footnote-462) نایتینگل در 1854 میلادی و با سی و هشت پرستار دیگر از طرف انگلیس به بیمارستان نظامی اسکودار در استانبول فرستاده شد. تلاش های شبانه روزی نایتینگل و پرستاران توانست آمار مرگ و میر را در شش ماه در بیمارستان اسکودار از 47 درصد به 2 درصد کاهش دهد.[[463]](#footnote-463) نایتینگل پس از بهبود شرایط در اسکودار راهی شبه جزیره کریمه شد و از دو بیمارستان از آنجا دیدن کرد. او در 1856 میلادی بعد از پایان جنگ به انگلیس بازگشت.[[464]](#footnote-464) در 1860 میلادی نایتینگل اولین برنامه آموزشی را برای پرستاری پدید آورد ، او در 1910 میلادی درگذشت. در 1873 میلادی لیندا ریچاردز اولین پرستار آمریکایی شد که آموزش دقیق و رسمی پرستاری را دید.[[465]](#footnote-465) کلارا بارتون در سال 1881 میلادی پس از خدمت کردن به عنوان پرستار صلیب سرخ و بازگشت به آمریکا صلیب سرخ آمریکا را تأسیس کرد. در 1901 میلادی هیئت نظامی پرستاری آمریکا بخشی از اداره پزشکی نظامی شد.[[466]](#footnote-466) در 1908 میلادی اولین قانون پروانه کار پرستاری در کارولینای شمالی تصویب شد. در سال 1911 میلادی انجمن پرستاران آمریکایی ( ( ANA در شصت و چهار ایالت آن زمان آمریکا تأسیس شد.[[467]](#footnote-467) اهداف این انجمن تضمین کیفیت مراقبت های بهداشتی از بیماران و تأثیر بر قانونگذاران حکومتی برای حفظ حقوق پرستاری به خصوص صدور پروانه کار بود. در 1914 میلادی جنگ جهانی اول آغاز شد و حدود صد و سی و پنج کشور را درگیر خود کرد.[[468]](#footnote-468) در خلال این جنگ به پزشک و پرستار های زیادی نیاز بود. در 1918 میلادی جنگ جهانی اول پایان یافت و یک آنفولانزا همه گیر که در آمریکا آغاز شده بود با جابجایی سربازان در همه جهان انتشار یافت.[[469]](#footnote-469) در 1920 میلادی حدود سی درصد جمعیت جهان مبتلا به آنفولانزا شده بودند. آنفولانزا باعث مرگ پنجاه تا صد میلیون نفر شد.[[470]](#footnote-470) وودرو ویلسون رئیس جمهور آمریکا هم به آنفولانزا مبتلا شد و بهبود یافت. در این دوران کمبود پرستار باعث شد که امکانات مدارس پرستاری افزایش یابد ، استادان بیشتری استخدام شوند ، ساعت های کاری کاهش یابد و شرایط ورود به پرستاری آسان تر شود.[[471]](#footnote-471) در 1938 میلادی در آرامگاه ملی آرلینگتون برای پرستاران یادبودی اختصاص داده شد. در 1939 میلادی جنگ جهانی دوم آغاز شد و آمریکا با دادن بودجه شصت میلیون دلاری به رشته پرستاری حدود صد و بیست و چهار هزار را پرستار آموزش داد.[[472]](#footnote-472) در 1942 میلادی بیست و یک پرستار استرالیایی که از کشتی غرق شده شان نجات یافته بودند در جزیره بانگ کای اندونزی توسط سربازان ژاپنی تیرباران شدند. جنگ جهانی دوم در 1945 میلادی پایان یافت.[[473]](#footnote-473) در1950 میلادی جنگ کره آغاز شد و پانصد و چهل پرستار آمریکایی راهی کره شدند. این جنگ در 1953 میلادی پایان یافت.[[474]](#footnote-474) در 1962 میلادی سه هزار و دویست پرستار آمریکایی به ویتنام جنوبی اعزام شدند. در 1965 میلادی جنگ ویتنام آغاز شد و تا 1975 میلادی ادامه یافت.[[475]](#footnote-475) در 1966 میلادی مردان آمریکا هم اجازه یافتند پرستار شوند. در 1971 فلورانس ولد جنبش آسایشگاه را آغاز کرد.[[476]](#footnote-476) در 1978 میلادی تاریخ بین المللی جامعه پزشکی شکل گرفت. در 1980 میلادی انجمن آمریکایی مردان پرستار تأسیس شد.[[477]](#footnote-477) در 2010 میلادی کنگره قانون حمایت از بیمار و مراقبت های بهداشتی قابل دسترس را تصویب کرد که باعث شد سی میلیون آمریکایی از بیمه درمانی برخوردار شوند و افزایش هزینه های پزشکی را کنترل کرد. در همین سال انجمن طب و بنیاد رابرت وود جانسون یک گزارش یه نام آینده پرستاری : تغییر پیشرو ، بهداشت پیشرفته را منتشر کرد.[[478]](#footnote-478) پرستاری مانند پزشکی راه زیادی را طی کرده و امیدواریم پیشرفت های بیشتری به دست آورد.

فصل نهم : امپراتوری هزار ساله

بیزانس خواسته یا ناخواسته دیواری بود که حدود هزار سال از حمله متجاوزین شرقی به اروپا جلوگیری می کرد. در 330 میلادی به دستور کنستانتین اول شهر قسطنطنیه در خرابه های بیزانتیوم ساخته شد. این شهر طی پنج سال و توسط هزاران کارگر و استاد کار ساخته شد.[[479]](#footnote-479) قسطنطنیه از سه طرف شمال ، شرق و غرب به آب منتهی می شد و فقط از طرف غرب به خشکی راه داشت. کنستانتین پایتخت را از رم به قسطنطنیه انتقال داد.[[480]](#footnote-480) دورانت می گوید : (( رم وقتی شروع به انحطاط کرد که قسطنطین قسطنطنیه را پایتخت خویش ساخت و بیزانس قدیم کاروانسرای سر راههای بزرگی گشت که از روسیه و آلمان و اتریش به شرق می رفت.))[[481]](#footnote-481) در سال 364 میلادی والنتی نیانوس اول امپراتوری را به دو بخش غربی به پایتختی میلان و بخش شرقی به پایتختی قسطنطنیه تقسیم کرد. والنتی نیانوس بر بخش غربی که شامل ایتالیا ، اسپانیا ، فرانسه ، بریتانیا و شمال آفریقا می شد حکومت می کرد و برادرش والنس بر بخش شرقی که شامل شبه جزیره بالکان ، آسیای صغیر ، خاورنزدیک و مصر می شد حکومت می کرد.[[482]](#footnote-482) در 387 میلادی ویزیگوت ها یا گوت های غربی سپاه روم شرقی را در آدریانوپل ( شمال غربی ترکیه ) شکست دادند و امپراتور والنس را کشتند. پس از اینکه ویزیگوت ها نتوانستند قسطنطنیه را بگیرند به روم غربی رفتند و در 410 میلادی رم را فتح و غارت کردند.[[483]](#footnote-483) هنگامی که از بیزانس حرف می زنیم نمی توانیم از هیپاتیا آن زن پی پروا که از افلاطون و ارسطو حرف می زد و توسط عده ای از افراطیون به قتل رسید سخنی نگوییم به قول دورانت : (( اسکندریه در برابر هیپاتیا به لرزه درآمد.))[[484]](#footnote-484)

به دستور پاپ لئوی اول در سال 449 میلادی شورایی را برای تصمیم گیری درباره مذهب وحدت طبیعت ( مذهبی که مانند آریوس معتقد بود که مسیح کاملاً الهی نیست و ذات انسانی نیز هم دارد ) در افسوس در غرب آسیای صغیر تشکیل شد. پیروان مذهب وحدت طبیعت به سرکردگی سراسقف اسکندریه دیوسکوروس هم در شورا حضور یافتند.[[485]](#footnote-485) بعضی از پیروان وحدت طبیعت با تهدید و ارعاب از اعضای شورا خواستند به نفع وحدت طبیعت رأی بدهند. این موضوع باعث گشت پاپ تصمیم شورای افسوس را نپذیرد و در 451 میلادی در خالکدون شورایی دیگر برپا شد که وحدت طبیعت را بدعتگذارانه تلقی کرد و دیوسکوروس را برکنار کرد.[[486]](#footnote-486) اودو آکر ( ادواسر ) یک فرمانده گوتی در 476 میلادی رمولوس آگوستوس آخرین امپراتور روم غربی را خلع کرد و روم شرقی تبدیل به بیزانس شد. دورانت می گوید : (( فساد و انحطاط رم خیلی پیشتر از سراریز وحشیان بود ؛ ریشه آن در تجمل زنانه و سستی خاندانهای نژاد قدیم رم بود.))[[487]](#footnote-487) در 493 میلادی اوستروگوت ها یا گوت های شرقی به فرماندهی پادشاهشان تئودوریک ادواسر را شکست دادند و ایتالیا را فتح کردند.[[488]](#footnote-488) در 527 میلادی یوستی نیانوس اول امپراتور و همسرش تئودورا امپراتریس بیزانس گشتند. یوستی نیانوس یک حقوقدان بزرگ به نام تریبونیانوس و ده حقوقدان دیگر به رهبری تریبونیانوس برای مطالعه و تغییر قوانین بیزانس گمارد.[[489]](#footnote-489) آن ها در 529 میلادی قوانین جدیدی به نام کودکس یوستی نیانوس ( مجموعه قوانین یوستی نیانوس ) را به امپراتور تقدیم کردند که به دستور یوستی نیانوس جایگزین قوانین قبلی گشت. در 532 میلادی دو حزب بزرگ بیزانس آبی ها و سبز ها که اکثراً با هم مخالف بودند با هم متحد شدند و علیه یوستی نیانوس قیام کردند.[[490]](#footnote-490) این شورش بعد ها به شورش نیکا معروف شد زیرا معترضین واژه نیکا را فریاد می زدند که یک واژه یونانی به معنای پیروزی است. یوستنی نیانوس ابتدا به آبی ها رشوه داد و آن را از قیام منصرف کرد سپس به سردار بلیزاریوس دستور داد سبز های شورشی را در ورزشگاه قسطنطنیه به دام بیندازد و آن را به قتل برساند ، در این قتل عام حدود سی هزار نفر کشته شدند.[[491]](#footnote-491) در 533 میلادی بلیزاریوس سردار بزرگ بیزانسی راهی کارتاژ شد و با هجده هزار نفر سپاه وندال ها ( قومی بربر که در قرن پنجم میلادی شمال آفریقا را تسخیر کردند ) که از سپاه او بیشتر بودند را شکست داد. بلیزاریوس به فتوحات خود ادامه داد و به طور کامل آفریقای شمالی را فتح کرد.[[492]](#footnote-492) بلیزاریوس در 536 میلادی راهی ایتالیا شد و سیسیل را به سرعت فتح کرد. در همان سال رم را بدون مقاومت از دست اوستروگوت ها پس گرفت ولی اوستروگوت ها جمع شدند و با یک سپاه صد و پنجاه هزار نفری رم را محاصره کردند.[[493]](#footnote-493) بلیزاریوس تنها با پنج هزار سرباز از رم دفاع کرد و اوستروگوت ها را به پایتختشان راونا در شمال ایتالیا عقب راند. در 537 میلادی دو معمار بزرگ بیزانسی به نام های آنتمیوس ترالسی و ایزیدوروس میلتوسی ساخت کلیسای بزرگ سانتا سوفیا را در قسطنطنیه به پایان رساندند ، این کلیسا طی پنج سال و با ده هزار کارگر ساخته شد.[[494]](#footnote-494) بلیزاریوس به فتوحاتش ادامه داد و در 540 میلادی راونا را فتح کرد. در 550 میلادی گروهی صحرانشین به نام اسلاو ها وارد شبه جزیره بالکان شدند که بیزانسی ها با نادیده گرفتنشان اشتباه بزرگی را مرتکب شدند.[[495]](#footnote-495) اوستروگوت ها برگشتند و وارنا و رم را بازپس گرفتند. سردار نارسس یک سردار بزرگ بیزانسی دیگر طی سال ها جنگ اوستروگوت ها را شکست داد و در 552 میلادی از ایتالیا بیرون راند.[[496]](#footnote-496) در 554 میلادی امپراتوری بیزانس با فتح ایتالیا ، شمال آفریقا و جنوب اسپانیا به اوج وسعت خود رسیده بود. در سال 568 میلادی لومبارد ها گروهی دیگر از بربر ها فتح ایتالیا را آغاز کردند و به زودی آن را از چنگ بیزانس درآوردند.[[497]](#footnote-497) در 582 میلادی سپاهیان اسلاو ها و آوار ها ( خویشاوندان هون ها ) شروع به حمله و غارت شبه جزیره بالکان کرد. در 602 میلادی مردم خشمگین امپراتور ماوریکوس و خانواده اش را کشتند و یک افسر بی سواد به نام فوکاس را امپراتور کردند.[[498]](#footnote-498) خسرو پرویز که دوست ماوریکوس بود خشمگین شد و به بیزانس حمله کرد. ابتدا به بین النهرین حمله کرد و شهر دارا ( جنوب شرقی ترکیه ) را در 605 میلادی فتح کرد.[[499]](#footnote-499) خسرو سپس آمد ( دیاربکر ) ، ادس و حران را در جنوب و جنوب شرقی ترکیه را فتح کرد. خسرو سپس از رود فرات گذشت و تا بیروت امروزی پیش رفت.[[500]](#footnote-500) سپاه ساسانی در ارمنستان کاپادوکیه ( شرق ترکیه ) و فریگیه ( مرکز ترکیه ) را به تسخیر در آوردند. در 610 میلادی هراکلیوس پسر فرماندار نظامی آفریقا فوکاس را کشت و به تخت نشست.[[501]](#footnote-501) در 611 میلادی خسرو به سوریه حمله کرد و انطاکیه و دمشق را فتح کرد. خسرو بیت المقدس را نیز فتح کرد و صلیب حضرت عیسی ( ع ) را به ایران فرستاد.[[502]](#footnote-502) خسرو سرداری بزرگ به نام شهربراز را به فتح مصر گمارد و سپاهیان شهربراز اسکندریه را در 616 میلادی فتح کردند. یک سردار ساسانی بزرگ دیگر به نام شاهی در 617 میلادی از کاپادوکیه گذشت و تا کالسدن در نزدیکی قسطنطنیه پیش رفت.[[503]](#footnote-503) هراکلیوس در همان سال سفیری نزد خسروپرویز فرستاد و خسرو مغرورانه سفیر هراکلیوس را زندانی کرد. در 622 میلادی هراکلیوس از داردانل ( تنگه ای در شمال غربی ترکیه ) گذشت و در ایسوس وارد خشکی شد.[[504]](#footnote-504) در نزدیکی ارمنستان او با شهربراز جنگید و شهربراز را شکست داد. هراکلیوس راهی قسطنطنیه شد و در 623 میلادی همراه خزر ها از سوی لازیکا ( غرب گرجستان ) وارد ایران شد.[[505]](#footnote-505) خسروپرویز با چهل هزار نفر به شیز در آذربایجان رفت و مشغول جمع آوری سپاه شد که هراکلیوس او را غافلگیر کرد. هراکلیوس پیروز شد ، خسروپرویز تصمیم گرفت با سه لشکرش به اران حمله کنند اما هراکلیوس وارد ارمنستان شد و تک به تک ارتش های خسروپرویز را شکست داد.[[506]](#footnote-506) خسرو در 626 میلادی به یکی از سردارانش به نام شاهین دستور داد قسطنطنیه را محاصره کند. هراکلیوس که سپاهی برای دفاع از قسطنطنیه گذاشته بود از طرف لازیکا به تفلیس حمله کرد ولی موفق به فتح تفلیس نشد.[[507]](#footnote-507) محافظین قسطنطنیه سپاهیان مهاجم ساسانی و اسلاو ها را به ترتیب شکست دادند. هراکلیوس به دستگرد در بیست فرسخی ( حدود 150 کیلومتر ) تیسفون حمله کرد و با مقاومت ساسانیان رو به رو شد.[[508]](#footnote-508) او به قسطنطنیه بازگشت و جنگ به اتمام رسید. پس از پایان جنگ تقریبا تمام فتوحات خسروپرویز به بیزانس برگردانده شد.[[509]](#footnote-509) در 635 میلادی مسلمانان از عربستان بیرون آمده و سوریه را فتح کردند. مسلمانان بار دیگر به قلمرو های بیزانس حمله کردند و در 637 میلادی فلسطین و بیت المقدس را فتح کردند.[[510]](#footnote-510) مسلمانان در 641 میلادی مصر و ایران را به فتوحاتشان افزودند. در 674 میلادی یک ناوگان مسلمان سعی کرد قسطنطنیه را بگیرد اما شکست خورد.[[511]](#footnote-511) در 680 میلادی بلغار ها که کوچگرانی آسیایی بودند وارد شبه جزیره بالکان شدند. در 698 میلادی مسلمانان موفق به فتح شمال آفریقا شدند.[[512]](#footnote-512) در 717 میلادی مسلمانان با هشتاد هزار سرباز و هزار و هشتصد کشتی قسطنطنیه را محاصره کردند که امپراتور لئوی سوم با کشتی های مجهز به آتش افکن بیشتر کشتی های مسلمانان را سوزاند و کشتی های باقی مانده را غرق کرد. در 726 میلادی لئوی سوم اعلام کرد شمایل ( نگاره های مذهبی از حضرت عیسی ( ع ) و قدیسان ) ممنوع است و یک جنبش خودجوش برای شکستن شمایل شکل گرفت.[[513]](#footnote-513) در 811 میلادی بلغار ها سپاه بیزانس را شکست دادند و امپراتور نیکفوروس اول را کشتند. در 843 میلادی یک شورا از طرف کلیسا شمایل شکنی را ممنوع اعلام کرد.[[514]](#footnote-514) در سال های 863 و 864 میلادی اسلاو ها شروع کردند به مسیحی شدن و به زودی بسیاری از اسلاو ها مسیحی شدند. شاید یکی از دلایل مسیحی شدن اسلاو ها جلوگیری از بردگی شان توسط مسیحیان بود دورانت در گفت و گویی تخیلی در جزیره تخیلی پمانوک از زبان ولتر[[515]](#footnote-515) می گوید : (( در زبانهای اروپایی معادل کلمه غلام کلمه slave است و این کلمه نام قبایل اسلاو بوده است. علت آن است که کلیسای مقدس ما برده کردن مسیحیان را نهی فرموده است ولی اجازه داده بود که اقوام غیر مسیحی را به غلامی بیاورند. در آن زمان قبایل اسلاو هنوز مسیحی نشده بودند و مسیحیان می توانستند آنان را با وجدان راحت به قید بندگی در آوردند. از این رو کلمه اسلاو که وقتی نمایشگر قدرت و جلال بود معنی بردگی گرفت.))[[516]](#footnote-516) در 867 میلادی باسیلیوس اول میخائیل سوم را کشت و اولین امپراتور دودمان مقدونی بیزانس شد.[[517]](#footnote-517) در 893 میلادی سیمون پادشاه بلغار ها اعلام کرد بلغارستان یک امپراتوری است و او امپراتور است. در 989 میلادی ولادیمیر شاهزاده روسیه غسل تعمید داده شد و روسیه به کلیسای بیزانس پیوست.[[518]](#footnote-518) در همین سال ها گروهی از زمینداران قدرت زیادی یافتند و به توانگران مشهور شدند. امپراتور باسیلیوس دوم در 996 میلادی قوانینی وضع کرد که قدرت توانگران را کاهش دهد و املاک را بین بقیه تقسیم کند.[[519]](#footnote-519) در 1025 میلادی و بعد از مرگ باسیلیوس دوم توانگران این قوانین را لغو ساختند. کلیسای بیزانس و کلیسای کاتولیک رم در پی اختلاف بر سر اینکه روح القدس تنها از سوی خدا می آید یا از طرف مسیح هم می آید و خمیر نان مورد استفاده در 1054 میلادی از هم جدا شدند.[[520]](#footnote-520) دو فرقه ارتدکس و کاتولیک راهشان را از هم جدا کردند. در 1071 میلادی نورمان ها که در شمال فرانسه ساکن بودند سیسیل و جنوب ایتالیا را که متعلق به بیزانس بود را فتح کردند.[[521]](#footnote-521) در 1071 میلادی آلب ارسلان سلجوقی با پانزده هزار سواره ترک ارتش دویست هزار نفری رومانوس چهارم را در ملازگرد شکست داد و او را به اسارت گرفت.[[522]](#footnote-522) در 1081 میلادی یکی از توانگران به نام آلکسیوس اول تاج و تخت را غصب کرد. او با شهر ونیز قراردادی بست که کشتی های بیزانس را تأمین کند و در عوض تجارت بیزانس در دست ونیز باشد.[[523]](#footnote-523) در 1095 میلادی پاپ اوربانوس دوم خواستار جنگ مقدسی برای بازپس گیری بیت المقدس شد و جنگجویان صلیبی در طی جنگ صلیبی اول بیت المقدس را فتح و دولت های صلیبی را برپا ساختند. در 1171 میلادی امپراتور مانوئل اول تجارت بیزانس را از زیر سلطه ونیز در آورد.[[524]](#footnote-524) در سال 1182 میلادی پسر عموی امپراتور آلکسیوس دوم آندرونیکوس کومنوس دستور به قتل عام لاتین ها ( غربی های ساکن بیزانس ) داد و هزاران غربی کشته شدند. آندرونیکوس آلکسیوس دوم را کشت و با نام آندرونیکوس اول تاجگذاری کرد.[[525]](#footnote-525) در سال 1185 میلادی نورمان ها تسالونی ( سالونیک ) را در شمال یونان فتح کردند. آندرونیکوس همان قراردادی که با ونیز لغو شده بود را از سر گرفت و توسط مردمان ناراضی کشته شد.[[526]](#footnote-526) در 1187 میلادی مسلمانان بیت المقدس را از مسیحیان پس گرفتند. جنگجویان صلیبی در جنگ چهارم صلیبی می خواستند مصر را بگیرند و از مصر به بیت المقدس بروند.[[527]](#footnote-527) زمانی که به ونیز رسیدند آلکسیوس آنگلیوس برادر زاده آلکسیوس سوم از آن ها خواست به قسطنطنیه بروند و در عوض وعده ثروت زیادی را داد. جنگجویان صلیبی در 1203 میلادی قسطنطنیه را فتح کردند و پس از فرار آلکسیوس سوم برادرزاده اش با نام آلکسیوس چهارم تاجگذاری کرد.[[528]](#footnote-528) مردم آلکسیوس چهارم را کشتند و یک امپراتور دیگر را جایگزین کردند. جنگجویان صلیبی که دیدند پولی به آن ها پرداخت نمی شود در 1204 میلادی به قسطنطنیه حمله کردند و آنجا را غارت کردند.[[529]](#footnote-529) جنگجویان صلیبی امپراتوری لاتینی خودشان را تشکیل دادند و فردی به نام بالدوین فلاندری را امپراتور کردند. در 1205 میلادی تئودور لاسکاریس یکی از بستگان امپراتور در نیقیه یک دولت در تبعید بیزانسی به نام امپراتوری نیقیه تشکیل داد.[[530]](#footnote-530) در سال 1214 میلادی نیقیه با لاتین ها جنگید ولی جنگ به جایی نرسید. میخائیل هشتم که در 1259 میلادی به سلطنت رسید لاتینی ها را شکست داد و در 1261 میلادی قسطنطنیه را بازپس گرفت.[[531]](#footnote-531) امپراتوری لاتینی از بین رفت و امپراتوری نیقیه دوباره امپراتوری بیزانس شد. در 1354 میلادی گروهی از ترکان به نام عثمانی ظهور کردند و طی یک قرن آسیای صغیر را فتح کردند.[[532]](#footnote-532) در 1354 میلادی ترک ها گالیپولی ( یک شبه جزیره در شمال غربی ترکیه ) را فتح کردند . در 1363 میلادی پایتختشان را به آدریانوپل انتقال دادند.[[533]](#footnote-533) در 1449 میلادی کنستانتین یازدهم آخرین امپراتور بیزانس به تخت نشست. در 1453 محمد دوم سلطان عثمانی با صد هزار سرباز قسطنطنیه ای که تنها هشت هزار سرباز را داشت محاصره کرد.[[534]](#footnote-534) بیزانسی ها شجاعانه جنگیدند ، یک ماه محاصره را به خوبی تحمل کردند ولی بعد یک ماه محمد دوم فرمان یک عملیات همه جانبه داد ، پس از ساعت ها جنگ خونین و مرگ امپراتور محمد دوم قسطنطنیه را فتح کرد.[[535]](#footnote-535) بعد از سقوط قسطنطنیه امپراتوری هزار ساله بیزانس سقوط کرد ، محمد دوم لقب فاتح را دریافت کرد و عثمانی کم کم آماده تبدیل شدن به یکی از بزرگترین امپراتوری های اسلامی شد. بیزانسی ها طی حدود هزار سال فرهنگ و دانش رومی ها و یونانی ها را زنده نگه داشتند تا در دوران رنسانس اروپاییان با استفاده از آن ها به پیشرفت برسند.

1. 1**. John Reader, Missing Links : The Hunt for Earliest Man. New York: Penguin Books, 1981, p. 5.** [↑](#footnote-ref-1)
2. . پزشک و گیاه شناس مشهور انگلیسی ( 1731 – 1802 ). [↑](#footnote-ref-2)
3. 3. سفالگر مشهور انگلیسی ( 1730 – 1795 ). [↑](#footnote-ref-3)
4. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. ص 35. [↑](#footnote-ref-4)
5. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 35 و 36. [↑](#footnote-ref-5)
6. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. ص 36. [↑](#footnote-ref-6)
7. د.نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 36 و 38. [↑](#footnote-ref-7)
8. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. ص 11. [↑](#footnote-ref-8)
9. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 46 و 48. [↑](#footnote-ref-9)
10. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 58 تا 60. [↑](#footnote-ref-10)
11. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 51 تا 53. [↑](#footnote-ref-11)
12. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. ص 52. [↑](#footnote-ref-12)
13. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 53 تا 56. [↑](#footnote-ref-13)
14. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. ص 57. [↑](#footnote-ref-14)
15. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 48 ، 56 و 57. [↑](#footnote-ref-15)
16. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 63 ، 65 و 66. [↑](#footnote-ref-16)
17. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. ص 65 [↑](#footnote-ref-17)
18. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 66 تا 68. [↑](#footnote-ref-18)
19. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. ص 69 ، صص 72 تا 74 و ص 81. [↑](#footnote-ref-19)
20. د. نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. ص 85. [↑](#footnote-ref-20)
21. د.نتسلی ، پاتریشیا ( 1398 ). عصر حجر. تهران : انتشارات ققنوس. صص 88 تا 90 و صص 102 تا 104. [↑](#footnote-ref-21)
22. انسان پیلت داون انسانی بود که در 1912 میلادی توسط موزه طبیعی انگلیس کشف شد این انسان که به نظر می رسید قدیمی تر از دیگر گونه های انسان است جمجمه بزرگی داشت اما بعد ها در سال 1953 میلادی کشف شد که ساختگی است و زمان نوشتن این کتاب یعنی درباره معنی زندگی 1931 و 1932 میلادی بوده است. [↑](#footnote-ref-22)
23. یک مجموعه صنعتی ابزار انسان های هومو ارکتوس که اکنون جز مجموعه صنعتی آشولی طبقه بندی می شوند. [↑](#footnote-ref-23)
24. فرهنگ یا مجموعه صنعتی ابزار انسان های هومو ارکتوس که نخستین بار در سن آشولی کنار رود سوم در شمال فرانسه یافت شد. فرهنگ آشولی از یک و نیم میلیون سال پیش تا دویست هزار سال پیش ادامه داشت این فرهنگ از آفریقا آغاز شد و با مهاجرت هومو ارکتوس ها به شمال به اروپا و آسیا منتقل شد. [↑](#footnote-ref-24)
25. فرهنگ انسان های هومو ساپینس از صد و بیست هزار تا سی و چهار هزار سال پیش. [↑](#footnote-ref-25)
26. گونه ای از هومو ساپینس ساپینس ها در سی و چهار تا دوازده هزار سال پیش ، این گونه نقاشی هایی در غارهای فرانسه و اسپانیا از خود به جای گذاشته است. [↑](#footnote-ref-26)
27. دورانت ، ویل ( 1399 ). درباره معنی زندگی. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 37. [↑](#footnote-ref-27)
28. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 15 تا 18. [↑](#footnote-ref-28)
29. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 18 تا 20. [↑](#footnote-ref-29)
30. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 33 تا 36 و صص 49 تا 51. [↑](#footnote-ref-30)
31. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 55 تا 58. [↑](#footnote-ref-31)
32. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 58 تا 61. [↑](#footnote-ref-32)
33. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 64 و 65. [↑](#footnote-ref-33)
34. د. نتزلی ، پاتریشیا ( 1397 ). تمدن مایا. تهران : انتشارات ققنوس. صص 111 تا 113. [↑](#footnote-ref-34)
35. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 107. [↑](#footnote-ref-35)
36. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 107 و 110. [↑](#footnote-ref-36)
37. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 111 تا 113. [↑](#footnote-ref-37)
38. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 113 ، 124 و 125. [↑](#footnote-ref-38)
39. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 125. [↑](#footnote-ref-39)
40. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 125 و 126. [↑](#footnote-ref-40)
41. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 126. [↑](#footnote-ref-41)
42. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 126. [↑](#footnote-ref-42)
43. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 70. [↑](#footnote-ref-43)
44. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 70. [↑](#footnote-ref-44)
45. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 70 [↑](#footnote-ref-45)
46. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 71. [↑](#footnote-ref-46)
47. ج. لانگ ، کاترین ( 1397 ). آمریکای باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 71. [↑](#footnote-ref-47)
48. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. ص 16. [↑](#footnote-ref-48)
49. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 16 و 17. [↑](#footnote-ref-49)
50. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 20 و 23. [↑](#footnote-ref-50)
51. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. ص 24. [↑](#footnote-ref-51)
52. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 24 و 25. [↑](#footnote-ref-52)
53. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 25 تا 27. [↑](#footnote-ref-53)
54. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. ص 27. [↑](#footnote-ref-54)
55. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 27 تا 29. [↑](#footnote-ref-55)
56. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 31 و 32. [↑](#footnote-ref-56)
57. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 34 و 35. [↑](#footnote-ref-57)
58. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 37 و 38. [↑](#footnote-ref-58)
59. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 38 تا 40. [↑](#footnote-ref-59)
60. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. ص 40. [↑](#footnote-ref-60)
61. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 42 تا 45. [↑](#footnote-ref-61)
62. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 52 و 60 تا 68. [↑](#footnote-ref-62)
63. ای. سامرویل ، باربارا ( 1390 ). فرانسیسکو پیثارو. تهران : انتشارات ققنوس. صص 71 ، 75 تا 78. [↑](#footnote-ref-63)
64. منظور دورانت از سوسیالیسم آرمان های سوسیالیسم است نه خود سوسیالیسم چون در این صورت زمان پریشی رخ می دهد. [↑](#footnote-ref-64)
65. پیثارو. [↑](#footnote-ref-65)
66. دورانت ، ویل و دورانت ، آریل ( 1398 ). درس های تاریخ. تهران : انتشارات ققنوس.ص 90. [↑](#footnote-ref-66)
67. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 259. [↑](#footnote-ref-67)
68. دورانت ، ویل و دورانت ، آریل ( 1398 ). درس های تاریخ. تهران : انتشارات ققنوس. ص 35. [↑](#footnote-ref-68)
69. دورانت ، ویل و دورانت ، آریل ( 1398 ). درس های تاریخ. تهران : انتشارات ققنوس. ص 17. [↑](#footnote-ref-69)
70. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 16 و 17. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 17. [↑](#footnote-ref-70)
71. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 23. [↑](#footnote-ref-71)
72. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 18 و 19. [↑](#footnote-ref-72)
73. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 19 تا 21. [↑](#footnote-ref-73)
74. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 21. [↑](#footnote-ref-74)
75. اسمیت ، برندا ( 1397 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 21. [↑](#footnote-ref-75)
76. اسمیت ، برندا ( 1397 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 23 و 25. [↑](#footnote-ref-76)
77. اسمیت ، برندا ( 1397 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 36 و 37. [↑](#footnote-ref-77)
78. این حرف دورانت زیاد معتبر و قابل اطمینان نیست. [↑](#footnote-ref-78)
79. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. صص 228 و 229. [↑](#footnote-ref-79)
80. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 26. [↑](#footnote-ref-80)
81. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 27 و 29. [↑](#footnote-ref-81)
82. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 61 و 62. [↑](#footnote-ref-82)
83. اسمیت ، برندا ( 1397 ).مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 65 تا 71. [↑](#footnote-ref-83)
84. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 71 ، 72 و 75. [↑](#footnote-ref-84)
85. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 76. [↑](#footnote-ref-85)
86. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 22 و 23. [↑](#footnote-ref-86)
87. اسمیت ، برندا ( 1397 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 78 و 79. [↑](#footnote-ref-87)
88. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 33 و 34. [↑](#footnote-ref-88)
89. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 34 و 35. [↑](#footnote-ref-89)
90. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 35 و 36. [↑](#footnote-ref-90)
91. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 84 و 85. [↑](#footnote-ref-91)
92. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 38 و 39. [↑](#footnote-ref-92)
93. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 87 ، 89 و 91. [↑](#footnote-ref-93)
94. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 93 و 94. [↑](#footnote-ref-94)
95. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 40. [↑](#footnote-ref-95)
96. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 41. [↑](#footnote-ref-96)
97. آمنحوتپ [↑](#footnote-ref-97)
98. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 60. [↑](#footnote-ref-98)
99. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 64. [↑](#footnote-ref-99)
100. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 96 تا 101. [↑](#footnote-ref-100)
101. دورانت ، ویل و دورانت ، آریل ( 1398 ). درس های تاریخ. تهران : انتشارات ققنوس. ص 67. [↑](#footnote-ref-101)
102. توت عنخ آمون [↑](#footnote-ref-102)
103. توت عنخ آتون [↑](#footnote-ref-103)
104. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 65. [↑](#footnote-ref-104)
105. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 103 و 104. [↑](#footnote-ref-105)
106. نام دیگر رامسس دوم. [↑](#footnote-ref-106)
107. دورانت ، ویل ( 1399 ). درباره معنی زندگی. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 43. [↑](#footnote-ref-107)
108. حدود هفده متر. [↑](#footnote-ref-108)
109. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 65. [↑](#footnote-ref-109)
110. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 41 تا 45. [↑](#footnote-ref-110)
111. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 110. [↑](#footnote-ref-111)
112. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 45 و 46. [↑](#footnote-ref-112)
113. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 111. [↑](#footnote-ref-113)
114. ناردو ، دان ( 1398 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 47 و 49. [↑](#footnote-ref-114)
115. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 113 تا 115. [↑](#footnote-ref-115)
116. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 49 تا 53. [↑](#footnote-ref-116)
117. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 59 تا 63. [↑](#footnote-ref-117)
118. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 66. [↑](#footnote-ref-118)
119. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 67 تا 70. [↑](#footnote-ref-119)
120. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 115. [↑](#footnote-ref-120)
121. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 68 و70. [↑](#footnote-ref-121)
122. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 70 و 71. [↑](#footnote-ref-122)
123. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 71 و 74. [↑](#footnote-ref-123)
124. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 75 و 76. [↑](#footnote-ref-124)
125. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 76 و 77. [↑](#footnote-ref-125)
126. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 77. [↑](#footnote-ref-126)
127. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 78 و 79. [↑](#footnote-ref-127)
128. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 98 و 99. [↑](#footnote-ref-128)
129. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 103. [↑](#footnote-ref-129)
130. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. صص 103 و 104. [↑](#footnote-ref-130)
131. ناردو ، دان ( 1398 ). امپراتوری آشور. تهران : انتشارات ققنوس. ص 105. [↑](#footnote-ref-131)
132. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 119 و 120. [↑](#footnote-ref-132)
133. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 120. [↑](#footnote-ref-133)
134. اسمیت ، برندا ( 1397 ). مصر باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 120. [↑](#footnote-ref-134)
135. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 232. [↑](#footnote-ref-135)
136. دورانت ، ویل ( 1399 ). درباره معنی زندگی. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 43. [↑](#footnote-ref-136)
137. هالیکارناسی ، هرودوت ( 1393 ). تاریخ هرودوت. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 43. [↑](#footnote-ref-137)
138. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 13 ، 14 و 21. [↑](#footnote-ref-138)
139. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 21 و 22. [↑](#footnote-ref-139)
140. تاریخ تولد و مرگ بقراط مورد مناقشه است آن چیزی که روشن است این است که او در قرن پنجم و اواخر قرن چهارم پیش از میلاد می زیسته است. [↑](#footnote-ref-140)
141. دورانت ، ویل ( 1397 ). تاریخ فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 67. [↑](#footnote-ref-141)
142. فیلسوف و وکیل قرن هجدهمی فرانسوی متولد 1689 و درگذشته در 1755 میلادی. [↑](#footnote-ref-142)
143. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 244. [↑](#footnote-ref-143)
144. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 25 و 26. [↑](#footnote-ref-144)
145. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 26. [↑](#footnote-ref-145)
146. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 26 و 27. [↑](#footnote-ref-146)
147. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 29 ، 30 و 35. [↑](#footnote-ref-147)
148. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 301. [↑](#footnote-ref-148)
149. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 42. [↑](#footnote-ref-149)
150. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 42. [↑](#footnote-ref-150)
151. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 42 و 43. [↑](#footnote-ref-151)
152. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 46. [↑](#footnote-ref-152)
153. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 46. [↑](#footnote-ref-153)
154. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 46. [↑](#footnote-ref-154)
155. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 46 و 47. [↑](#footnote-ref-155)
156. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 47. [↑](#footnote-ref-156)
157. دورانت ، ویل ( 1397 ). تاریخ فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 99. [↑](#footnote-ref-157)
158. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 48 ، 50 و 51 [↑](#footnote-ref-158)
159. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 51. [↑](#footnote-ref-159)
160. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 51 و 60. [↑](#footnote-ref-160)
161. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 60 و 61. [↑](#footnote-ref-161)
162. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 61 و 85. [↑](#footnote-ref-162)
163. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 85. [↑](#footnote-ref-163)
164. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 85. [↑](#footnote-ref-164)
165. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 85 و 86. [↑](#footnote-ref-165)
166. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 86. [↑](#footnote-ref-166)
167. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 81 و 82. [↑](#footnote-ref-167)
168. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 82 و 92. [↑](#footnote-ref-168)
169. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 66 و 67. [↑](#footnote-ref-169)
170. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 67. [↑](#footnote-ref-170)
171. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 67. [↑](#footnote-ref-171)
172. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 67. [↑](#footnote-ref-172)
173. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 68. [↑](#footnote-ref-173)
174. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 68. [↑](#footnote-ref-174)
175. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 70. [↑](#footnote-ref-175)
176. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 70. [↑](#footnote-ref-176)
177. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 70 و 71. [↑](#footnote-ref-177)
178. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 71. [↑](#footnote-ref-178)
179. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 71. [↑](#footnote-ref-179)
180. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 71 و 72. [↑](#footnote-ref-180)
181. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 72 و 73. [↑](#footnote-ref-181)
182. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 73 و 74. [↑](#footnote-ref-182)
183. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 74. [↑](#footnote-ref-183)
184. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 74. [↑](#footnote-ref-184)
185. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 74 و 75. [↑](#footnote-ref-185)
186. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 75. [↑](#footnote-ref-186)
187. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 75 و 95. [↑](#footnote-ref-187)
188. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 95. [↑](#footnote-ref-188)
189. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. [↑](#footnote-ref-189)
190. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 95 و 96. [↑](#footnote-ref-190)
191. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 96. [↑](#footnote-ref-191)
192. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 96. [↑](#footnote-ref-192)
193. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 96 و 97. [↑](#footnote-ref-193)
194. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 97. [↑](#footnote-ref-194)
195. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 97 و 100. [↑](#footnote-ref-195)
196. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 100. [↑](#footnote-ref-196)
197. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 100 و 101. [↑](#footnote-ref-197)
198. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 105. [↑](#footnote-ref-198)
199. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 105 و 106. [↑](#footnote-ref-199)
200. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 106 و 107. [↑](#footnote-ref-200)
201. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 107 ، 113 و 114. [↑](#footnote-ref-201)
202. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 114. [↑](#footnote-ref-202)
203. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 115 و 116. [↑](#footnote-ref-203)
204. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 116. [↑](#footnote-ref-204)
205. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 116. [↑](#footnote-ref-205)
206. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 123 و 124. [↑](#footnote-ref-206)
207. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. ص 124. [↑](#footnote-ref-207)
208. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 125 و 118. [↑](#footnote-ref-208)
209. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 118 و 119. [↑](#footnote-ref-209)
210. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 120 و 134. [↑](#footnote-ref-210)
211. یونت ، لیزا ( 1396 ). تاریخ پزشکی. تهران : انتشارات ققنوس. صص 134 و 135. [↑](#footnote-ref-211)
212. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 29. [↑](#footnote-ref-212)
213. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 18. [↑](#footnote-ref-213)
214. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 18 و 62. [↑](#footnote-ref-214)
215. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 62 و 63. [↑](#footnote-ref-215)
216. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 19 و 30. [↑](#footnote-ref-216)
217. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 20. [↑](#footnote-ref-217)
218. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 20 و 47. [↑](#footnote-ref-218)
219. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 22. [↑](#footnote-ref-219)
220. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 22 و 63. [↑](#footnote-ref-220)
221. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 31. [↑](#footnote-ref-221)
222. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 51 و 49. [↑](#footnote-ref-222)
223. گامبریچ ، ارنست ( 1396 ). تاریخ جهان. تهران : نشر نی. صص 59 تا 61. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. صص 62 و 63. [↑](#footnote-ref-223)
224. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 63 و 64. [↑](#footnote-ref-224)
225. دورانت ، ویل ( 1397 ). تاریخ فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 359. [↑](#footnote-ref-225)
226. شاعر و فیلسوف آلمانی ( 1832 – 1749 میلادی ) [↑](#footnote-ref-226)
227. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 113. [↑](#footnote-ref-227)
228. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 54 و 48. [↑](#footnote-ref-228)
229. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 52 و 49. [↑](#footnote-ref-229)
230. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 48. [↑](#footnote-ref-230)
231. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 48. [↑](#footnote-ref-231)
232. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 48. [↑](#footnote-ref-232)
233. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 48. [↑](#footnote-ref-233)
234. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 48. [↑](#footnote-ref-234)
235. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 66. [↑](#footnote-ref-235)
236. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 52. [↑](#footnote-ref-236)
237. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 52 و 66. [↑](#footnote-ref-237)
238. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 67 و 71. [↑](#footnote-ref-238)
239. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 32 و 90. [↑](#footnote-ref-239)
240. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 80 و 79. [↑](#footnote-ref-240)
241. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 79. [↑](#footnote-ref-241)
242. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 83 و 102. [↑](#footnote-ref-242)
243. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 96 و 104. [↑](#footnote-ref-243)
244. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 104. [↑](#footnote-ref-244)
245. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 105 و 106. [↑](#footnote-ref-245)
246. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 111. [↑](#footnote-ref-246)
247. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 112 و 115. [↑](#footnote-ref-247)
248. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 119 و 118. [↑](#footnote-ref-248)
249. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 118 تا 120. [↑](#footnote-ref-249)
250. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 120 ، 130 و 102. [↑](#footnote-ref-250)
251. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 130 و 127. [↑](#footnote-ref-251)
252. دورانت ، ویل ( 1397 ). تاریخ فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 100. [↑](#footnote-ref-252)
253. احتمالا منظور دورانت از دست داده شدن است و مترجم اشتباه کرده است. [↑](#footnote-ref-253)
254. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 390. [↑](#footnote-ref-254)
255. ناردو ، دان ( 1397 ). تئاتر یونان و روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 133. [↑](#footnote-ref-255)
256. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 232. [↑](#footnote-ref-256)
257. دورانت ، ویل و دورانت ، آریل ( 1398 ). درس های تاریخ. تهران : انتشارات ققنوس. ص 132. [↑](#footnote-ref-257)
258. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 357. [↑](#footnote-ref-258)
259. شهری در شمال آمریکا. [↑](#footnote-ref-259)
260. همسر پریاموس و مادر هکتور و پاریس بعد از اینکه در جنگ تروا شوهر و فرزندانش کشته شدند به کنیزی اودوسئوس در آمد. [↑](#footnote-ref-260)
261. دورانت ، ویل ( 1398 ). دعوت به فلسفه. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 213. [↑](#footnote-ref-261)
262. دورانت ، ویل ( 1398 ). دعوت به فلسفه. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 95. [↑](#footnote-ref-262)
263. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 16. [↑](#footnote-ref-263)
264. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 16 و 17. [↑](#footnote-ref-264)
265. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 17 و 18. [↑](#footnote-ref-265)
266. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 14. [↑](#footnote-ref-266)
267. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 26. [↑](#footnote-ref-267)
268. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 26. [↑](#footnote-ref-268)
269. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 26 و 27. [↑](#footnote-ref-269)
270. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 27. [↑](#footnote-ref-270)
271. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 16. [↑](#footnote-ref-271)
272. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 46 و 47. [↑](#footnote-ref-272)
273. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 58. [↑](#footnote-ref-273)
274. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 14. [↑](#footnote-ref-274)
275. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 21. [↑](#footnote-ref-275)
276. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 20. [↑](#footnote-ref-276)
277. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 60. [↑](#footnote-ref-277)
278. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 16 و 17. [↑](#footnote-ref-278)
279. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 17. [↑](#footnote-ref-279)
280. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 17. [↑](#footnote-ref-280)
281. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 17 ، 18 و 22. [↑](#footnote-ref-281)
282. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 73. [↑](#footnote-ref-282)
283. دورانت ، ویل ( 1398 ). دعوت به فلسفه. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 96. [↑](#footnote-ref-283)
284. دورانت ، ویل ( 1398 ). دعوت به فلسفه. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 98. [↑](#footnote-ref-284)
285. دورانت ، ویل ( 1398 ). دعوت به فلسفه. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 99. [↑](#footnote-ref-285)
286. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 77. [↑](#footnote-ref-286)
287. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 31. [↑](#footnote-ref-287)
288. تارکنیوس. [↑](#footnote-ref-288)
289. تاریخ نگار و شاعر رومی ( 59 پیش از میلاد – 17 میلادی ). [↑](#footnote-ref-289)
290. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 142. [↑](#footnote-ref-290)
291. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 35. [↑](#footnote-ref-291)
292. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 143. [↑](#footnote-ref-292)
293. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 36. [↑](#footnote-ref-293)
294. دولتمرد و قانون گذار یونانی ( 630 – 560 ق.م ) [↑](#footnote-ref-294)
295. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. صص 143 و 144. [↑](#footnote-ref-295)
296. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 67. [↑](#footnote-ref-296)
297. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 39 و 40. [↑](#footnote-ref-297)
298. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 40 و 41. [↑](#footnote-ref-298)
299. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 41. [↑](#footnote-ref-299)
300. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 37 ، 42 و 43. [↑](#footnote-ref-300)
301. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 43. [↑](#footnote-ref-301)
302. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 26. [↑](#footnote-ref-302)
303. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 43. [↑](#footnote-ref-303)
304. پورهوس. [↑](#footnote-ref-304)
305. جایی در جنوب شرقی ایتالیا. [↑](#footnote-ref-305)
306. جایی در جنوب شرقی ایتالیا در شمال هراکلئا. [↑](#footnote-ref-306)
307. سیراکوز. [↑](#footnote-ref-307)
308. شهری در غرب ایتالیا و غرب آسکلیم. [↑](#footnote-ref-308)
309. شهری در جنوب یونان. [↑](#footnote-ref-309)
310. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 145. [↑](#footnote-ref-310)
311. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 43 [↑](#footnote-ref-311)
312. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 49. [↑](#footnote-ref-312)
313. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 38 و 39. [↑](#footnote-ref-313)
314. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص ص 39. [↑](#footnote-ref-314)
315. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 40 و 41. [↑](#footnote-ref-315)
316. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 41. [↑](#footnote-ref-316)
317. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 41 و 42. [↑](#footnote-ref-317)
318. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 42 و 43. [↑](#footnote-ref-318)
319. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 43. [↑](#footnote-ref-319)
320. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 44. [↑](#footnote-ref-320)
321. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 45. [↑](#footnote-ref-321)
322. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 81. [↑](#footnote-ref-322)
323. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 46 و 47. [↑](#footnote-ref-323)
324. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 47 تا 49. [↑](#footnote-ref-324)
325. دورانت ، ویل ( 1399 ). درباره معنی زندگی. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 43. [↑](#footnote-ref-325)
326. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 55. [↑](#footnote-ref-326)
327. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 55 و 56. [↑](#footnote-ref-327)
328. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 146. [↑](#footnote-ref-328)
329. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 53 و 57. [↑](#footnote-ref-329)
330. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 59 و 60. [↑](#footnote-ref-330)
331. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 147. [↑](#footnote-ref-331)
332. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 54 و 60. [↑](#footnote-ref-332)
333. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 81 و 85. [↑](#footnote-ref-333)
334. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 61 و 62. [↑](#footnote-ref-334)
335. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 62 و 66. [↑](#footnote-ref-335)
336. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 67 ، 70. [↑](#footnote-ref-336)
337. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 71. [↑](#footnote-ref-337)
338. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 71 تا 73. [↑](#footnote-ref-338)
339. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 73 و 74. [↑](#footnote-ref-339)
340. دورانت هشتاد هزار پیاده نظام و شش هزار سواره نظام ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-340)
341. دورانت نوزده هزار کهنه سرباز ، شانزده هزار گل های غیر اعتماد و ده هزار اسب ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-341)
342. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 76. [↑](#footnote-ref-342)
343. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 76 و 77. [↑](#footnote-ref-343)
344. دورانت چهل و چهار هزار نفر ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-344)
345. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 77 و 78. [↑](#footnote-ref-345)
346. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 85. [↑](#footnote-ref-346)
347. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 85. [↑](#footnote-ref-347)
348. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 86 ، 87 و 83. [↑](#footnote-ref-348)
349. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 88. [↑](#footnote-ref-349)
350. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 97. [↑](#footnote-ref-350)
351. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 90. [↑](#footnote-ref-351)
352. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 91. [↑](#footnote-ref-352)
353. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 92. [↑](#footnote-ref-353)
354. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 99. [↑](#footnote-ref-354)
355. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 94 و 96. [↑](#footnote-ref-355)
356. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 96 و 99. [↑](#footnote-ref-356)
357. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 101. [↑](#footnote-ref-357)
358. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 103. [↑](#footnote-ref-358)
359. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 103. [↑](#footnote-ref-359)
360. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 104 و 105. [↑](#footnote-ref-360)
361. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 105 [↑](#footnote-ref-361)
362. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 105. [↑](#footnote-ref-362)
363. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 102. [↑](#footnote-ref-363)
364. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 106. [↑](#footnote-ref-364)
365. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 64 و 70. [↑](#footnote-ref-365)
366. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 70 و 59. [↑](#footnote-ref-366)
367. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 65. [↑](#footnote-ref-367)
368. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 105. [↑](#footnote-ref-368)
369. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 59 و 65. [↑](#footnote-ref-369)
370. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 112 و 114. [↑](#footnote-ref-370)
371. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 115 و 116. [↑](#footnote-ref-371)
372. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 119 و 120. [↑](#footnote-ref-372)
373. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. ص 120. [↑](#footnote-ref-373)
374. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 120 و 121. [↑](#footnote-ref-374)
375. ناردو، دان ( 1395 ). جنگ های پونیک. تهران : انتشارات ققنوس. صص 122 و 123. [↑](#footnote-ref-375)
376. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 66. [↑](#footnote-ref-376)
377. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 106. [↑](#footnote-ref-377)
378. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 107 تا 109. [↑](#footnote-ref-378)
379. وو دی [↑](#footnote-ref-379)
380. سوما چی ین [↑](#footnote-ref-380)
381. دورانت ، ویل و دورانت ، آریل ( 1398 ). درس های تاریخ. تهران : انتشارات ققنوس. ص 87. [↑](#footnote-ref-381)
382. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. صص 157 و 158. [↑](#footnote-ref-382)
383. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 78 تا 80. [↑](#footnote-ref-383)
384. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 80. [↑](#footnote-ref-384)
385. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 80 ، 82 و 83. [↑](#footnote-ref-385)
386. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 83. [↑](#footnote-ref-386)
387. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 112 و 113. [↑](#footnote-ref-387)
388. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 113. [↑](#footnote-ref-388)
389. تاریخ نگارش این کتاب ( لذات فلسفه دورانت ) بین سال های 1927 تا 1929 میلادی بوده است. [↑](#footnote-ref-389)
390. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 236. [↑](#footnote-ref-390)
391. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 81. [↑](#footnote-ref-391)
392. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 116. [↑](#footnote-ref-392)
393. تنگه ای در شمال غربی ترکیه. [↑](#footnote-ref-393)
394. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. صص 161 و 162. [↑](#footnote-ref-394)
395. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 85 و 87. [↑](#footnote-ref-395)
396. تاریخ نگار رومی ( 46 – 127 میلادی ). [↑](#footnote-ref-396)
397. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 163. [↑](#footnote-ref-397)
398. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 90. [↑](#footnote-ref-398)
399. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 90. [↑](#footnote-ref-399)
400. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 91. [↑](#footnote-ref-400)
401. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 92 و 94. [↑](#footnote-ref-401)
402. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 94 تا 96. [↑](#footnote-ref-402)
403. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 165. [↑](#footnote-ref-403)
404. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 96 و 99. [↑](#footnote-ref-404)
405. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 99 و 100. [↑](#footnote-ref-405)
406. دورانت در زمان شورش کاتیلین با ناردو دو سال اختلاف نظر دارد. [↑](#footnote-ref-406)
407. تاریخ نگار و سیاستمدار رومی ( 86 – 35 پیش از میلاد ). [↑](#footnote-ref-407)
408. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. صص 166 و 167. [↑](#footnote-ref-408)
409. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 100 تا 102. [↑](#footnote-ref-409)
410. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 102 و 106 . [↑](#footnote-ref-410)
411. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 107 تا 109. [↑](#footnote-ref-411)
412. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. ص 111. [↑](#footnote-ref-412)
413. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 112 و 115. [↑](#footnote-ref-413)
414. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 119 و 122. [↑](#footnote-ref-414)
415. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 122 و 125. [↑](#footnote-ref-415)
416. ناردو ، دان ( 1398 ). جمهوری روم. تهران : انتشارات ققنوس. صص 126 تا 130. [↑](#footnote-ref-416)
417. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 118 تا 121. [↑](#footnote-ref-417)
418. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. صص 121 تا 124. [↑](#footnote-ref-418)
419. ج. هال ، النور ( 1398 ). چین باستان. تهران : انتشارات ققنوس. ص 134. [↑](#footnote-ref-419)
420. شعری که بیانگر احساسات و عواطف شخصی شاعر باشد. [↑](#footnote-ref-420)
421. دودمانی که از 960 تا 1279 میلادی بر چین حکم می راند این دودمان برای اولین بار در جهان از پول کاغذی استفاده کرد. [↑](#footnote-ref-421)
422. دورانت ، ویل ( 1398 ). دعوت به فلسفه. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. صص 95 و 96. [↑](#footnote-ref-422)
423. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. ص 19. [↑](#footnote-ref-423)
424. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 413. [↑](#footnote-ref-424)
425. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 19 تا 21. [↑](#footnote-ref-425)
426. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. ص 33. [↑](#footnote-ref-426)
427. هرودس [↑](#footnote-ref-427)
428. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 204. [↑](#footnote-ref-428)
429. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 33 و 40. [↑](#footnote-ref-429)
430. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 42 تا 44. دورانت این واقعه را در سالی که پطرس مرد یعنی 64 میلادی می داند. [↑](#footnote-ref-430)
431. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 218. [↑](#footnote-ref-431)
432. دورانت ، ویل ( 1397 ). تاریخ فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 135. [↑](#footnote-ref-432)
433. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص58 ، 59 ، 52 و 53. [↑](#footnote-ref-433)
434. احتمالا می توانستند است و مترجم اشتباه کرده است. [↑](#footnote-ref-434)
435. دورانت ، ویل ( 1398 ). قهرمانان تاریخ. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص 204. [↑](#footnote-ref-435)
436. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. ص 61. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به چارلز کاپلستون ، فردریک ( 1398 ). تاریخ فلسفه جلد دوم قرون وسطی. تهران : انتشارات سروش صص 43 تا 59. [↑](#footnote-ref-436)
437. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 86 تا 88 و 71. [↑](#footnote-ref-437)
438. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. ص 71. [↑](#footnote-ref-438)
439. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 68 و 69. [↑](#footnote-ref-439)
440. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 89 تا 91. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به چارلز کاپلستون ، فردریک ( 1398 ). تاریخ فلسفه جلد دوم قرون وسطی. تهران : انتشارات سروش. ص 64. [↑](#footnote-ref-440)
441. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. ص 80. [↑](#footnote-ref-441)
442. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 80 تا 82. [↑](#footnote-ref-442)
443. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 102 ، 103 و 95. [↑](#footnote-ref-443)
444. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 95 و 96. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به چارلز کاپلستون ، فردریک ( 1398 ). تاریخ فلسفه جلد دوم قرون وسطی. تهران : انتشارات سروش. صص 81 تا 155. کاپلستون اطلاعات جالب و کاملی راجع به زندگی ، آثار و مخصوصاً فلسفه اوگوستینوس ( به هر دو صورت آوگوستینوس و اوگوستینوس نوشته می شود ) داده است. [↑](#footnote-ref-444)
445. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 96 و 97. [↑](#footnote-ref-445)
446. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. ص 99. [↑](#footnote-ref-446)
447. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 103 و 99. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به پاورقی چارلز کاپلستون ، فردریک ( 1398 ). تاریخ فلسفه جلد دوم قرون وسطی. تهران : انتشارات سروش. صص 188 و 189. نوشته دکتر ابراهیم دادجو. [↑](#footnote-ref-447)
448. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 103 و 104. [↑](#footnote-ref-448)
449. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. ص 107. [↑](#footnote-ref-449)
450. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 107 تا 110. [↑](#footnote-ref-450)
451. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. صص 110 و 105. [↑](#footnote-ref-451)
452. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. ص 106. [↑](#footnote-ref-452)
453. ناردو ، دان ( 1397 ). پیدایش مسیحیت. تهران : انتشارات ققنوس. [↑](#footnote-ref-453)
454. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 18. [↑](#footnote-ref-454)
455. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 19. [↑](#footnote-ref-455)
456. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس.ص 24. [↑](#footnote-ref-456)
457. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 29 و 30. [↑](#footnote-ref-457)
458. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 29 و 32. [↑](#footnote-ref-458)
459. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 32. [↑](#footnote-ref-459)
460. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 32. [↑](#footnote-ref-460)
461. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 33. [↑](#footnote-ref-461)
462. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 34. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به فصل بیست و سوم همین کتاب. [↑](#footnote-ref-462)
463. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 35 و 37. [↑](#footnote-ref-463)
464. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس.ص 37. [↑](#footnote-ref-464)
465. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 38 و 46. [↑](#footnote-ref-465)
466. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 66 و 65. [↑](#footnote-ref-466)
467. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 49. [↑](#footnote-ref-467)
468. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 50 و 65. [↑](#footnote-ref-468)
469. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 65. [↑](#footnote-ref-469)
470. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 65. [↑](#footnote-ref-470)
471. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 65 تا 67. [↑](#footnote-ref-471)
472. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 69 و 70. [↑](#footnote-ref-472)
473. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 71. [↑](#footnote-ref-473)
474. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 72 تا 75. [↑](#footnote-ref-474)
475. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 75 و 76. [↑](#footnote-ref-475)
476. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 76. [↑](#footnote-ref-476)
477. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. ص 102. [↑](#footnote-ref-477)
478. کریگ ، لیزابت ( 1395 ). تاریخ پرستاری. تهران : انتشارات ققنوس. صص 106 تا 108. [↑](#footnote-ref-478)
479. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 15. [↑](#footnote-ref-479)
480. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 15. [↑](#footnote-ref-480)
481. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 299. [↑](#footnote-ref-481)
482. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 16 و 17. [↑](#footnote-ref-482)
483. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 19 و 20. [↑](#footnote-ref-483)
484. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 3. [↑](#footnote-ref-484)
485. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 53 و 54. [↑](#footnote-ref-485)
486. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 54. [↑](#footnote-ref-486)
487. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 301. [↑](#footnote-ref-487)
488. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 23 و 25. [↑](#footnote-ref-488)
489. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 69 ، 70 و 74. [↑](#footnote-ref-489)
490. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 74 و 72. [↑](#footnote-ref-490)
491. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 72. [↑](#footnote-ref-491)
492. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 81. [↑](#footnote-ref-492)
493. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 81 و 82. [↑](#footnote-ref-493)
494. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 82 ، 64 و 65. [↑](#footnote-ref-494)
495. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 84 و 88. [↑](#footnote-ref-495)
496. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 84. [↑](#footnote-ref-496)
497. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 87. [↑](#footnote-ref-497)
498. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 88 و 89. [↑](#footnote-ref-498)
499. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 149. [↑](#footnote-ref-499)
500. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 149. [↑](#footnote-ref-500)
501. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 149. [↑](#footnote-ref-501)
502. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 149. [↑](#footnote-ref-502)
503. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. صص 149 و 150. [↑](#footnote-ref-503)
504. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 150. [↑](#footnote-ref-504)
505. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 150. [↑](#footnote-ref-505)
506. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 150. [↑](#footnote-ref-506)
507. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 151. [↑](#footnote-ref-507)
508. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 151. [↑](#footnote-ref-508)
509. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. ص 151. [↑](#footnote-ref-509)
510. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 92 و 93. [↑](#footnote-ref-510)
511. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 93 و 94. [↑](#footnote-ref-511)
512. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 98 و 93. [↑](#footnote-ref-512)
513. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 94 ، 95 و 101 [↑](#footnote-ref-513)
514. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 98 و 103. [↑](#footnote-ref-514)
515. رجوع کنید به اولین پاورقی پسگفتار همین کتاب. [↑](#footnote-ref-515)
516. دورانت ، ویل ( 1398 ). لذات فلسفه. تهران : انتشارات علمی و فرهنگی. ص 245. [↑](#footnote-ref-516)
517. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 99 و 103. [↑](#footnote-ref-517)
518. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 99 و 109. [↑](#footnote-ref-518)
519. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 104 و 105. [↑](#footnote-ref-519)
520. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 105 تا 107. [↑](#footnote-ref-520)
521. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 107. [↑](#footnote-ref-521)
522. پیرنیا ، حسن و اقبال آشتیانی ، عباس ( 1393 ). تاریخ ایران. تهران : انتشارات نیک فرجام. صص 431 و 432. [↑](#footnote-ref-522)
523. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 108. [↑](#footnote-ref-523)
524. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 113 و 116. برای اطلاعات بیشتر به فصل دوازدهم همین کتاب مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-524)
525. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 116 و 117. [↑](#footnote-ref-525)
526. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 117. [↑](#footnote-ref-526)
527. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 114 و 117. [↑](#footnote-ref-527)
528. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 117 و 118. [↑](#footnote-ref-528)
529. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 118 و 119. [↑](#footnote-ref-529)
530. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. صص 120 و 121. [↑](#footnote-ref-530)
531. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 122. [↑](#footnote-ref-531)
532. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 124. [↑](#footnote-ref-532)
533. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 124. [↑](#footnote-ref-533)
534. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 124. [↑](#footnote-ref-534)
535. آ. کوریک ، جیمز ( 1394 ). امپراتوری بیزانس. تهران : انتشارات ققنوس. ص 125. [↑](#footnote-ref-535)